بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سزاوار حمد و ثنا [illegible] حضرت واجب الوجودی [illegible] که زیور عقل را پیرایهٔ وجود انسان گردانیده تا او سلطان
[illegible] اخلاق حمیده و اوصاف جمیله [illegible] گردانید و صلوات [illegible] روضهٔ منوره و مطهره سید کائنات
محمد مصطفی علیه [illegible] کلمات او [illegible] تحیات [illegible] که [illegible] بطراز لولاک لما خلقت الافلاک
[illegible] خلق عظیم [illegible] و تسلیم [illegible] و اتباع او [illegible]
[illegible] که [illegible] آثار [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] و از [illegible]
[illegible] عالم [illegible] از [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] عالم [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] عالم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حفظ صحت [illegible] علم [illegible]
[illegible] و نقصان [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شرح [illegible]
[illegible] علم اخلاق [illegible] که [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] لمعات [illegible]
[illegible] اهل [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] جون [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible] صلاح معاد و معاش [illegible]
[illegible] در میان اکابر و اعاظم [illegible] این مختصر [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible]
[illegible] این مختصر [illegible] بر بعض اخلاق [illegible] که [illegible]

دیگر آنکه از اخلاق [illegible] صاحب [illegible] که این [illegible]
این [illegible] [illegible] که [illegible] الاوقات این مختصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
این مختصر [illegible] [illegible] این مختصر [illegible]
[illegible] الباب الاول فی الحکمة [illegible]
که الحکمة استکمال النفس الانسانیة بقوتیها العلمیة والعملیة اما العلمیة فانه [illegible] حقائق الاشیاء کما هی واما العملیة فانه [illegible]
ملکة نفسانیة [illegible] الافعال الجمیلة والاحتراز عن الافعال القبیحة [illegible]
[illegible] قوة نظریه [illegible] قوة نظری [illegible] معارف [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الباب الثانی [illegible]
[illegible] قوة غضبیه [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible]
نفس [illegible] باعتدال [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]

گفت لیکن چون خدا ملک تعالی سوم آمد بر قول او که جوان همین این خبر از حق حلال یافت

گویند بعد از آن یاری دیگر عمر کرد و [illegible] جوان [illegible] که حق او این است که آنها جوانان

با دانش یا کی بنزد کی شنیدند [illegible] این خدا را معاش و [illegible] بزرگان را غنیمت دانند مسکین بهر آن

باب سیم در عفت

که عمر و [illegible] و بلاها [illegible] الا باب [illegible] العقد [illegible] ممنوع در سر اینکار [illegible]

افتاده است که در این باب [illegible] عفت [illegible] شمرده اند و دهقان فرموده اند که عفت عبارت از نگاه داشتن

و لفظ عفت بر نگاه داشتن اطلاق کنند [illegible] چشم از دیدن نامحرم و گوش از شنیدن غیبت و دست از تصرف در [illegible]

و زبان از گفتار [illegible] و نفس از [illegible] چنانکه شخص را عزیز داشتند [illegible] شاعر گفته [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] گویند [illegible] از [illegible] شنید گفت [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] دیگری [illegible]

[illegible] گویند منصور حلاج را چون بر دار کرده

گفت در [illegible] شنیدم از [illegible]

ناسخ

ان [illegible] مذهب [illegible] در این باب [illegible]

[illegible] که این [illegible] در نقش [illegible] انما الحیوة الدنیا

لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد [illegible]

و جمع [illegible] در زبان [illegible] عفت [illegible]

از انها [illegible] باشد [illegible] افحسبتم انما خلقناکم

عبثا و انکم الینا لا ترجعون [illegible]

که من [illegible] از غصه [illegible]

[illegible]

گوش و زبان و دیگر اعضا [illegible] منفعت و دفع مضرت [illegible]

بطلان [illegible] اعضا را [illegible]

و غمزه و [illegible] چشم [illegible] گوش [illegible]

[illegible] خراب [illegible] التفات [illegible]

باید [illegible] خواهد [illegible]

[illegible]

یا یاری را از این کس [illegible] دفع [illegible]

نظم

نظم از امروز کاری بفردا ممان چه دانی که فردا چه گردد زمان گلستان که امروز باشد بهار تو فردا

چنین گل نباید [illegible] دل که [illegible] و از اغنیمت [illegible]

از زن و [illegible] که جماع [illegible] همیشه مفعول و منکوب [illegible] و [illegible] فضلا [illegible]

[illegible] که جماع [illegible] امیر و وزیر و پهلوان [illegible]

و [illegible] و عاقل [illegible] شاعر و معروف شده و دلیلی [illegible]

جماع دادن را [illegible] مشایخ دانند و از [illegible] شنیدم که [illegible] فراخ کون [illegible]

[illegible] فراخ کون [illegible] ازکون

دادن [illegible] چنانکه گفته اند [illegible]

[illegible] کون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

اقرار [illegible] جماع کون دادن [illegible]

بزرگان [illegible] معلوم شده است که کون در [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] اذا [illegible]

دادن [illegible]

طعنه زنند که جماع دادن [illegible] ازکون باشد [illegible]

باشند [illegible]

[illegible]

[illegible] در این باب [illegible]

[illegible] کرامت [illegible]

باب چهارم در عدالت

الباب الرابع فی العدالة مذهب [illegible] عدالت را یکی از فضائل اربعه شمرده اند و بنای امور معاش

و معاد بر آن [illegible] معتقد [illegible] که بالعدل قامت السموات والارض و خود [illegible] ان الله یامر

بالعدل والاحسان دانسته بنابرین [illegible] و اکابر [illegible] شجاعت [illegible] سیاسی

معروف داشتندی [illegible] معتقد بوده اند که عوام نیز در معاملات و شرایط

ام طریق عدالت را [illegible] عمل کنند [illegible] در بعضی [illegible] مذهب [illegible]

[illegible] عدالت [illegible] سیاست [illegible] سلطنت

[illegible] سیاست [illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible] عمل [illegible] خود [illegible]

[illegible]

[illegible] العدالة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چنگیز خان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و مشایخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوسعید [illegible]

[illegible] ابوسعید [illegible]

[illegible]

باب پنجم در شجاعت

[illegible] الباب الخامس فی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که ای پسر زنهار باید که زبان را از لفظ فحش خاموش داری و پیوسته لفظ لا بر زبان آری و لیکن بدانی که لا تو
بلا باشد بالا باشد و تا بر لفظ نعم بشدل نعم باشد و آنچه بیچاره شاهد گوید بزرگی از کار که در روشن
تا چون زبان خوش بود چون آمد بر او ستیز چون آنکه او امید از زنده گانی قطع نمود بکرشکان خوش بود که طفلان
خاندان کرم بود معاذ که گوید که فرزندان رو بکاری دارند در یک بار رحمتهای شود حضرت محمد گفته و حق
شود و خود بر پنجه کرسنگ فرو دهام تا این چند دم ذخیره کنم زنهار از این غفلت [illegible] مباشید و بیچاره
دست عزم بدان دراز مکنید و یقین دانید که زر عزیز آفریده است خدای هر که خوارش کند خوار شده و اگر
باشد که به رشد در خراب ده بیم برنج و خلا میخواهد زنهار تا بمکر او فریفته نشوید که آن من نگفته‌ام
چیزی نگفته بود اگر من نیز خود بسوی شما نام دهم این التماس کنم بدان التفات نباید که از اصحاب الاعلام خوانند
و کاندان دیو نباید و من آنچه در زنده که گفته‌ام در عهد که تمیز کنم این گفت و عیان [illegible]
و از بزرگی دیگر روایت کنند که در ساعتی که با دولتی داشت به وجه مضایقه از بنده گذرانید و امر نکو که
این مختصر با این مضایقه عزا زنو گفت من چرا نسفها را ازین مختصر ترک کنم که هر روز زر لب باشد و هشت ماه
و سال و عمر کاسته کشید یکدم نیز باشد گفت اگر یکدم معتبر نیست باشد و اگر تمام برم بلکه و اگر
نفقه آن دم یکی و اگر کار بدم یکی و اگر میخرم دو دو دیوار زنم همه عمر کاسته شد و نقد که چنین با مصلحت
بدان منوط است بر المکدرام که بتقصیر از من فوت شود و از بزرگی دیگر مروی است که چون در خانه وزنان زنه
او یک نان به سفره بر چشم داد و ببوسید و گریه هر که خطا رو بکار است در ساد و کاهل سیاه بود و چون نور
نان کنم و چشم دو دیده کوید تقدیر بچه با خون جگر میبرم دو که از به برانند که چه شود انکیزیم و در بین روزها
بزرگ زاده خلف که به جشن و دکور که عالی خبر انبوه افتاد کسی بیدرنگ کارش سازند بند باید و درین باب حکایت بر گفت
در کتاب خواندهام که هرکس بزرگ خواهد باید که هرچه دارد انبار کند هر بدان هوس این خانه را انبار کنم بد بر گفت
غلط در لفظ شد که گفته تصحیح خوانده بزرگان گفته‌اند هر کس بزرگ خواهد باید که هرچه دارد انبار کند تا بدان عزیز
گشت نیز هر که بزرگان گفتند آنچه دانند انبار کنند و انبار دار کنند شنوم و گوید آنکه گفت کو شلوار بسیار دانه دانه
نقد و انبار او نیز از بزرگان عصر با غلام خود گفت امشب کاه گوشت ستان و زیره با شتاب آب زنانه کن خوب جر بر
شوم تو دا آنکه که غلام خالی کاسه زیره باشد برنج و گوشت آورده خواهم کش که بنده گوشت بنام بر زن کریم که بدان
گوشت

گوشت نکو آبه بر عوض زنا که خوردیم تو بیوه غذا کنم غلام و زنان نبود که آب بیش بود هم اما بخوبی گوشت بنام بیرد
روز دیگر گوشت محمد شده گفت اکنون گوشت بفروش و ترید و روغن و بستان و از آن طعامی بساز ز نانخورم و ترا آزاد کنم
غلام گفت اکرام که از این سخن غلام باشم و اگر چنین تدبیر خاطر داری خدا را این گوشت باره را با آن گوشتی الحق بزرگ و اصحاب
حزم که گویند تا آن گفت که احتیاط معاش بدین نوع است تدبیر مباد کار بر خلاف دنیا از عزیز الوجود و محتاج الیه از پیر دور
آخرت مالک و در شأن او از شرع مستغفر است اما بدین سیاق اگر نه که العلم مدعی حلم و وقار عبارت است که بود تو
حلم کرد با کثرت که از هوی ادراک و چنین خاموش نشد باشد که غضب شده تنگ نمی آید و جواب اکثر بود به سعد رسیدن
بنده و از حضرت رسالت پناه مروی است که العلم حجاب الآفات و لفظ حلم را چون مقلوب کنند ملح شود و از اینجا
گفته‌اند که الحلم ملح الاخلاق و شاعر حلم ممدوح را بدین سیاق در لطف نظم کشیده شک است از ابر جلت گوهر است
که بر جا بماند همچون جبل نه که تا اکنون گوش تا بدر کس هر سال را جواب باشد اتفاق مذهب قدما در این باب که گفته
و اتفاق الاممی نصیحت نکردند اگر اهل عقل این خلق را از تغاضی نفع شنوا نیند و ملکون ید الدهر ایالت که حلم و دیگر بار زرینه
معلوم برو که تا شوند و آن را بر جوار و حال کنند تا این خلق مستحق فواید است و او را در مصالح معاش بمعنی تمام و دیده
بر صحت اهل عقل اکرام و شخص دیگر که تحمل بر غلو بسیار کلان و او باش گفته است در آن حلم و وقار که اکر گفته اکنون در کار خود
اکابر سیلاب مالی بسیار میخورد اکنون درکی نیکمند و رشیش پرتو کنند و در کین پیرانه را زنده و دشنام بارها پیش برکه
خوار و زبون شما زنده و آن مانند حلم را کما اکنون بود زنانه میخوانند بیرک حلم و وقار که بعض طعنه او در کو درد دلاغ
تحمل آن شفقتهای نماید که حاصل بزرگ شود و پیوسته غالب وقار و سلوک و دشمن کام و عیال و آداب هیچ بانه نمیکند از
و هیچ بزرگ عزت نیابد و اگر سلطانه انفع مفتاح الرزق با بر این صورت است و نفس این جمله آه
که شاعر گفته که مو باید که در بسلک آن دولت زرین است با بد مو که گذا انفعال است و هیچ از قواعد حلم شیوه اکرام و اتباع
بزرگ را بهتر از تسلیم که با آن داد او از زینت وقار و حلیت حلم عاری باشد بخشش با او متوسل نشوند و فرمان که گفته آمد
الغضب غول العقل و فعل و ضرب و زدن نتیجه دشنام گوید این حواس و فهم را امید ابو و ابی بیت خود خانه حفظ در آن زمان او بود که
و روز منفعل و خمناک می‌باشد که بسیار اطاعت در خانه و همت او طعنه زنند و گویند اگر با غیرت با زنان او باشی در که بغیر تو با او نیکو کار
با زنان بزرگ صاحب توفیق که زینت حلم و وقار زن بیاراست اکنون بار مجموع اتباع او را در برابر او کرده بر سر مرده خار
بر خاطر مبارک او نشینید لازم چنانکه زنده است مرده تبهکار را سر میبرید و از اطوار و اتباع خود خبر شود و ایشان را آزاد
فارغ و ایمن و اگر وقتی تقصیر یا او در بازمانده بماند التفات نماید و گوید کرمیک آن باغ گذرانم که بدان غم تحقیر شیدم که در یا
روز با زبان که از غیبت شکر شکر منقطع رسیده در دست بطلان نفسی باقیست و هفته ماه که با انقطاع داد و خواه ترکان چنانکه حال شما باشد
فضل و علم در داد و هر نوع که زنده متزلزل بماند شد و خاطر اختیار کرده ان بزرگ که حلم و وقار در نهاد که عقد
ناقص شد که بر قدر این حکمت نرسید حالا که من پیش از این که میخوردم تنها در این زمان حلوا میخورم بارها ایما که در آن [illegible]

دو چار شان آمده است که اهل قریش سعید الدارین تا دید چنان فرموده اند که دو قریش تا درین دنیا باشد چون بعلت
حمیت مشتمل است فارغ می‌گردانند زیست و در آن دنیا نیز چون حضرت رسول فرموده است که اهل قریش لا یدخل الجنة
الکافر نیز چون او را بهشت بباید رفت از صحبت شیطان و زاهدان که در بهشت باشند و حرص [illegible]
همین این سیرت الحقه باشد و هر کس شیطان چند گوید گر تو ما در بهشت باشد جای دیگران حرص اختیار کنند
بدین دلائل قریش سعید الدارین توانند بود اما [illegible] اگر پرسند که اینجا [illegible] کار
و قریش چون بواسطه شیطان از بهشت متنفرند و [illegible] خواهند در دوزخ نیز بعد [illegible] که در بهشت است
هزار قاضی و نواب و دلال [illegible] چون است که از ایشان ملول است جواب گوییم چون شیطان
درین دنیا الطهارت و عبادات موسوم [illegible] الکرم [illegible] بر باد [illegible] معلوم [illegible] هرگز
کون نشسته باشد [illegible] که باشد [illegible] وضع شیطان مغایر وضع قریش باشد و قاضیان و اتباع ایشان بواسطه آنکه
[illegible] و تلبیس و [illegible] و ظلم و بهتان و [illegible] دروغ و حرص و ابطال حقوق [illegible]
و طمع و حیلت و افساد در میان خلق [illegible] ثبوت موصوف [illegible] در قریش [illegible] خصال مجبول اند پس
میان ایشان جنسیت [illegible] بسبب جنسیت در قریش صحبت قاضیان از خدا خواهد که الجنسیة علة الضم
[illegible] سلطان [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] بهتر که در دوزخ کنند
[illegible] از [illegible] جمیع خلایق از دوزخ چون
[illegible] قاضیان و اتباع ایشان [illegible] در دوزخ باشند [illegible]
اخبار [illegible] آثار مصطفوی [illegible] آمده که اهل [illegible] بدین دلائل این خلق را بر دیگر اخلاق
ترجیح میدهند [illegible] الباب [illegible] الحیاء والوفاء والصدق والرحمة والشفقة مذهب [illegible]
که حیا [illegible] باشد [illegible] از [illegible] احتراز [illegible] و حضرت رسول [illegible] که الحیاء من الایمان
وفا التزام طریق [illegible] و سپردن [illegible] قیام [illegible] در نقض [illegible]
که [illegible] علیه [illegible] عظیما و صدق آن باشد که دل با زبان [illegible] خلاف واقع بر زبان
او جاری [illegible] رحمت و شفقت آن باشد [illegible] از [illegible] کند [illegible] مصروف
[illegible] مذهب [illegible] اصحاب ما [illegible] که این اخلاق [illegible] هر [illegible] یکی از این اخلاق
[illegible] در [illegible] ظاهر [illegible] شد [illegible] صاحب حیا [illegible]
نعمتها

نعمتها محروم باشد و از اقتضاء [illegible] الکتاب [illegible] و حیا [illegible] او و مراد است از [illegible] باشد
و او همواره [illegible] مطالع [illegible] حیا [illegible] حضرت رسول [illegible] که الحیاء
تمنع الرزق و [illegible] هر کس [illegible] آبرو [illegible] خلق می‌کنند
و [illegible] میکند [illegible] هیچ [illegible] از مواقع [illegible]
و بر [illegible] و بزرگان از [illegible] بلکه [illegible] میکنند [illegible] حقوق [illegible]
و سخاوت [illegible] باشد
[illegible] خانه [illegible]
از [illegible] عالم [illegible] راه [illegible] آن دنیا [illegible]
[illegible]
و ارادت [illegible] آن [illegible] اشان [illegible] که همیشه [illegible]
چون [illegible] از [illegible]
از [illegible] وفا [illegible] روان [illegible]
و هر که [illegible] وفا [illegible] باشد [illegible] از [illegible] کند
[illegible] باشد [illegible] باید [illegible]
[illegible] از صحبت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نور الدین [illegible]
با مولانا نور الدین [illegible] نور الدین [illegible]
[illegible] الدین [illegible] نور الدین [illegible]
و [illegible] نور الدین [illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این خلق [illegible]

دمانید روز افزون است چه اگر حضرت وزیران از دعای صدقات است هر که بر نهج صدق زنده کانا لکه هر کرا میل
عزت باید بعد باید که پیش بندگان و رعیتان خوش آید و دروغ و سخن برابر گوید و هر چه بر بنا باشد آن را
در لفظ آرد مثلاً اگر بزرگی در شب گوید که این زمان نماز پیشین است در حال پیش جهد و گوید هست فرمود
و امروز آفتاب بغایت گرم است بعد تاکید آن سوگند مصحف و رشته طلاق زن یاد کند و اگر خود در صحبت مختصری بر
ملک شجاعت باشد چون در سخن آید او را پهلوان نکان و گوید در تمت جهان دو تو خواسته تر ان و بعد سر
و حاتم طائی خطاب کند تا از داد و بغیت و خلعت تربیت یابد و در دل ابلهی و دل او منتکی که عدو داد تشخص کند فر آن
زید و عمرو جائی نخود عاصف و مردم کرخانه ناکاه نرسیدی را از جی نصیحت کوید که ترجامع بسیار داده الکرّان ترک باید کو
و زن و خواهر رعوا زکاره محش منع بباید نمود با یکبار الکل کوید یا دبه را دسته حظ بسکند با فرزندرا و قوت کوید
شعری بیتی از آن قوم از او بر نجند و اگر قرت داشته باشند او الکبار فرود کریند و اگر دو توشع با ملکا عاجز باشند هم غایت
دکل کور و آیه در انواع سخاوت با او تقدیم سانه در باب عمر بود که الکلمه است میان ایشان حضرت منقطع شود
و بزرگان از آنجهه گفته اند که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است که کدام مصلحت روشن تر از این که اگر
صادق بقول صدکوی در سلوا کند از او دست ندارند بلکه از او کبان بر نجند و در شکعه ببادوه و دولت بسیار بگزند
و اتما اگر از بعد و ببا شرکو اس به دروغ خواهند ده نوع رشوت بیدو دهند و انواع رعایات کنند تا آن کو اس بعبد چنانکه اکثر
در بلاد اسلام جهد این هزار اقدم ما از قضات و مشایخ و فقها و عدول و اتباع ایشان ما مایه معاش از آن نوع بدست و میکویند
دروغ که علاوه دولت خوش کند به از راستی که متوحش کند و اما از رحمت و شفقت اصحاب بغایت منکران قسمند
و میفرمایند که هر کس مظلومی یا محرومی رحمت کند عصیان و رزیده باشد و خود را در معرض سخط او کند بدان دلیل که
هیچ امری بی خواست ایزد تعالی حادث نشود و هر چه از حضرت او که حکیم است به بندگان رسد تا داجب شود و واقع شود چنانکه
اهل طوس گفت القضیه حقن لا انه حب لا انه جد اوکه امم لا احالی است اکر دانی آنکه علی الاوفق ان جایست بیدو نور تنا الاتر کی
هر چه بدو رسد سزاوار است پس اگر نه بامع کو و روز دعوی به دیر هم در عذاب بخش میکویند و همچنین است عقیده کور المو که
خدای روزی انسیت سیم مرکه خدا تعیلی او را مستغرب غضب خود گردانیده باشد تو خواهی که بیاد رحمت کنی و او را عزیز کنی که آن
رحمت تو عصیان خود بکیر باشد و هیان آن کود و روز قیامت ترا بعذاب ثواب نده و کند و این شاد خیانی باشد که تخصی بنده
از آن خود زند و بیکانه او را بوسه دهد و نوازد و کوید خداوند تو بد میکند که ترا میزند تو را خلعت و نعمت میباید داد و فی
الحقیقه خداوند او از آن انکیز برنجد و بر او خشم گیرد و در زمان حضرت رسول گفار تو میگفته درویشان را طعام دهید ایشان
نگفند

سیگفتند درویشان بندگان خدایند اگر خواستی ایشان را طعام دادی چون او منع میکند ما چرا دهیم چنانکه در قرآن مجید آمده
انطعم من لو یشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین لیس واجب شد که بر هیچ افتاده مرحمت نکنند و بر حال مظلوم و مجروح
معلول و رنجور و محبوس و دزد و بیچاره و درمانده و یتیم و ضعیف و درویش و محتاج و عاجز و قیدی و خدمتکار که بر در خانه پیری مانده باشد التفات
ننمایند بلکه حسبة لله بیان قدر به تقربا تا از هم قدر به دریابند تا موجب رفع درجات باشد و در روز قیامت در وقت
لا ینفع مال و لا بنون دستگیر او شود این است آنچه در صدد کتاب با ایشان وعده رفته بود امید است که خواننده ان
اهل نظر از عیب بر انکار ... بر موعظت نماید و از اهلکه نفس ناطقه خود گردانند و نتیجه آن مرحوم تمام تر دید بباو انس
١٢١٠
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تمت رساله اخلاق الاشراف ... التمس ... عبد الله

[illegible]

[illegible]

فراز کوه پیدا ز برف سایبان سحاب — ز برف سفید کلاه گشت کوه گران

[illegible] زیر [illegible] — زنخ چو شیشه بلور گشته برکه آب

هوا چنان شده [illegible] که در بوته — ز بسکه فرق چو [illegible] شده ز برف سفید

[illegible] منعقد شده سیماب — [illegible]

[illegible]

[illegible]

الذي طلبک المصدر بالقدرة ... بکم دعلته نیز من الروح ولکن از اعطیة الروح فلکن مقدار ما بالطف ... البلیغ ...

[illegible]

با ... عرفان که گاه آه کند که نظر بسقف کند چه روشنا ... بر ... زار ... بر سقف ... قفله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشارة الى الاشتقاق

دگر است [illegible] عشق

[illegible]

جز در کرم حبیب [illegible] ابروی تو طاقت [illegible] خفتش

[illegible]

در چشم

[illegible]

در گره

[illegible]

در صفت

[illegible]

در خط

[illegible]

در دندان

[illegible]

در لب

[illegible]

در لب

[illegible]

خدا دان خدا دان [illegible]

[illegible]

کاه ارشاد و [illegible]

[illegible]

خوب است اگر [illegible]

در دهان

[illegible]

اگر [illegible]

عقلم [illegible]

هست آن دهن [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

مطلع [illegible]

در کفن

[illegible]

در سینه

[illegible]

در ساعد

[illegible]

در حکمت

[illegible]

در بیان

[illegible]

دیوان

[illegible]

ساقی ... [illegible]

بانغ نغمه ... [illegible]

ملوان ... [illegible]

انکیت ... [illegible]

[illegible]

در رسالهٔ النظم

اتفاق شد چو ... | مجلس آراسته ... | منزوی ... [illegible]

کامد ... [illegible] | ... [illegible] | که از اول ... [illegible]

... [illegible] | مهره ... [illegible] | ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible] | از دل ... [illegible]

ده که ... [illegible] | ... [illegible] | ده ... [illegible]

... [illegible] | ... [illegible] | نابدادم ... [illegible]

نکهتش ... [illegible] | ... [illegible] | دادم هر چند ... [illegible]

فانه ... [illegible] | گفتم ... [illegible] | نقش ... [illegible]

در رنگ ... [illegible] | سالها ... [illegible]

کافر ... [illegible] | شب ... [illegible]

[illegible]

... [illegible]

در حروف صنعت بیان بلکه در ان بیان کان ... در حروف صنعت ... بلکه در ان ... [illegible]

[illegible]

سجع ... [illegible]

تجنیس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیز از شیخ حسن کاشی

کاشی و بیان شیخ حسن [illegible] اعلام [illegible]

[illegible]

خصوصاً [illegible]

الحمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لازم ... [illegible]

[illegible]

آنکه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

مفاعیلن مفاعیلن [illegible]

[illegible] مصراع [illegible]

لمؤلفه [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

اسمط

و در این قسم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از اسمط [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] مربع مطلع کرده [illegible]

اشعار [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] اسمط [illegible] مسمط [illegible]

[illegible]

[illegible] تقسیم [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible]

و در بلاغت چنان باشد که شاعر وصف مجموع کند پس آن مجموع را ترتیب و صفت کند [illegible]

[illegible] شعر باشد چنان [illegible] الجمع والتفریق والتقسیم [illegible]

[illegible] صفت چنان باشد که [illegible] جمع [illegible] صفت [illegible] خوانند

[illegible]

[illegible]

حسن مقطع مدام آنکه بود وصفی زلف ... همیشه ... [illegible]

[illegible]

خاتم او ماه مبارک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

نفس الامر ... [illegible]

اول ... [illegible]

[illegible]

شروع کرده اند [illegible]

چنانکه [illegible] مصطلح [illegible]

داد از زره و صباح [illegible] الفاظ [illegible]

آواز [illegible]

[illegible]

کفاف [illegible]

چنانکه [illegible]

باشد چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اهل این صناعت اختلاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

دل [illegible]

اگر [illegible]

روف [illegible]

نون [illegible] الف [illegible]

از [illegible]

[illegible]

حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از غایت [illegible]
چون قند [illegible] است
با عزیز [illegible]
[illegible] جلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] منقط
الفاظ [illegible] منقط
و [illegible]
نقطه [illegible] منقط
و [illegible]
که [illegible]

در راه

در راه [illegible] خضر [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
و [illegible] زبان [illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
خفقان [illegible] نقطه [illegible]
دل [illegible] قطره [illegible]
نقطه [illegible] نقطه [illegible]
تو [illegible] نقطه [illegible] قطره [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
ذره ذره [illegible] نقطه [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
ماه [illegible]
هر ذره [illegible]
[illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible] جانان [illegible]
در صحبت جانان [illegible]
یک جزو [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
مغالطه [illegible]
الا من [illegible] نقطه [illegible]
نقطه عجب [illegible] حافظ [illegible]
نقطه الحق [illegible]
که مرتبه [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع هفتم

نوعی دیگر که در مصرع [illegible]

خود خبر که در مصرع [illegible] نقطه [illegible]

دیگر [illegible] که نقطه [illegible]

چو [illegible] هیچ [illegible] غلام [illegible]

یک غلام [illegible] چهار [illegible] جیش [illegible]

نوع [illegible] [illegible] بیت [illegible]

بیتابم [illegible] آتش [illegible] کشته [illegible] از خشم [illegible] کعف [illegible]

دیگر این [illegible] آسمان کعف [illegible] قطع [illegible]

دیگر [illegible] بنده [illegible] که بیست [illegible]

نوع چهارم غزل [illegible] عشاق [illegible] امروز [illegible] [illegible] در مصرع

ازان است که تو [illegible] [illegible] چنان [illegible] است که [illegible] اول [illegible]

قصه جان [illegible] ولعل [illegible] [illegible] که تو [illegible] دل [illegible] بنده

تیغ حکم [illegible] در این عصر روان [illegible] دعوی با عرب [illegible] روان

خسروان را از [illegible] است که تو [illegible] که دل [illegible] روان [illegible]

[illegible] مصرع ردیف باشد [illegible] که دل [illegible] عشاق [illegible] تقدیم [illegible]

روی [illegible] الفاظ [illegible] مصرع [illegible] دل [illegible] و قافیه [illegible]

که [illegible] دشمن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متزدین

در بازند در بار که عشاق روان در بازند [illegible] الفاظ [illegible] و معدل [illegible] حقائق [illegible]

نوع [illegible] آن باشد که [illegible] متزدین اویس ابن حسن [illegible]

برتر [illegible] تاج و تخت [illegible] متزدین اویس ابن حسن [illegible]

اویس ابن حسن داد [illegible] [illegible] [illegible] الحرام [illegible]

در [illegible] [illegible] ۱۳۰۶ [illegible]

و [illegible]

کلمات شعرا [illegible]

این و لها آشنا ادب اول الم ارتداد آتش اخر باش برفع بارع
اهل دنیا اثر بدا لوا ملا دادترا ثبت رفا ثاب عقرب خراب

سبح باداء بارد بلکه برهم ترس تاج جنگ صحیح روح مبغ خوش
عیب آداب دراب مرکب مهرب ترت جاش [illegible] صحیح حور خیم شیخ

روشن روز رهو ریش رقم ربط راغ زغن زغم زین نور شرع
نور زور در خمر مقر یار غار نغز مغز نیز روی عرش

طبل طرف عرف غالب خاب فرح جدیگ فیض فلک فلس فلق
لوط قرط فرع بلاغ لاف حرف لطیف ضیف کلف سلف قیاف

قرب کرب کرم لوح بس لحن لعن میان نادر وضع یک تکلم
برق برگ مرگ حول سبک نمک نغل نام زدان عضو ملک

بهار بغار کان درد نبرد ناکس ریش
راهب رغب دردناک درجهنم سلطان تیر

[illegible]

[illegible]

نقالوا اله عز نعت وعقد / نقالوا اله احد نعت احد / فضائلش الیحصی ... / چنان ... آثار ... / ... [illegible]

نقالوا اله رازی نعت سدید / نقالوا اله بت نعت قصید / مدان شابه که ذر قطره ... / که فرق ... / [illegible]

[illegible]

بیرون شاه ... زمانه ... / بهرام که ... / رضوان ... [illegible]

[illegible] ... / ... / ... [illegible]

[illegible]

ظاهر بدیعا کند ... / که مهر و ماه ... / سو ... در رجب ... / چون از خدا ... / شنیده ... [illegible]

در ... / ان ... / ... / ... / ... [illegible]

[illegible]

آمد ... / در باغ ... / دار ... [illegible]

در ... آمد ... / شاه ... / ... [illegible]

[illegible]

... تجنیس ... سجع ... [illegible]

زمرد ... [illegible]

از سیان بیان ... تجنیس ... [illegible]

... تجنیس ... لطف ... [illegible]

... استعاره ... [illegible]

عقده از تنهاست [illegible]

فتح را تمکین بکلید از عدد [illegible] راه دل

ماه را انکی رحمی [illegible] جهره [illegible] ابرو [illegible] صفا

نکوان و زلف [illegible] چون درد [illegible] ساده [illegible] بر طلعت [illegible]

ناوک [illegible] غمزه [illegible] شمع [illegible] جوهر [illegible] لطف [illegible]

ربع آن انکشت و آن [illegible] صبح [illegible] لطف [illegible] وضع [illegible]

وندار زنده چاکش [illegible] صفات [illegible] ارباب [illegible]

لبنا در وفا و عدل و عیار [illegible] روضه [illegible] خلاف [illegible]

از محبوب کف [illegible] خشم [illegible] تو [illegible] هیبت [illegible]

خط و ملیح باغ عمر [illegible] خصم [illegible] الا [illegible]

قلبه صفار و کنار [illegible] ارباب [illegible] دل [illegible]

از غبار خوف [illegible] عقلت [illegible] اندیشه [illegible]

خام او دم چه علم [illegible] زار [illegible]

کفا و میدلان [illegible] چون قفاره [illegible] عشق [illegible]

چون دعا خواهی [illegible] عقل [illegible] عمر [illegible] قطعه [illegible]

عشق اصلاحات [illegible] نغمه [illegible]

شاید از ذات [illegible] غزل [illegible] عاشق [illegible] نیاز [illegible]

خان فاتقیل از دل [illegible] رعشق [illegible] دشمن [illegible]

ان الوسلات [illegible] بوصلت [illegible]

این اشم [illegible] درد دل [illegible]

نقطع زار و زار [illegible] درد [illegible] دل [illegible]

کلمه [illegible] خشم [illegible] خفا دل [illegible]

عنره [illegible] بعد [illegible] از دل [illegible]

نغمات

نعمات [illegible] اغراق

وصدت [illegible] نیاز [illegible]

نکس [illegible] طلعت [illegible] مطلق [illegible]

او دمایه [illegible] صبح [illegible] تقریق [illegible]

اغراق [illegible] تفصیل [illegible] تقسیم [illegible]

قرار جمع و تفصیل [illegible] جمع و تقریق [illegible]

او نکوان [illegible] دیده [illegible] این [illegible]

دیکر [illegible] تفصیل مطلق [illegible] جمع تقسیم [illegible]

این آب [illegible] هشت [illegible] بهشت [illegible]

خواهد [illegible] عشق [illegible]

تغیر [illegible] جان و چشم [illegible] دل [illegible]

[illegible] کلام جامع [illegible] سعید [illegible]

دین [illegible] غبار [illegible] نقش [illegible] دل [illegible]

ارسلان [illegible] دست [illegible]

فلک [illegible] تعجب [illegible] تنسیق [illegible]

پیش او چه مصاف [illegible] دجله و دجله [illegible]

بر جهان [illegible] پاره پاره [illegible]

پاره پاره [illegible] دجله [illegible] تقطیع [illegible]

چه [illegible] ستمکار [illegible]

چه صفا اسرار [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چنین گوید خواجه عبد الرحمن بن سیف الدین غزنوی رحمه الله که موسیقی علم شریفیست و دانستن آن بر سایر اطبا و حکما

و اهل زمان واجبست اگرچه ارکان این علم شاهد مقصود است مختصری بیان میشود آورده اند که فیثاغورث روزی به بازار

آهنگران رسید از کوفتن آهن با بانگ بر هر سندان آواز شنید مطبوع طبعش گردید که رحمت الله تعالی

عود ساخت و وضع نمود هفت پرده بر او ثبت نمود به عدد هفت کوکب سیاره شاگردانش یکی به رود عود ساخت

به همین وضع بود تا عهد سلطان اویس چهار پرده دیگر بر او افزودند به عدد دوازده برج دوازده مقام و صورت

بر قرار دادند و بیست و چهار شعبه مشتق از این دوازده مقام اختراع نمودند که هر دو شعبه نسبت به یک مقام

باصطلاح اهل صورت فراز و نشیب بالست و نیز اینها اسامی دوازده مقام است که اختلاف ۴۰ ست سوقرو

اهل آواز اینها را به این گونه ترتیب داده اند ۱ اصفهان ۲ راست ۳ عشاق ۴ حسینی ۵ کوچک ۶ بوسلیک

۷ نوا ۸ بزرگ ۹ حجاز ۱۰ رهاوی ۱۱ عراق ۱۲ زنگوله اسامی بیست و چهار شعبه که هر شعبه به یک مقام متعلق

۱ دوگاه ۲ سه گاه ۳ چهارگاه ۴ پنجگاه ۵ محیر ۶ حصار ۷ مبرقع ۸ نیریز ۹ وشت کوچک ۱۰ ماهور

عراق ۱۱ مغلوب ۱۲ رکب ۱۳ عشیران ۱۴ بیات ۱۵ زابل ۱۶ اوج ۱۷ اجیا ۱۸ همایون ۱۹ ماهور ۲۰ عشیران

نوروز صبا ۲۱ همایون ۲۲ نهفت ۲۳ عراق ۲۴ نوروز عجم استادان موسیقی هر یک شعبه را به آواز نسبت

به این گونه نهاده اند که هر یک از هر مقام یک مقام را گرفته اند چنانکه اصفهان را از زیر راست و زیر عشاق

کوچک را از زیر رهاوی و زیر عراق بزرگ را از زیر حجاز و زیر نوا گرفته و همه را این ترتیب

قرار داده اند و به نوا ناقوس که زیر راست چو آهنگ سیکاه را اصفهان گفته اند دو بره عراق است

ناقوس نغمه دریغه رهاوی بنده بوسلیک حسینی صفت بر آن آواز مشد بزرگ زراه نوا و کوچک باشد

در این مقام عشاق بنوا پرواز بدانکه مقصود از فراز و نشیب بالا و بلندی که شعبه نام نهاده اند

زیر و بم آواز است بدین گونه دوگاه از زیر حسینی محیر از زیر راه مبرقع از زیر راست پنجگاه از زیر راه

سه گاه از زیر حجاز حصار از زیر راه مخالف از زیر عراق مغلوب از زیر راه نوروز عرب از زیر نوا

ولیه

چون قد سرو راست نمو بالا

کمر زلف از نهد بر کمر

و له ایضا

عید سلطان از راه بانی شد

عالم از دیدن عنبرین شد

از برش الحمد حیدر

جرعه از آن ... شد

خاتم الختام کرده ...

انشاء ... شد

ناظم را ... شد

... شد

و له ایضا

... از ... سخن تازه نمی ...

... خور زنده ...

ماهور از تیزی راو زابل از زیر عشاق اوج از تیزی راو عشیران از زیر بوسلیک نوروز صبا از تیزی راو
نوروز عرب از زیر رهاوی چهارگاه از تیزی راو زنگوله از زیر بیرون عزال از تیزی راو همایون از زیر بزرگ
نهفت از تیزی راو حجاز و دیگر استادان فن چنین دانسته اند مقام راست گنج رنج کاهست سر قلع ملازمش
با پنجگاه است حجاز آمد یکی کنز ترور ستکاهست و حصار ان کنز را بر زاصفاهان کیرکوکت اگاه
به نیریز و نشابورک بر دو راه عراق عشرت افزاهست محبوب کهرو عراق دگاه مغلوب چو بازر
پس عشاق را ساز نغم در زابل و در اوج انداز حسینی که مقامات است بهتر حرکاه آمد سپید اود چهر
چو اند بوسلیک اندر زند چنگ عشیران و صبا را ساز آهنگ نوا را کرد را افتد جهان شور براو نوروز
خارادان و ماهور بزرگ آمد چو شاه جنگ که همایون و نهفت ازاو در پس پس از زنگوله اند نغمه قوال
سرایید چارگاه انگاه عزال مقام کوچک را دانا توانا که در یک جا یا بیت خوانند رهاوی شد نوروز
عرب رام نوروز عجم بعد از دل آرام چو فرع از بهر اصبا بیان ساخت کنون باید بتقریر شعبهای
حقیقی است بر اصل او وجه چرد یافت بعد جز آن روی حقیقت فرع را اول بود چار بود فرع دوم
اوج ماوار باین ترتیب تا آخر نوشتم ثمر بردار ازین تحریر گشتم دیگر استادان موسیقی همه اینها را شش
اواز قرار داده اند سوای ما گوئیم چنانکه در سلطانیه ان شش اواز سوا استیطوار بنظم آورده است گشت
مایه دگر وانیه چو بر خوانند نوروز بده نوروز و سلمک و شهناز زهر دو مقام را یک اواز گرفته چنانکه گردانیه
از تیزی راست و زیر اصفهان نوروز خارا از تیزی نوا و زیر بزرگ شهناز از تیزی حسینی و زیر حجاز سلمک
از تیزی بوسلیک و زیر عراق هر آهنگ از یا بین رنگ گرفته اند عزال از تیزی نوروز عجم و زیر شهناز
وانسته نظارسوا از تیزی گردانیه و زیر سلمک سوا انکه هر مقام و هر شعبه را یک آواز قرار داده اند و ان
شش اواز سوا یک آهنگ نام کرده اند و گفته اند موسیقی همه بانگ است از اینقرار که راست چو بانگ
نیم اواز است و حجاز چو بانگ بود بزرگ یک بانگ دیم است حسینی یک بانگ است و عشاق یکبانگ است
ابتدا

کوچک چو بانگ باشد برین قیاس بعضی استادان این علم گفته اند دوازده مقام اصل درش بانگ است که هر مقامی تا بانگ
ادا میشود مثلا حسینی تیزی او یک بانگ بلندی او یک بانگ عرصه او یک بانگ باشد مقامها همچنان قانون از تیزی و بلندی
و عرصه شد حسینی راست دو هر مقام که هر شعبه دانو تیزی او از بیرقع گویند و بلندی او با پنجگاه خوانند و خواه عبد القادر
غزنوی گوید من دوازده مقام را الطبه منقسم بخش و قسمت که ام یک قسم گفته ام حسینی را در شش بیچه باید
ادا نمود راست را هم در شش بیچه قسم دیگر عشاق را در چهار بیچه ادا میباید کرد کوچک را نیز در چهار بیچه
قسم دیگر اصفهان در چهار بیچه حجاز هم در چهار بیچه قسم دیگر رهاوی را در سه بیچه ادا میباید کرد و انه در آمد آواز
شرطها لازم است در زمان سلطان ابوسعید دیدم اواز سوا زسته ملک العلما میجوید قلبه و دماغ و حلق اما اواز
حلق که حنجره باشد از بهر گوئهای بهتر است و اواز دماغ میرفع الجمله گوشه زیر دانو و اواز قلب تر و خشک است
و ملک دوازده مقام را از دوازده برج استخراج نموده اند چنانکه گوید که راست میگوید حمل شد را صفهان
جوزا عشاق کوچک از سرطان اسد با خوشه بیرز و عراق سنبله دانو حجاز دماه و میزان بوسلیک عقرب
قوس از حسینی و رهاوی باتفاق جدی اند زنگوله باید دلو اند نوا حوت را بزرگ خوانند بزرگ باتفاق
تا اثیر مقامات را بهر کدام ادا کردن آواز در فرح و اندوه و صحت امراض انگونه بیان که اند نظم در
بزرگ کاه سلطان تر جلد با خوان بیچاره صبا با تا با ره داریم جان راه عراق سپرده دل عمر بدرکن
سوی حجاز نکته را از بهر وصل جانان افکنده نغمه زعشاق در حسینی در بوسلیک ان بکردن نوا
غزل خوان از زنگوله دل من سوخته در خود دانست خاصه چو پیچ سازی از نغمه صفاهان کرادو بیاد
بر لطف من کوچک تا باشم خواهم گر بزرگم در بارگاه سلطان قدر است شهنواز من شاید که راست باید
در بیچه رهاوی را ببانگم ز اردشان گویند بعضی که دوازده مقام را افلاطون از دوازده برج و تاثیر اش
احد نمو از خاصیتش افلاطون گوید مقام عشاق تا مانده دانو بر کبر صفهان مرض مهلک شد امراض
ند عین و نقرس و ما هار گرم و خشک تر و عشاق را از برج عقرب تا ثیرش را گرفته است و گفته

بگوان عشاق را در روز مجبور شد چون از دهان حرب مطهر دامن طی کرده مقام راست خواندش
از برای مرض فالج و لقوه نافع است در حضد حد با شعبه مبرقع و شعبه پنجگاه و حتی تقش زوال ظهر است
بوقت استوا کر راست خواند شد شعبه راه رخوش بیانه و مقام بزرگ که بید خاصیت خواندن
وآوازش این است میکشاید پیچش دل و برای قولنج نافع است شنیدنش صاف میکند ذهن را این مقام
تأثیرش را از برج اسد دانسته با شعبه همایون و نهفت بگوان از بعد خفتن شب آواز بزرگ
بر عندلیب نغمه پرواز و مقام رهاوی را گوید نافع بجهة مرض تشنج و لقوه و اختلاج و مفاصل و درد
پشت از برج حوت با شعبه نوروز عرب و شعبه نوروز عجم براق خود فراز عرش راند چو قرآن
در رهاوی صبح خواند و مقام حجاز را گوید نافع است از برای درد پهلو و میکشاید حبس البول و فائده
میدهد درد کمرش را و بر انگیزنده رباح است تأثیرش از برج سنبله گرفته با شعبه سه گاه و حصار نماز
خفتن کرد دلنواز اگر خواند حجاز بر یک افغان و مقام نوا را گوید خواندنش مفید است برای
عرق النساء و مفاصل و دردهای سرین و رکبتین و بر طرف میکند از قلب و دماغ خیالات و تفکرات
باطل را و خوش میسازد خاطر را و از برج قوس با شعبه نوروز خارا و ماهور اگر در بیست خواند نوا را
کشاند جبه دریای رسالت را و مقام حسینی را گوید مرضی که شنیدنش حرارات زایل میکند بدن را و نافع است
قوت قلب را از برج جدی با شعبه دوگاه و شعبه محیر چو بر خواند حسینی اول روز جهان گیرد چو مهر
عالم افروز و مقام بوسلیک را گوید که نافع است برای رفع دلو سواس و مکه سیدالو بجهة نسوان که را
در رحم از برج میزان با شعبه نوروز صبا و شعبه عشیران گل ماند نماز دیگرش هوش کرگال و بوسلیک
آیدش در گوش و مقام اصفهان را گوید نافع است برای امراض سرد و خشک تأثیرش را از برج
ثور گرفته با شعبه نیریز و شعبه بزرگ اگر خواند صفاهان در سحرگاه شد از جمله اسرار آگاه
و مقام زنگوله را گوید نافع است برای امراض کبد و طپش دل و تشنگی و میشناند هیجان خون فاسد را

در بدن

در بدن و زایل میکند خون صالح را و قوت میدهد گرده را و کبد را تأثیرش از برج دلو گرفته با شعبه چارگاه
و عزال اگر زنگوله را خواند نزد آن شام شود شام تو همچون روز بید نام و مقام کوچک را گوید خواندنش
مفید است درد سر را و ضعف دل را و قوت میدهد اعصاب را از برج سرطان با شعبه رکب و شعبه
حیات شفا یابد از کوچک در نیازش چو خواند در میان چو نمازش و مقام عراق را گوید شنیدنش نافع است
برای مزاجها و دفع سرسام و خفقان و مالیخولیا از برج جوزا با شعبه مغلوب و شعبه مخالف
۱۲۴ ۱
روی بر آسمان کرد در چرخ ماهی اگر خواند عراق چاشتگاهی

تمت الرسالة فی شهر العشرین من ربیع الثانی

[illegible]

وقال ابو منصور ...

...

[illegible]

[illegible]

امام حسن عسکری [illegible]

[illegible]

[illegible]

عقلن وورد...

ای التقدس ... ایا ... فضه

ان جار ازنورم من نفخة الزبور

قمر نخستر فرش خستر القضم ...

غرجاند وفرس الشکح لیس ...

حد مقصد ... خط کم خفاش دریاب

آق ... کرده استغفرالله ربا والیه المصیر

... الوط والقهر النصیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الطف ... کیه

... وان ... زاده

... زاده

دورت بالذات ...

... النقطة ...

... الحول زاده

... فارس ...

... الذات ...

... الا لکل ...

... عود و ... زاده

... الا ...

... زاده

... نشف

... زاده

... وقال ... اخر ...

... زاده

[illegible]

[illegible]

سالها مه و انتظار آفتاب بحرمت در جهان آفرینش دیده روشن کرده بود [illegible] تا صد راه چون شفق در خون نشسته [illegible]

بر کنار بام این فیروزه منظر آفتاب صورت [illegible] چون روی مقصود آفتاب اکنیان چون خیره [illegible] دیده از آفتاب شد نهان در حقه یاقوت احمر آفتاب بر کشید [illegible] تابنده خنجر آفتاب

[illegible]

یا امیر المؤمنین [illegible] اندر آن ساعت که چون [illegible] دارم امید [illegible]

کان [illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible] چون [illegible] آفتاب

[illegible]

[illegible]

در جواب مجموعه منتسب شده [illegible]

اگر تو گویی ناکام عمر رفت بحرکس
بخر که زاو اوش در حرم [illegible] نگار
[illegible] عمر نوع بخر که قاصد [illegible]
بیشتر از آن البعد تحو [illegible] روزگار

[illegible]

حصت بها دادن من الجارة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سمیعه ثنای تو

ای زنده بصورتهای کعبه / فرخنده تو خندان کعبه
ای کعبه گرفته شرف از تو / ما را شرف از سنان کعبه
ای بنده خانه زاد اینجا / در خواجه بندگان کعبه
ای دولت خدامت حاصل / بسپرده خدا عنان کعبه
ای یار عدوی بد نژادت / لغزیده ز نقش پای کعبه
ای از شرف ولادت تو / ظرفی که در آستان کعبه
در یافته ای زبینه یافت / ای داغ دلستان کعبه
تا یافته شرف از وجودت / دریافت شرف مکان کعبه
تا گشته شود فراق از بیت / تا کعبه تو چلیپای کعبه
تا یافت بسر کی استطاعت / پویم ره رهروان کعبه
از حاشیه شیخ جوره آنجم / در حرمت جاودان کعبه
زاحرام حج ار سفانی رشد / حجاج ره نشان کعبه
مر شعر و شعور ... / ... کعبه
تا چند سخن وری ناطق / میگو تو مثال آن کعبه

از جمله مقامات که جلالتی است که صاحب آنها اعنی خدای تعالی در کلام مجید محقق نموده
بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل وارسل
علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم کعصف مأکول اجمال المطلب الحکم ابرهه
بن صباح حمیری که ملقب باشرم بوده در عهد پادشاهان ... و سپهسالار لشکر ابرهه بود که
ابرهه حاکم بود از قبل نجاشی چندی که ابرهه در علم نوکری ابرهه بر بود داعیه ایالت و حکومت
... زیرا که در ایام سپهسالاری لشکریان را خانی فریفته خود کرده بود که تمام رتبه اطاعت و انقیاد
بر قصه ... شد ... بحضرت با ابرهه بر آمد و او را الکت این خبر
بسمع نجاشی رسید ... که خون ابرهه را باید در ... یمن
ریزیم و او را ... آن بود که ... را ... ابرهه از شیوع این خبر سخت هراسان شد
و در صدد ... و معذرت ... نظر ... و ... مصحوب ...
زبانی ... نجاشی ... که ... ابرهه ... بنده ... ابرهه ...

ای حرفه ... دستبند
که بر ... کی بوده
کلی سخت شده

سزاوار نیست که مساوات فرماید این بنده حضور را بجهت آنکه اگر مارا حاضر حضرت فرماید
ملک یمن از دست میرود چنانچه سوگند یاد کرده که خون مرا در خاک یمن بریزی اینک رگ قیفال
خود کنده و مقداری از خاک صنعای یمن ارسال خدمت شد تا خون مرا در خاک یمن بریزید تا برآنکه
از سوگند حاصل شده باشد نجاشی از این معاذیر دلپذیر شده جرم او را ببخشید و سلطنت یمن بوی داد
ابرهه بدین شکرانه صدقات بسیاری بفقرا داد و در شهر صنعا کنیسه بنام نجاشی بنا کرد که
بالای رصانت و متانت و استحکام مانند نکرده بودند و دیوارهای او را مرصع بزر و جواهر نمود و بانواع
زینتها مزین داشت تا مردم را شیفته و فریفته سازد و بدین حیله و وسیله زیارت مکه ترک
و راه آن کنیسه را سلوک دارند غافل از آنکه عزیز کرده خدا را ذلیل نتوان کرد و خانه الهی همیشه
چنان اندیشه های باطل ببندید بعد از اتمام آن کنیسه حسینه نامه بنجاشی نوشت که در مدت
چهار سال بنا نهادم که برابر با خانه مکه بقدر بهشت نمیکند بلونمایی که تمام مردم را از
زیارت مکه منصرف و بزیارت این کنیسه منحرف میسازم و ترویج دین مسیحی مینمایم
قرار بر این شد که رعیت نجاشی جز صنعا نروند و غیر از آن کنیسه جایی را حرم ندانند اتفاقاً
ابرهه دو تن را که دو برادر بودند یکی محمد و دیگری قیس که مرحله از قبیله کنانه بودند مامور داشت
میروند و در میان قبایل اعراب تفضیل آن کنیسه را اعلام بسازند و مردم را از زیارت مکه برگردانند
چون ما را در مکه آمدند و این دعوت آغاز نمودند عروة بن عیاض که مردی با حشمت بود
محمد را گرفت و بکشت قیس فرار کرد خبر با ابرهه رسانید که اعراب تمکین نمیکنند بل اهانت
برادر مرا کشتند ابرهه در خشم شد سوگند خورد که باید ویران نمایم این خانه را که مکه را
گم نمایم این کینه در دل ابرهه بود علاوه بر این اعراب دیگر کشتند که آن کنیسه را چنان
از نظافت

در نسخه کعبه[2]

[illegible]

از نظافت بینداختند تا احدی دیگر رغبت بآن کنیسه ننماید لهذا مردی از قبیله کنانه که مویش مخشم
بود از مکه بصنعا رفت تنور شده و حفظ و کماشتگان آن کنیسه آمد که مردم عرب میگویند
این کلیسیا شنیده اند و مرا فرستاده اند تا در این کلیسیا روز آورم و ملکات این مکان را معلوم دارم
و بر اهالی مکشوف سازم تا اگر شایسته باشد زیارت کعبه خویش را از مکه باین کنیسه برگردانند
کماشتگان این سخن را صدق داشتند او را در کلیسیا جا دادند چون نیمه شب شد مرحرات
و تغوط کرد از نجاسات خود در و دیوار و محراب کنیسه را اندوده نمود صبحگاه برآمد راه و بیراه
در پیش گرفته بمنزل خود شتافت چون این مطلب بسمع ابرهه رسید بدماغش خنده خشمش
افزوده گشت از بهر خراب کردن خانه مکه دل بکشید شده دیگر نوشته اند که جمعی از قریش در سفر
بصنعای یمن رسیدند در میان قافله از بهر طبخ آتش افروختند چون از کار اکل و طبخ فارغ شدند آتش را
کنج کنیسه رفتند باد وزیدن شراره از آتش در کنیسه افکند پاره از کنیسه سوخت گفتند که دل ابرهه
سوخت آتش در نهادش انداز از نجاشی استمداد نمود فیلی که محمود نام داشت بفرستاد و مبارزی جنگجو مدد فرستاد
او را طلبید نجاشی بنزد او فرستاد که محتاج ابرهه با شصت هزار تن مرد مبارز از دلیران حبشه و چهار
هزار زنجیر فیل آهنگ تخریب بیت الله الحرام نمود سلف که باید خانه مکه را در زیر پای
این پیلان پایمال نموده خاک و سنگ او را بر باد دهم این فیلان حمل کرده بحرم آمدند کماحال
اعراب چون این خبر شنیدند نعکس [?] ابرهه را جهاد داشتند اول کسیکه با او آهنگ جنگ نمود
ذو نفر حمیری بود با ده هزار جمعیت بمقابل لشکر ابرهه آمد مقاومت نتوانست کرد مغلوب
و دستگیر و محبوس شد بعد از ذو نفر نفیل بن حبیب خثعمی با ده هزار نفر مقابل گردید شکست خورد نفیل
مغلوب و دستگیر و محبوس شد بعضی از این حرکت کشته و بعضی منهزم گشته فرار نمودند

چون خبر شد ابرهه که حناطه و نفیل را بقتل رساند برهم گفته که لشکر ما را کسی زیر راه که بودن
ما باشد از برای دلالت راه که داد و نشان لذا آن حناطه را مقید ساخته مجبوراً با خود میبرد تا نزدیک
مکه رسید اسود بن مقصود که یکی از سرهنگان لشکر بود از پی مقصود فرستاد و حکم داد که
تا اطراف مکه شتاب بهر مال و مواشی که از قریش و جمیع از ساکنان باشد غارت نما
اسود آمد و آنچه بدستش رسید با قوم غارت کرد حتی شتران جناب مستطاب عبدالمطلب را
چون اشیاء منهوبه را بحضور ابرهه آورد پرسید قصد قوم مکه را چگونه یافتی آیا با من جنگ
جنگ دارند یا نه گفت من که اندیشه جنگ در ایشان ندیدم زیرا که بزرگ اهل مکه جناب عبدالمطلب
معروف است با ابالشکر ابرهه مقاومت نیست بهتر آنکه از در مقابله بیرون نشوم پس ابرهه
پیغام بعبدالمطلب فرستاد که اگر قوم مکه با ما مخاصمت نکنند اصلاً زیانی بایشان نمیرسانیم
بلکه منظور ما خراب کردن خانه کعبه است نه اذیت باهل مکه و هم قاصد را مأمور داشت
که بعد از ابلاغ این پیغام عبدالمطلب را نزد من آور تا اظهار الشفقت بوی نمایم چون
پیغام بعبدالمطلب رسانیدند و آن بزرگوار سوی لشکر ابرهه آوردند اولاً آن بزرگوار سوی
در نزد حناطه و نفیل نگاه داشتند تا صبحگاه نزد ابرهه ببرند از آنکه عبدالمطلب را با نفیل
حق قدیمی بود گفت آیا میتوانی تو قبل از آنکه مرا بحضور ابرهه رسانند قدری از حشمت من
بوی بیان کنی که اعانت من کنی حناطه جواب عرض کرد از شدت اسیری کشته‌اند این
صبح کشته معلوم یا عصر هم برای آن الا آنکه رئیس فیلبانان انیس نام دارد او با من
اظهار محبتی میکند چنانکه باو بگویم شاید تو را یاری کند در همه حال مرا پس انیس را
طلبیدند مطلب را بیان کردند او نیز قبول کرد در وقت مناسب انیس بحضور ابرهه
آمد

آمد معروض داشت که اینجا این شخص بزرگواری که سید عرب است در عالم سخاوت بکمال رسیده
با بار شمال سیر و طیور بهر که شتری نحر میکند قوم را سیر میراند اطعام وحوش و طیور می‌نماید او را بلقب حجاب مکه
تا حیوانات بکوه‌ها نیز داشته از احسان او راجع که نزد سلطان میدهد بود ساطع او را مستطع الناس
میکند چون شمه از جلالت عبدالمطلب بیان کرد ابرهه در دل گرفت که اگر این مرد فلاحی مکه را
از من بخواهد دریغ نماید که بی تکلف مراجعت نمایم و دریغ نخواهم کرد از آنکه رسم بود در میان
سلاطین و بزرگان حبشه که دیگری را بر سر تخت در نزد خود نشانند و هم فکر کرد اگر
بر سر تخت بنشیند و عبدالمطلب را بر سر بساط نشانده نسبت بشأن عبدالمطلب کسر خواهد شد
لذا خود نیز بر سر بساط نشست چون آن بزرگوار سلام کرد بر بساط نشانید نظر بصورت انور کرد
مقتضی اثر انوار ساطع الربانی در بشره اش پیدا دید محو شد که ترجمان بگو با ابرهه
باو بگفت بای سید عرب بگو تو را چه حاجت است بدانم و در حصول حاجات تو تشکر دارم
هر مطلبی که داری از من بخواه آن بزرگوار ترجمان فرمود با ابرهه بگو چون اسود بن مقصود
غارت قریشان مال حاصلیت شتران مرا نیز غارت کرده مطلبی ندارم جز آنکه فرمان کنی شتران
مرا بمن پس دهند ابرهه گفت تعجب است از سیادت و بزرگواری تو شفاعت اینهمه
قبایل را که فرق و انکار خانه را که قوام دین تو و آبا و اجداد تو است برادت نادیده انگاشتی
در خواست شتران کردی فرمود انا رب الابل و ان للبیت رباً صاحبه ستمنع اما خانه
صاحبی دارد تو دانی با صاحب آن خانه ابرهه خوشش آمد مرد برهم کشید حکم داد شتران
عبدالمطلب را دادند تشریف آورده بمکه حلقه در کعبه را گرفت این شعر را خواند که
لاهم ان العبد یمنع رحله فامنع حلالک لا یغلبن صلیبهم و محالهم عدواً محالک

پس قریش را با احمال و اثقال شان بکوه حرا رفتند ابو مسعود ثقفی عرض کرد یا شیبة الحمد
خانه کعبه بدست ابراهیم خلیل ساخته شده خدا انگیزد او که پاک دشمن کند ما با هم بکوه بر دیم ببینیم
عاقبت چه میشود باتفاق بکوه ابو قبیس رفتند دیگر ابرهه سوار شد با انبوه جمعیت آهنگ
مکه نمود لشکر ناچیب آمد گوش فیل محمود را گرفت گفت ابرک محمود او ارجع راشدا
فانک فی بلد الله الحرام هما که نزدیک خانه شدند خداوند تعالی طایفه از مرغان فرستاد
که سیاه رنگ بودند هر یک مرغ سه سنگ ریزه در دست داشتند و یکی در منقار که آن سنگها
از کلان بود از عدس و خرد تر از نخود و کوچکتر بود آمدند بر لشکر ابرهه سایه افگندند
فیل محمود که بحرم که رسید کام از کام برنداشت و بر رود احوال هر چند فیلبانان با تبرزین
او را کوفتند فایده نکرد هر وقت او را بسوی شام و یمن میکشیدند مثل برق و باد شتاب
میرفت چون بجانب خانه رامیتهار می آمدند هر یک از آن سنگها را مرغان انداختند بر دو مرکب
بر سر فرود میخوردند مغز شان می آمد و از زیر شکم مرکب بیرون میشد کسی از لشکر ابرهه و از راکب آنها
زنده نماند مگر ابرهه و فیل محمود نام بسمت حبشه فرار میکرد در جاییکه یکی از آن مرغان
بالای سرش میرفت و بدن او را مبتلای مرض جذام شد که انگشتانش میریختند ... تا حبشه
تا نرسید تفصیل بیان کرد تا نرسید تعجب کرد چون رسید جلوه مرغان بودند ناگاه از مرغ خود را
جلوه داد ابرهه عرض کرد از همین طایفه مرغان بودند هنوز سخن ابرهه در دهانش بود که آن سنگ
از ... بیرون رفت بجهنم واصل شد آری خدا راضی میشود که خانه اش پایمال کند
اما حیرانی که اعتراض از خانه خدا بیشتر بود چرا اینها پایمال شده چرا ابدانشان پایمال
... شد ... که فیل محمود ... نشد ... شد
اما ابرهه خیال نکرده اند

[illegible]

ابرهه با پیل سوی قریش آمده تا افگنند حرم را چوبت از عرب کشته اند برگزند که
چرا در کعبه ام آتش زدند تا حرم کعبه را ویران کند حبشه را از آن خاک سرگردان کند مکیان را
عزم یک بد صد شده تا قیامت عز شان ممتد شده چون ابو مسعود ثقفی باتفاق عبد المطلب
بر سر کوه ابو قبیس بنظاره مشغول شدند ابو مسعود عرض داشت که بر خود واجب سازم که اگر خدا این
این خانه را از آسیب بیگانه محروس دارد صد شتر از مال خویش هدیه کنم فرمود چنین کردم
عرض کردم الهی این صد شتر را از مال خویش جدا کرده بسوی لشکر ابرهه روانه سازم تا آنها را
بگیرند و تصرف نمایند ذبح سازند و خدا بر ایشان خشم کرده هلاک شوند عبد المطلب چنان کرد
لشکر ابرهه از آن شتران گرفتند و کشتند و خوردند ناگاه ابو مسعود عرض کرد که بر خانه کعبه نظر نما
و چه می بینی عبد المطلب فرمود مرغان سیاه می بینم که هر یک ... در شام و یمن و تمام زمان عجب ندیده ام
و آن مرغان از لب دریا بر خواسته بر لشکرگاه می آیند ابو مسعود عرض کرد که شکر خدا ... شده بالجمله
چون آن شب سیاه شد در کوه ماندند تا صبح از بانگ مردم و صهیل اسبان و غوغای شتران چون
چیزی نشنیدند دانستند که بلا با آن قوم نازل شده ابو مسعود عرض کرد دست مرا بگیر و از این کوه
فرود شوم به لشکر برویم چون بلشکرگاه آمدند دیدند تمام مرده و مرکب اسپ و شتر و فیل ... اند و دور
کنار هر یک گل مهره دیدند که نام آن حیوان و نام کسیکه بر او وارد شده در آن گل مهره مکتوب بود
عبد المطلب خواست بر تو و قریش را بگوید ابو مسعود گفت شتاب مکن اکنون مراد خود را
تو انکار نمای الحاصل مردم را بخوان پس دو چاه حفر کردند الحاصل در لشکرگاه هر چیزیکه سبک وزن
و سنگین قیمت بود جمع کردند هر یک در چاه خود ریختند پس ابو مسعود عرض کرد که دفینه در چاه تو
از من و دفینه چاه من از تو قبول فرمود ... سوار شد که در شعاب مکه تاخت و مردم را
خبر کرد از اطراف مردم شنیدند شاد و خورسند آمدند و اموال لشکر ابرهه را در میان خویش

تقسیم کردند و نوبتها نهادند تا آنکه صاحب دولت و ثروت شدند ابو سعود در طائف مهتری عظیم گشت به

و قریش بکار تشخص رسیدند که بازرگانان ایشان هزار شتر از بهر تجارت از مکه بیرون میبردند

و به گردن هر شتری شاخی از درخت یا رسنی از پشم میآویختند از برای آنکه معلوم شود که این شتران

از قریش است دیگر نمیتوانست غارت نماید یا دزدی ... سرقت کند و هر کس اعتنا

از پی غارت میرفتند این قریش را نهایت احترام داشتند اما در زمانی که چنین بود خبر است

با ایشان شد که بزبان میآید رسیدن کردن شتر علامت علامات ... از قریش است

اما بازرگانان قریش را چنان قدر و غارت کنند که چیزی از برای ایشان نگذاشته حتی شترها را

... غارت کنند چون نحر کردند و قطعه قطعه کرده ... خواستند کردند ...

از شعله تیغ ... غارت کردن ... از برای ...

غارت کنند تا

[illegible]

از پایان سما احرام گیر | آنگه در حرم میدار زن
بر طریق کعبه اسلام گیر | وانگه ... از زن

زین ... تحقیق کن | چون ...
بر طواف کعبه تحقیق کن | ...

[illegible]

[illegible]

تتبع رکیک [illegible]

در طرایق [illegible]

[illegible]

دیده [illegible]

[illegible]

حیف الکرام ... [illegible]

و ما طال الوعد ... [illegible]

[illegible]

ذات الاسلام ... [illegible]

الحمد الغفور ... [illegible]

[illegible]

از آن صفر چو ازو دو بر عظام
محزون است ... در ... [illegible]

ولا ... [illegible]
الله ... [illegible]

... [illegible]

۲۶۵

[illegible]

چون پیرانه سر ... [illegible]

دردا دل ... [illegible]

مجلسی از ابن طاوس نقل کرده از حضرت صادق که روز اول روز بسیار مبارکیست و در این روز دعای
خضر و برکت مستجابست و در این روز ادریس بر فلک بهشت شده و در این روز یوسف از چاه خلاص شده و در
این روز توبه آدم قبول شده و توبه قوم یونس در این روز قبول شده بروایتی قائم آل محمد در این روز ظهور کند
بروایتی امام حسین ع در این روز در ... قتل کرده و در این روز مسلم ابن عقبه خانه کعبه را سوخت
و دیوار او را خراب کرد و زید بن علی را در این روز بکوفه آویختند در اول ماه صفر در سنه صد و بیست و دو
و چهار سال در دار بود و او را از ... از قبر آورده بدار زدند عریان خداوند ... کرد عنکبوت
[illegible] اوتیه بافید و در این روز تقصیر زید ... باید لعنت کرد و در این روز امام محمد تقی
متولد شده و اول ماه بود که حضرت رسول اکرم هجرت کرد بمدینه و در این روز امام حسن عسکری وفات کرد
و در این روز دختر حضرت ... ... و در این روز ... ... و در این روز سکندر خروج کرد
و طغیان ... در این روز ... ... در ایام سلطنت ... [illegible]
از ... و در این روز کیومرث پادشاه شد و اول پادشاهان دنیا است و در این روز حضرت ابراهیم
خلیل در این روز متولد شد و خدا او را خلیل کرد و بروایتی تزویج فاطمه در این روز واقع شد و حضرت آدم
در این روز خلق شد و روز مبارکیست برای طلب حوائج و رفتن نزد پادشاه و رفتن و طلب علم
و سفر کردن و خرید و فروش چهارپایان و اگر حیوان گم شود در این روز گم شود تا هشت روز دیگر
بدست آید و هر که در این روز بیمار شود شفا یابد و فرزندی که در این روز متولد شود خجسته و در فراخی
روزی و با برکت باشد و این روز روز شادی و سرور است و در این روز حوائج را طلب نزد امرا و سلاطین
بر دیده ... که بر آورده شود و هر که در این روز گم شود زود پیدا شود و در این روز همه کارها خصوص زراعت
کردن و درخت کاشتن و عمارت بنا کردن و فرمان ... خوب است و از حضرت امام زین العابدین
منقولست هر که در روز اول ماه دو رکعت نماز گذارد و در رکعت اول الحمد یکبار و توحید سی بار
و در رکعت دوم الحمد یکبار و توحید و انا انزلناه سی بار بخواند پس از آن تصدق کند و سلامتی آن ماه را
از خدا بخواهد و هر شب اول ماه را چنین کند و رو بقبله کند و از جای خود حرکت نکند تا ... بعد از آن
سوره حمد را بخواند که امانست از درد چشم تا ماه دیگر و نام ایزد در زیر ... از ...
روز دوم در این روز حضرت ... حوا مخلوق شد و خدا او را از گل آفرید که اسم او را

دیده

دیده چپ آدم ... بر ... بیرون آورد و بعضی از علما را ... که ... چپ آدم را ... و بعد حوا را ازان
آفرید اصل ندارد بلکه در حدیث معتبر وارد شده که خدا او را از خاک تنوره بیرون آورده آفرید بعوض یکی ... سب
در این روز از برای خریدن و خانه بنا کردن و ... و قباله ... نوشتن و حاجات طلب کردن و اختیار
کار خوبست و هر که اول این روز بیمار شود بیماری او سبک شود ... و هر فرزند که در این روز متولد شود
نیکو ... یابد و بروایت دیگر روز نیکست برای هر کار خصوص تزویج و داد و ستد و سفر نمودن
و خرید و فروش و طلب حوائج و نام این روز ... روز ... روز سیم روز ... و بعد الفجر ...
و در این روز ... آدم و حوا ... را از بهشت بیرون کردند آدم ... و حوا را ... جدا ... اختیار
و لفظه و در این روز بعد از عیسی ... شده ... قایل شده و ... بود است ... [illegible]
شده بروایتی امام جعفر صادق در این روز وفات کرده و در این روز ... امام حسین ... زنار
و بروایت دارد که در این روز امام رضا ... حضرت فاطمه ... میان آدم و حوا در این روز
جدائی واقع شد بعد ... در این روز ... از ظلمت ... از عظیم ... امام حسن ... ابن ...
کشوده در این روز بیت المقدس را خراب کرد و توراة را ... هزار ... از ...
کشت و این فتنه در ایام سلطنت بهمن ابن اسفندیار روی داد اول جنگی که در ایران و توران واقع شد
در این روز بود و گفته‌اند که ولادت امام حسن عسکری در این روز بوده و بروایتی توبه آدم در این روز قبول شده
پس بهترین کار در این روز آنست که مشغول اصلاح خانه خود گردد ... ... برای کاری بیرون رود
و بپرهیزد در این روز از رفتن نزد پادشاهان و خرید و فروش و بیمار که ... ... در این روز گریزد
بدست آید و هر که در این روز بیمار شود ... و فرزندی که متولد شود ... و عمرش دراز
و در حدیث سلمان فارسی وارد شده که روز کریهست از برای همه کار ... ... و در روایت دیگر
حضرت صادق فرموده که بپرهیزید در این روز از جمیع اعمال و از نزد پادشاهان رفتن و جای ... ...
بطلبید و کاری ... تصدق بسیار کنید ... و هر که در این روز سفر کند ... ... از دزدان
راه او را برسد و ... ... روز چهارم گویند از در این روز ...
مسالمه در میان اولاد آدم ... ... اولاد آدم ... ... هزار ... ...
کشته شدند ... ... را ... ... آدم شکوه کرد ... ... در ختان

با هم سخن گویند بعضی گفته‌اند که در اندک زمانی مستعد آن شد آدم درماند و چاره ندید جبرئیل آمد و تخم زر و سیم
در دنیا از بهشت آورد و آدم به فرزندان قسمت کرد بعضی گویند این زر نبود تا زمان جمشید که از طلا و نقره سکه
از معادن برآورد و ضرب سکه کرد و در اسلام اول کسی که سکه کرد عبدالملک بود و در این روز که در میان اولاد
آدم ابهر سید در راحه گویند در این روز لغات فرزندان آدم از سریانی به لغات دیگر منقلب شد و سبب آن گویند
خوش شد اولاد آدم او را بکشند از برای میراث و هجوم آورده جبرئیل آمد و بال خود بر ایشان زد
از هم متفرق شدند و زوج زوج از صدمه آن بال گشت و در زبان ایشان اثر رسید و زبان ایشان تا لغات
مختلفه بدل شد و بعضی مورخین گویند اختلاف السنه وقتی بود که جبرئیل در زمین بنا را بنمرود در اخراب کرد
و از صدمه افتادن او مردم از مشرق و مغرب از خواب بیدار شدند و لغات ایشان مختلف شد
و آنچه مشهور است لغات سریانی آدم از زمان ابوالبشر تا زمان نوح سریانی بود به الهام ربانی و واضع لغت عرب
عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و واضع لغت عربیه یعرب بن قحطان است او را عرب
عرب اول نیز گویند و لغت فارسی واضع آن فارس بن بهلون بن سام است بعضی گویند
فارس بن علجور بن یافث بن نوح است و لغت ترکی از ترک بن یافث است که ترکمان او را ابوالترک
گویند بعضی گویند اغوز بن ترک واضع آن است و لغت حبش و زنگ را ابران نوح وضع کردند
و لغت یونانی واضع آن راسنین بن لنطی بن یونان است و واضع رومی روم ابن عیص بن
اسحاق است و واضع هندی قابیل است بعضی گویند واضع آن شیطان است و لغت زند را گویند
زردشت وضع کرد که کتاب زند را به اتباع تعلیم زردشت کرد اما لغت دری اصل آن
بر هفت قسم است هروی که خراسانیان دارند و سغدی که بعضی از ترکمان دارند و زاولی که لغت
اهل کابل است و سکزی که لغت اهل سیستان و نیمروز است و بر عکس فارسی دارد گونه مثل روبه را روبا
گویند ربو بیا خور این چهار لغت باصطلاح عجم مردود است و لغت فارسی نزد ایشان در نثر
و نقصان نباشد و پهلوی لغت دری قدیم است و هروی و نیمروزی و بعضی از اهل عراق دارند و لغت
فارسی صحیح شیرازی و توابع آن دارند و لغت فرنگ باطن است سریانی را حکمای رومیان داشته‌اند
و اهالی ارمنیه دارند و لغت رومیان پهلوی است که او را شکسته کردند و اهالی مردم ولایت
اصفهان دارند و اصل لغت عرب را بلغت ترکی و جمع بردند و لغت هندی را افغانی قرار
داده‌اند آمدیم بر سر حدیث این روز نیک است برای زراعت کردن و شکار کردن در دریا
وصحرا

وصحرا رفتن و خوب است عمارت بنا کردن و چارپایان گرفتن و ارزو خوب است در آن سفر کردن
هر که سفر کند بر نشیند که گشته شود با مالش را سیر ببیند با ملائکه او را عارض شود و در این روز تا میلاد متولد شده
و مبارک و مرد متولد شود مبارک باشد تا زنده است و مردم او را دوست دارند و هر که در این روز بگریزد
با قسمش دشوار است و پناه به جای بزرگ که او را بدست نیارد آورد و هر که در این روز بیمار شود
عافیت یابد و نام این روز نزد اهل فرس گوش است روز پنجم حضرت موسی از دریای قلزم عبور کرد
و این دریا در حوالی مصر است نزدیک بادر مرحله فاصله و دیگر بعضی در زبان گیلانان و حاجی رجان
نسبت بقلزم بعید ندارد بلکه خلیج است دریا تا قلزم فاصله بسیار دارد و این روز عید
یهود است که یوم الله کبرومی گویند و این روز کعبه به دست حضرت خلیل و اسمعیل بنا شد
و در این روز قابیل متولد شد و در این روز هم هابیل کشته شد روز نحس است و موافق نجوم نیز
پس هیچ کار اختیار نکند و از خانه بیرون نرود و نزد پادشاهان نرود و از شر درندگان و اهل جانوران
و هر که در این روز سوگند دروغ خورد و هر که حرص خورد باید و هر که در این روز متولد شود حالش
نیکو شود و در حدیث سلمان وارد شده که در این روز اختیار کاری مکن و در حدیث است
که بنظر پادشاهان مرو و نام این روز نزد اهل فرس سفندارمذ است روز ششم در این روز مبارکه
مادر من با حضرت رضا در سال بیست یکم هجری و بعضی در پنجم ماه گفته‌اند و در اول
سال دویست و دوم مادر من ام حبیبه دختر خود را بآن ترویج کرد و در روایتی ترویج فاطمه
در این روز شده و این روز نیک است از برای برآوردن حاجات و از خواستن
و هر که سفر کند در این روز در دریا و صحرا برگردد به سلامتی با هرچه خواهد و دوست دارد
برای خریدن چارپایان و هر حیوانی و بنده که در این روز گم شود برگردد و پیدا شود
که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از فقها و نیکو است و در روایت دیگر از
حضرت منقول است که شایسته است برای شکار و طلب حاجات و در روایت سلمان
وارد شده که خوابی در این روز دیده شود از اینک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر شود و نام
این روز نزد اهل فرس خرداد است روز هفتم در این روز حضرت موسی در طور مناجات
مناجات کرد و بقولی متولد امام موسی کاظم است و هر که در این روز شروع کند

[illegible]

کند به پیلی و کمال برسد و هر که در این روز زاید کند علامت عروسی فرش نیکو باشد
و در حدیث دیگر چنان است که شایسته است برای شکار و طلب روزی و درخت کاشتن و زراعت
کردن و تخم افکندن و نزد شاهان رفتن و سفر کردن و نام او در نزد اهل فرس مرداد است
روز هشتم شایسته است برای هر کاری و حاجت از خریدن و فروختن و شکار کردن و هر که در این روز
نزد پادشاه رود حاجتش برآورده شود و مکروه است در این روز بدریا نشستن و سفر و خصومت کردن
و بحرب رفتن و هر طفلی که متولد شود شایسته باشد و هر که بگریزد برادر ظفر توان یافت و هر که در این
روز راه گم کند راه نیابد مگر بمشقت و هر که در این روز بیمار شود شفا بسیار کشد و در روایت دیگر
شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن و هر که بیمار شود زود عافیت یابد و بروایت سلمان برای هر کاری
شایسته است و نام این روز نزد اهل فرس دیبادین است روز نهم روز با یمنت و برکت است و روز
عید شعیا است در ماه ربیع الاول که در این روز عمر ابو لؤلؤ را کشت و مولد حضرت عیسی و یحیی است
و در حدیث دیگر روز نیکی است و در اول تا آخر روز مبارک است برای هر کاری که اراده نماید پس ابتدای
کارها در این روز بکن و درخت بکار و هر که در این روز حرب کند غالب آید و هر که در این روز سفر کند
مال او را روزی شود و خیر بیند و هر که در این روز از دشمن گریزد نجات یابد و هر که بیمار شود بیماری
سنگین شود و هر که گم شود زود یافته شود و هر فرزندی که متولد شود شایسته شود و بهر حال توفیق یابد
و در روایت دیگر هر که بیمار شود عافیت یابد و در روایت سلمان خوابی که در این روز دیده شود
اثرش در آن روز ظاهر شود و نام این روز در نزد فرس دی است روز دهم در این روز رسول الله
خدیجه را عقد کرد و سن مبارکش بیست و هفت سال بود و خدیجه چهل ساله بود و حضرت نوح در این روز
متولد شد و هر که در این روز متولد شود پیر و معمر شود و فراخ روزی باشد و خوب است برای خرید
و فروش و سفر کردن و گم شده زود یافته شود و گریخته زود بدست آید و بند شده فرج یابد و هر که
بیمار شود بیم داده است که وصیت کند و در روایت دیگر برای تخم زراعت و طلب فرزند خوب است
و در روایت دیگر برای همه کار خوب است بغیر رفتن بنظر پادشاهان و هر که بیمار شود عافیت یابد
و بروایت سلمان خوابی که دیده شود تا بیست روز بظهور آید و نام وی نزد فرس آبان است
روز یازدهم بروایت معتبر از حضرت رضا ع در این روز حضرت شعیب متولد شده

و نام وی

شده است خوب است برای هر کاری اما فرزندی که متولد شود ظالم باشد و خوب است برای علم و خرید و فروش
و سفر و قرض کردن و در دریا نشستن و اگر گمشده پیدا شود و بیمار شفا یابد و در روایت دیگر مولود در عمر خود دراز
شود و رغبت علم داشته و در آخر عمر مالش فراوان باشد و در روایت دیگر پسندیده است برای بیرون
اشراف و عمل و طلب حوائج و در روایت سلمان نیز خوب است برای هر امر خیر و دیدن سلاطین و مولود
وی خوشنویس و عالم شود و خواب او تا بیست روز اثر کند و نام وی در فرس شهریور است روز چهارم
بروایتی رسول الله در این روز از غار ثور بر آمد و تزویج فاطمه واقع شد و تحویل قبله بسوی کعبه بعد از هجرت
چهار سال و نه ماه بطرف بیت المقدس نماز کرده بودند و بروایت صحیح توبه آدم قبول شد و در این روز
مولود امام علی النقی است و بروایتی مولود جواد و حسن عسکری در این روز بود و در شب آن صاحب الزمان
متولد شد و در روز وفات امام موسی است و خوب است برای همه امور مگر قرض دادن و قرض گرفتن
و بیمار زود شفا یابد و اگر گمشده زود بدست آید و مولود در اول خوش با عقل و زبان دار و عامل شود
و بروایت دیگر نیز نیک است برای هر عمل و حاجت و بروایت سلمان خواب وی بعد از سه روز اثر کند
و نام وی در فرس اسفندارمذ است روز پنجم ضحاک که خواهرزاده شداد و عرب آن را علوان (؟) و فرس
بیوراسب گویند و هزار سال یک روز کم سلطنت کرد بر جمشید غالب شده و هم در این روز فریدون
بر ضحاک غالب شد با کاوه آهنگر او را گرفته در چاه دماوند حبس کردند و صحابه رسول در این
روز معذب شده بودند و در این روز نمرود باسمان رفت و روز نحس است و باتفاق قوم بسیار مذموم است
برای هیچ کار خوب نیست مگر عمارت کردن و بنا گذاشتن و هر که در این روز سفر کند هلاک شود
و لشکر سلم و طور در این روز در دشت قبچاق گم شده بودند و دیگر پیدا نشدند و هنوز نمی دانند و گویند
ایشان صد هزار و بعضی چهل هزار گویند و آمده بودند با منوچهر جنگ کنند هر که بگریزد در روزی
بر گردد و هر که راه گم کند سالم ماند و هر که بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که متولد شود
پیش از زوال دیوانه شود و اگر بعد از زوال شده حالش نیکو باشد و بروایت دیگر بسیار
نحس است و مذموم پس هیچ حاجت در آن مطلبید و سفر مکنید و بنا منهید و خرید (؟) و هر فرزندی که
متولد شود در این روز دیوانه شود و هر که در این روز بیمار شود بمیرد یا نمی تواند نیز هر کاری
نشود و گویند عذاب عاد او را که احقاف باشند و قوم ثمود در این روز بود و گویند هلاک

هفتم نوح که از عذاب خدای کم بودند در این روز بود و فرعون که بعضی او را کادوس
گویند و در قبار (؟) او جمشید و کاووس ابن کیقباد و فرود شاه و شداد و نمرود
در این روز هلاک شدند و بخت نصر در این روز بعقاب مسخ شد و بروایت سلمان
خوابی که دیده شود بعد از چهار روز اثر کند و نامش در فرس مهرگان است روز ششم
مولد رسول الله است بطریق شیعه در ربیع الاول و روز حرب بدر است و اول روز
فتح مسلمانان است و ملائکه بمدد رسول الله آمدند و شوکت مشرکین شکست و بقول حضرت صادق
در این روز متولد شدی و بروایتی این روز مبارک است برای کارها و به پرهیزید از دادن قرض
کردن پس هر که قرض دهد پس نه دهند و حال مولود آن نیکو باشد و بروایتی روز گرانی
است هیچ کار مکنید و بروایتی برای هر کاری شایسته است خصوص بنا و تزویج و خرید و فروش
و زراعت و عمارت و رفتن بنزد سلاطین و قول اول اقرب است و بروایتی حجامت
در آن شفا است و نام وی در فرس خرداد است روز هفتم روز خلاص خلیل
از نمرود و غلبه موسی بر سحره و روز وصایت شمعون است از عیسی و روز وصایت
آصف است از سلیمان و روز قتل عثمان است و روز تعیین کردن اوصیاء است
و روز وضع نوروز است از جمشید که اول حمل بهار اول سال قرار داد و روز
آفرینش ماه و آفتاب و گلها و ریاحین و عطرها و بادها و روشنائی است و وفات
ابراهیم فرزند رسول است و روز خراب شدن شهر سبا است از آب و بعضی گویند
روز مردن ذوالقرنین است اسکندر رومی در این روز ... انداخت و خراب
کرد و روز معموری جزائر خالدات است که منتهای دنیا است از دریای مغرب
که او را الجزایر قیانوس گویند و افراسیاب در این روز گنگ دز جهان را بنا کرد
و روز تعیین حدود ایران و توران است از منوچهر که آرش تیر انداخت
از آمل تا کنار آب جیحون فرود آمد گویند میان آن دو را تیر کرده بودند و بسیار فرسخ

بودند وقت طلوع آفتاب بمشرق آمد خورشید و در روز بیعت مسلمانان است با امیرالمؤمنین در غدیر
خم که عرب بکفر عمر برگشته بتقصیر و مرتد شدند بعد از قبول بیعت دوازده اند الا اندکی مگر معدودی
از مومنان مثل سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان و دیگران گوساله پرستی اختیار کردند
خصوصاً مشایخ ثلثه و در روز هم قسم شدن چهارده نفر و در روایتی شانزده نفر از منافقان است
که نه نفر از مهاجر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن و سعد وقاص و ابو عبیده و معاذ
و عمرو عاص و پنج نفر از انصار ابو موسی و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره
و ابو طلحه انصاری که ایشان را اصحاب عقبه خوانند و اصحاب صحیفه نیز که نوشته اند صحیفه
کردند که خلافت را بعد از رسول به امیرالمؤمنین ندهند ابو بکر و عمر و عثمان
با حضرت امیر بیعت کردند و نقض کردند و در این روز بعد از بیست و پنج سال و سه ماه
حضرت امیر بخلافت نشست بعد از قتل عثمان و در روز مبارکی است از برای کار از خرید
و فروش و زراعت و سفر و تزویج و طلب حوائج خوبست و کسیکه با کسی دشمنی کند غالب آید
و اگر قرض دهند پس دهند و بیمار زود شفا یابد و مولود در جانش نیکو باشد و بقول
عامه ضحاک و مادرش در این روز در چاه دماوند کردند و هم نحس است و در روز بیست
سیم نحس است بدعای حنظله بن صفوان در مغرب و در روز زنده شدن عامیل است
بگوشت بقره و در روز خسف قارون است و در روز پرستیدن گوساله است و نام وی ترز
و بس از آن نحس است روز بیست و چهارم از ترک اکسی است و در روز بنای مسجد قصاصات از اولاد
و شب وی آمدن رسول الله صلعم بنور زرد و وسط در خانه عبد المطلب و در روز تدارک
دیدن بظلمات رفتن اسکندر و در روز بنای اسکندریه است که بلیناس آیینه را ساخت
در منارات و در روز ضربت زدن ابن ملجم است بحضرت امیر و روایت دیگر شایسته است
برای سفر و طلب علم و طلب روزی و سعی در کارها و بدست برای بنده و چارپا خریدن و گم شده
بعد از یازده روز باز گردد و مولود در توفیق خیرات یابد و با برکت باشد و از برای همه
کار خوبست و نام وی زر زرین فرو دینست روز بیست و پنجم بر این روز مولود عاقلست

در روز دو

و در روز ورود اهل بیت است از شام بمدینه مبارکه است و لکن نیکو نیست برای سفر و را دادن
حاجتها و حاکردن بناها و گرفتن چارپایان و کسیکه بگریزد و در دست بر او دست یافتن
و دیگر کدراه گم کند خوف هلاک بر او است و بیمار بیمار دراو صعب است و مولود و مشقت
کذراند و در روایتی برای همه کارها خوبست خصوصاً سفر و طلب حوائج و عمارت و زراعت
و درخت کشتن و نزد پادشاهان رفتن و نام وی تیر و وس خوبست روز بیست و یکم
روز وفات امیرالمؤمنین است و شب شب معراج رسول الله است و شب صعود عیسی است
با آسمان و در روز بسیار نحس است و مراقی کردم تر زید موم است و در روز رفتن جهت حاجتها
پس در آن حاجت طلب مکن و با کسی منازعه مکن و در پیش مکن از سلاطین و کسیکه سفر
کند خوف هلاک بر او است و مولود این روز فقیر و پریشان شود و در روایت دیگر از روز
نحس است و حیلت برای کشتن حیوانات خوبست و نام وی ترد و ترس رام است
روز بیست و دوم در این روز معویه بدرک رفته و بریده الی شده لعنت بسیار باو
باید کرد و در این روز ولید بن مصعب ابن قابوس که فرعون باشد دعوی الوهیت
کرد بعد از پنج سال است بستر پادشاه نینوا که مرصلی باو شده جرجیس بدعوت
او مامور بود بدرک رفت شایسته است برای بر آوردن حاجتها و بیع و شری
و رفتن نزد سلاطین و تصدق در این روز مقبول است و ثوابش مضاعف
و بیمار در آن روز شفا یابد و مسافر برگردد و در روایت روز نیک است و برای کار
خوبست و مولود در مبارک و مجرب باشد و هر که نزد پادشاه رود مطلب او
و خوشنود گردد و نام او نزد اهل فرس و بهمن است روز بیست و سیم روز غدر است
در ماه مبارک رمضان با برکت و میمنت است در این روز نعش حضرت یعقوب علیه السلام
بقدس خلیل آوردند و تابوت عیص برادر او را نیز همین روز آوردند
و هر دو را در یک روز دفن کردند خوبست برای هر کار خصوصاً طلب حوائج و رفتن
خواستن و نزد پادشاه رفتن و مسافر در مغتنم زود و خیر بیند مولود وی خوب

زینت یابد و مبارک و شایسته باشد و در شب آن که لیلة الجمعه است در ماه مذکور
قرآن از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد و توریة و زبور و انجیل در این شب
نازل شد و منافقان گرفته در این روز حضرت پیغمبر را غارت کردند و سالم قبضه
اسم خنجر بر آن حضرت زد و از نفاق آن سید جهان دست از خلاف کشید
و نام وی در نزد اهل فارس دین بدین است روز بیست چهارم روز بسیار نحس است
و موافق نجوم نیز بد و مذموم است و فرعون در این روز متولد شد و مولود عمر را نیز در این
روز گویند بخت نصر در این روز تاج بر سر نهاد و سی سال سلطنت ایران کرد
و فتنه را پیدا در این روز بود و هلاکو در این روز کوفه را فرا گرفت و در این روز حضرت
رسول صلعم مریض شد پس کاری در این روز اراده نکرد و مولود در سختی گذراند و
توفیق خیر نیابد و در آخر عمر کشته یا غرق شود و بیمار در طول کشد بروایتی بیمار فوت
بمیرد و فتح خیبر در این روز بود و روز خاتم بخشیدن حضرت امیرالمومنین است و نزول
آیه انما ولیکم الله است و نام وی در نزد اهل فارس دیبه است روز بیست پنجم روز بسیار
نحس است و موافق نجوم نیز بد و مذموم است پس حذر را در این روز حفظ کرده هیچ کاری نکند
مرد و در این روز اهل مصر بعذاب مبتلا شدند و بحکم شعیب پیغمبر را گشت
و بیمار در بد باشد و مسافر در خطر افتد و مولود در مبارک و فراخ روزی
باشد اما آخر ببلا گرفتار شود و آخر نجات یابد و بروایتی هر که در این روز بیمار
شود تا آخر در بیماری بماند و بروایت سلمان از شر این روز پناه بخدا برید بدعا
و اعمال خیر و نماز و در این روز کعبه را زبان نصب کردند و تعظیم کعبه در این روز
بادم نازل شد و روز دحو الارض است و نام وی در نزد فارس اردیست روز بیست ششم
سعد و نیک است برای سفر و هر امری که اراده کنی نیکو است خوبی که میان آن حد ایام
زیرا که دریا در این روز برای موسی شکافته شد و از سفر در این روز داخل خانه
مشو و بیمار در حال قتل بد باشد و مولود در عمرش دراز باشد و از روز هلاکت نشد در او

اید وست

و در روایت دیگر سامان و در سفر رفتن بد باشد و شاید که مرد و صدقه بسیار کنید که واجب
در سفر است و نام وی در نزد فرس اشتاد است روز بیست هفتم خوب است برای همه کارها
و روز مبعث رسول الله است در ماه رجب و مولود در خوشی و خوش عمر و با خیر و فر
باشد و مجرب یافت شد و در روایت دیگر برای زراعت و عمارت و خرید و فروش
و رفتن بمجالس و سعی در حوائج خوب است و نام وی در نزد فرس آسمان است روز بیست هشتم
خوب است برای همه کارها خصوصا سفر و در مولود یعقوب است و مولود در او فراغت
و مجرب یافت و حسن احوال خود باشد و الم غمهای عظیم برسد و در آخر عمر با بصر یا
بضعف بصر مبتلا شود و در روایت سلمان خواب مهمان را و از آنکه وفات
حضرت رسول و امام حسن در این روز بود و روز غصب خلافت و حق اهل بیت است
و روز بنا بر ظلم بر آل محمد است و نام وی در نزد فرس رام یاد است روز بیست نهم
برای جمیع کارها خوب است و مولود در وی بردبار باشد و بیمار در سریع الشفا است
و روز نوشتن وصیت نامه است و در روایتی برای همه کس خوب است مگر کاتبان که باید
متوجه کار نشوند خصوصا سفر کردن و گریخته زود بدست آید و همچنین گمشده
و بروایت دیگر شایسته است برای همه کار خصوصا دیدن ملوک و دیدن اخوان
و احباء و موافق نجوم روز نحس است تحت الشعاع است و اگر کارها بد است برای
سلمان خواب این روز در مهمان روز از خجسته و نام وی در نزد فرس مار اسپند است
روز سی ام خوب است برای خرید و فروش چارپایان و تزویج کردن و مولود
در وی بردبار و مبارک و صادق و وفادار و عالیشان و جلیل القدر باشد
و گریخته زود بدست آید و گمشده یافته شود و قرض رود پس دهد و بروایت دیگر
مولود بعیر رنجی است و برای همه کار خوب است خصوصا عرض احوال روز غسل
و عمارت و در حضرت امام مروی است که تو که حجامت کنید در روز هفتم
ضرر آن از بیمار گذر در چهارم هم البته و نام وی در نزد فرس انیران است

ازمهمانی

در بیان اعاده ماهها و خصوصیت هر کدام محرم از آن جهت محرم گویند که
در این ماه حرام بود قتال و غارت نزد عرب در ایام جاهلیت و بعد از ستر
جمیع مسلمانان شد نه حلال دانستند کشتن اهل بیت رسول را و اسیر کردن زنان
و غارت اموال ایشان را و این ماه نزد ایشان بقصد میمنت و برکت باید دید و روز
و روز اول محرم نزد ملوک عرب عظیم القدر است و تعظیم آن میکردند و اول سال مسلمانان
است و در سال هجرت که پیغمبر قرار داده و نزول حضرت علیه در ماه ربیع الاول
بود اول هجرت [illegible] المحرم قرار دادند که حساب سال درست باشد و دوازده ماه تمام
باشد زیرا که پیش از اسلام در ایام جاهلیت عربان هر عامی را نامی مرکز [illegible] مثل
عام الفیل که عام آمدن ابرهه بود بخرابی کعبه و عام الطوفان که عام فوت [illegible]
و خدیجه بود و عام القحط و عام [illegible] و عام الحرب و عام القتل از این قرار حضرت
عمر [illegible] هجرت قرار داد و مسلمانان تاریخ از هجرت است و جمیع مسلمانان
بجز شیعه اول این ماه را تعظیم می کنند و شیعه غم می کنند بجهت واقعه کربلا و اول سال رومیان
و فرنگان از خروج اسکندر است حساب یهودان از خراب بیت المقدس است
از بخت النصر و حساب مجوس سال پادشاهی [illegible] است و مشهور [illegible] هبوط
آدم تاریخ نهند و اوزبک [illegible] حساب دارند یکی از سلطنت [illegible] ترک
ابن یافث است و آغوز پسر او و دیگر از سلطنت افراسیاب و قتلی از خروج
چنگیز و نصاری از عروج عیسی در سال سلطنت [illegible] قیصر و حکومت
[illegible] در [illegible] حکومت
[illegible] برادرش در [illegible] ولایت [illegible]
و تاریخ اهل هندوستان از ظهور چنگیز و بعضی از فرنگان از روز [illegible] که [illegible]
عابد دیر ساخت که از آن دیر حضرت عیسی با آسمان رفت و بعضی میلاد [illegible] تاریخ ایشان

تاریخ ایشان از وفات شمعون در دنبال فرنگست که قرآن حضرت در آنجا است
که اعلم علمای فرنگ و ارومیه است و نصاری قسطنطنیه در اینجا می نشینند که ایشان را
باصطلاح فرنگان پاپ می گویند و حساب حبش و زنگ از خروج تبع [illegible]
که نام وی اسعد بن ابو کرب است از ملوک عرب از اولاد ذو المنار حمیری و بعضی
[illegible] پادشاهی [illegible] عیسی میگیرند و حساب ارامنه و کرج از بنا
اوج کلیسای ایروان است که کعبه ایشان و همه نصاری است زیرا که گویند اول
کلیسائی که بعد از عیسی ساخته شد این است که قبر [illegible] پیغمبر در آنجا است
و تغییر او در [illegible] کرده اند و بعضی گویند [illegible] و در زمان عیسی ساخته شده
و حساب [illegible] از رفتن تیمور [illegible] با لشکر گروه و دشت قبچاق و
منجمین اهل [illegible] و تاریخ ایشان [illegible] یکی از زیج تجدید خواجه نصیر [illegible]
و دیگر از تاریخ جلالی سلطان ملکشاه سلجوقی و فارسیان از حکومت یزدجرد
اثیم است که پادشاه عجم بود [illegible] القصه روز اول محرم دعای حضرت زکریا مستجاب شد
و در این روز ادریس داخل بهشت شد و اهل مدینه و [illegible] عثمان ابن محمد
ابن ابی سفیان را از مدینه بیرون کردند و استیلاء وقعه حره بود و در روایت
[illegible] وفات [illegible] در روز یکشنبه اول ماه و وفات محمد ابن حنفیه از روایت
ابن خلکان و خروج سلیمان بن صرد [illegible] امام حسین [illegible] بروایت قاضی سعید
شهید نور الله [illegible] دوم محرم خروج حضرت یوسف از چاه و ورود امام حسین
بکربلا و قتل الب ارسلان سلجوقی [illegible] یوسف [illegible] شب جمعه [illegible] محرم
انهدام قصر نمرود و خروج یوسف از چاه بروایت اختیارات بدیعی و انوار نعمانی
و وفات یحیی بن خالد برمکی بروایت ابن خلکان و [illegible] یوسف ابن

تاشقین روایت فلک روز چهارم حرارت شدن قصر عمر در روایت اختیارات و ولادت شیخ
موسی اردبیلی و نشستن ابراهیم بن المهدی عم مأمون در بغداد بخلافت یوم جمعه سال دویست و دو
بروایت حبیب السیر روز پنجم عبور موسی از قلزم روایت اختیارات و تکلم موسی در طور
با خدا و قتل امین عباسی روایت نگارستان و وفات سید رضی برادر علم الهدی
بروایت مجالس المؤمنین روز ششم محاصره لشکر یزید آل الله را و وفات شیخ رجب
بروایت لو لو و خلع کردن آل عباس مأمون و بیعت با ابراهیم بروایت
فلک روز هفتم تکلم موسی با خدا روایت اختیارات و محاصره خامس آل عبا در کربلا
روز هشتم روز محاصره امام حسین روز نهم ممنوع شدن ایشان از فرات و بیرون آمدن
از شکم ماهی و روز تولد موسی و عیسی و مریم و روز دهم مقتل امام حسین است و او را عاشورا
گوینده و روز حزن شیعیان است [illegible] و جلالی و سلیمانیه
و قره چولدن الی اردبیلدن و بغداد [illegible] روز عاشورا جشن می‌کردند و روغن بسیار میوه و [illegible]
را نثار می‌کردند و ساز و دف و دایره می‌زدند و می‌گویند در بیعت [illegible]
اللهم العنهم لعنا کثیرا و خروج بنی اسرائیل از مصر بروایت حبیب السیر و در بحر است
که روز انعام کشتی نوح است و باحل آمدن آن و عبور بنی یعقوب [illegible] ایوب
و غرق فرعون و نجات بنی اسرائیل و ولادت محمود غزنوی و دادن روح [illegible]
آدم و وفات شریح در این روز بعضی و ورود مالک با یوسف بمصر و قبول توبه
توبه قوم یونس و میلاد موسی در این روز بعضی روز یازدهم وفات آدم و وفات [illegible]
روز دوازدهم واقعه جبل [illegible] و انتقال سید [illegible] و در سال [illegible] نوح را
بمصر که ضبط با ملک قبطیان روز سیزدهم آوردن [illegible] بمصر [illegible]
چهاردهم وفات سید رضی پانزدهم [illegible] ارتحال [illegible] المؤمنین بصفین

بصفین روایت ابن اعثم و فوت عاضد لدین الله از ملوک اسماعیلیه و ولادت [illegible]
روز شانزدهم تحویل قبله بکعبه و حامل شدن مریم بعیسی هفدهم نزول اصحاب فیل و تولد
شیخ بهاءالدین هجدهم وفات امام [illegible] و وفات [illegible] نوزدهم وفات شهاب الدین
بیستم فوت مستعصم آخر عباسی و ولادت شیخ ابن منصور روایت [illegible] بیست یکم زفاف علی
و فاطمه [illegible] سال هجرت روایت مسعود [illegible] و وفات علامه حلی رحمه الله
بیست دوم وفات مهدی عباسی [illegible] حضرت [illegible] بیست سوم
فتح بغداد [illegible] هلاکو [illegible] روایت [illegible] و ولادت حضرت [illegible]
و وفات علی بن حسن [illegible] و ولادت [illegible]
الکبیر بیست چهارم وفات [illegible] بیست پنجم وفات امام زین العابدین
روایت [illegible] و وفات المقتدر بالله بیست ششم [illegible]
منصور [illegible] کشتن او بیست هفتم خروج ابو مسلم مروزی و قتل
ابن [illegible] امام جواد به بغداد با معتصم [illegible] بیست نهم ولادت [illegible]
[illegible] صفر [illegible] صفر [illegible]
از روشدن میوه و برگ درختان [illegible] از صفر [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] عرب [illegible] عادت [illegible]
عامه گویند که اول [illegible] روایت اختیارات
روز اول ماه سر امام حسین [illegible] و [illegible] مقتل امام زین العابدین
[illegible] روایت [illegible] روز سوم روز
روز [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] روز [illegible] صفین بروایت [illegible]

روز دوم ماه صفر وفات پیغمبر بروایت بعض اهل خبر و ولادت پوران زن بازیهیم
و هلاک اصحاب فیل بروایت جلاد و نقض بعض عهد اذین بنی هاشم در صفین روز سیوم ماه
خواب تعبیر بدست سیم عقبه و سوزاندن دران دستور نهان ان و اندختن دیوار ان
باهرزید تعیین و ولادت امام محمد باقر و مبارزت عمار با عمرو عاص در صفین چهارم
مبارزت محمد حنفیه با عبید الله ابن عمر و قتل مستعصم پنجم خواب کصم و ابن عباس با
ولید ابن عقبه در صفین ششم ولادت امام موسی علیه السلام و وفات سید رضی علیه السلام
هفتم وفات عمر بروایت اختیارات و انوار نعمانیه و شهادت ابن جریر تابعی
در صفین و شهادت عبد الله بدیل در صفین و وفات فاطمه علیها السلام و مولود امام زکی
بروایت اختیارات هشتم خطبه خواندن حضرت امیر در صفین و حرب و جنگ
سر اهل معویه که شکوی ابن عمر با مجتبی نهم هلاکو دخل شهر بغداد و شهادت عمار یاسر
و هاشم مرقال بروایت تذکره الخواص دهم ولادت یحیی و ابتدای حرب معلویه در صفین
که مشهور بلیلة الهریر است یازدهم وفات سلطان محمود غزنوی دوازدهم قتل زید
مهلب و اشعار حرب صفین روز سیزدهم روز رفع مصاحف در صفین در روایت
مقاتله عمرو عاص با مرقال چهاردهم بتواریخ دولت آل عباس بغوغا و حرب
بسر بن ارطاة با قیس ابن سعد پانزدهم مقاتله ابن عمر با اشتر علیه السلام شانزدهم
حرب عبد الرحمن خالد با عدی بن حاتم و مقاتله عمار با ابن عمر هفدهم وفات امام رضا
بروایت اختیارات و وفات حضرت باقر بروایت هلاک و حکم امیر درد که بعضی
زن حامله دستور حکمین در صفین هیجدهم صلح نامه نوشتن امیر و معویه و وفات امام
و فرار کردن زید بن عدی نزد معویه و غضب پدرش بر او نوزدهم مقاتله قیصر ابن
جابر اسدی با لشکر شام بیستم نوم الدریحانی است و دور زوال الله بر محمد را مدح

جابر زیارت و مقاتله عبد الله ابن طفیل عامری در صفین و فوت سلیمان ابن
عبد الملک و فوت المنتصر بالله و ورود اهل بیت به مدینه علیهم السلام بیست اولم خروج توقیع
برای شیخ مفید بیست دوم رسیدن خلافت بال عباس سال صد و سی هجری و خلافت
سفاح و وفات حضرت باقر بروایت هلاک بیست چهارم وفات صاحب ابن عباد و قتل
ملک و فتل شرف الدوله ابن عقیل در حمام بیست پنجم قتل عمار در صفین بروایت
شعبه بیست ششم فرمان دادن پیغمبر بخروج عسکر با اسامه بیست هفتم نقض بعض
امارت با اسامه بن زید و قتل اسود عنسی که مدعی نبوت بود در صنعا یمن و وفات
ملک ناصر صلاح الدین در مصر که حکایت شیرین دارد در افق ب خلفا بیست هشتم
وفات پیغمبر ت و در روز عظیم باد روی داد و وفات امام حسن و واقعه بنی امیه
بیست نهم گرفتن رسول را سامه با جمع علی علیه السلام ابن ملک قوم کرد
و استیلاء ایوب علیه السلام و بغداد خلافت آل عباس و وفات امام حسن علیه السلام و وفات
امام رضا علیه السلام و خراب کردن هلاکو قبر و قتل عام امیر تیمور در شام و در دست
اکثر علما بر قمری در آخر ماه بود خصوص در چهارشنبه آخر و نقل شده در سیزدهم این ماه
سیصد و شصت و شش هزار بلا در ایام سال از آسمان نازل می شود که بعد انعقاد جلاء
در چهارشنبه دفع بلا ما هر روز ده بار این دعا وارد شده یا شدید القوی و یا شدید
المحال یا عزیز یا عزیز ذلت لعظمتک جمیع خلقک فاکفنی شر خلقک یا محسن یا مجمل
یا منعم یا متفضل یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له
و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ان کوبا ابن باشد
که وقت نیمه این ماه اول بهار عرب بود در اول این ماه وفات حضرت عسکری
و انتقال امامت بقائم بود و شب هجرت حضرت امیر و رسول سال سیزدهم
بعثت در شب پنجشنبه بود و حضرت بغار تشریف برد و سه روز در غار بود و وفات

و وفات ... در ... الاول ... بر ... ایران

و وفات رسول بقول عامه و رفتن قیس ابن سعد از صفین بحکومت مصر
و عروسی کردن تیمور در حدود نخ سمرقند برای نوادگان خود دوم هجرت رسول
بمدینه بروایت تاریخ التواریخ دوم فوت پیغمبر بقول بعضی خبر و فوت المقتدر
لامر الله و فوت پدر شیخ بهائی سوم درک رفتن ارغون ابن اباخاقان ابن هلاکو
و ولادت غازان خاقان و خروج حضرت از غار بسمت مدینه بروایت تاریخ
چهارم ورود حضرت رسول بخیمه ام معبد و معجزه او پنجم ولادت سید الشهدا ام
بقولی و وفات سکینه بروایت حلک و شهادت شهید ثانی و بیعت اهل شام
بمعویه بقولی ششم حرکت الب ارسلان بقصد تسخیر عراق عرب و قتل ابن المطلع
ابراهیم بابک بعد از کشتن پدرش را بشماه و درک رفتن هشام ابن عبد الملک
و ولادت امام حسن عسکری بروایت حلک و ولادت ملا [illegible] بعضی بابرکت
اصحاب فیل بروایتی که روز قبل ولادت رسول واقع شده و ولادت حضرت
صادق بروایت [illegible] هشتم عید مولود رسول الله بقولی [illegible] و فوت [illegible] بالله
و فوت امام حسن عسکری بقول فلک [illegible] و اختیارات و ورود حضرت رسول بمدینه
بروایت اختیارات و وفات رسول الله بقولی عامه بروایت تاریخ نهم
فوت عمر ابن الخطاب و این قول منافات دارد با اقوال اهل تاریخ زیرا که قتل
او را علماء بنی اسرائیل بروایت اختیارات و در چهارم دهم میدانند و [illegible]
شیعه حدیث حدایقه و ابن ادریس و شیخ مفید و بعض دیگر گویند او در دوشنبه
چهارم [illegible] مرد و بقولی تولد حضرت صاحب الزمان [illegible] و تولد
حاکم بامر الله [illegible] که خوارت نقب زند و [illegible] از جوار پیغمبر برآورد دهم
تزویج حضرت خدیجه واقع شده و پیغمبر بیست و پنج سال داشت و بیشتر نیز گفته‌اند
که [illegible] اختیارات و ولادت رسول بقولی و وفات عبد المطلب و وفات خدیجه

و وفات [illegible]

و وفات لوط نبی و وفات الب ارسلان و [illegible] رفتن حضرت رسول و نامگذاری او به [illegible]
اسامه بروایت تاریخ یازدهم وقعه لیلة الهریر و فتح حلب بدست تیمور و ورود حضرت رسول بمدینه
دوازدهم ولادت پیغمبر بروایت عامه و مامور شدن او بدعوت و یوم مبعث بقولی
و ورود او بمدینه بقولی و انقضاء دولت بنی امیه بروایت [illegible] و وفات حضرت رسول
بروایت اکثر اهل سیر و وفات احمد ابن حنبل سیزدهم خلافت سفاح و وفات محمود غزنوی
و ورود رسول بمدینه بقول دیگر و ولادت او بقولی چهاردهم درک رفتن یزید که از عمر او
سی و هشت رفته بود و خلافتش [illegible] سال [illegible] گذشته بود [illegible] و خروج مختار بروایت منتظم
و [illegible] و وفات سلطان سنجر و ولادت شاهرخ ابن تیمور و مامور شدن
رسول [illegible] و فرستادن عبد الله ابن انیس را با چهار نفر بجهت [illegible] قتل ابو رافع
را در کنانه زوج صفیه و بیعت مردم سفاح و خلافت ابوبکر بقولی پانزدهم ورود رسول
بمدینه و بیعت مردم معویه ابن یزید و [illegible] عزیمت بغداد نمود بجهت استیصال آل
عباس و شهادت شهید ثانی شانزدهم فوت الراضی بالله و فوت هادی عباسی و ولادت هارون
و خلافت هارون که [illegible] که خلیفه مرد و خلیفه نصب شد و خلیفه
متولد شد هیفدهم ولادت حضرت رسول بروایت شیعه و رفتن او بمعراج و فوت
مادر بقولی و فوت معتصم و ولادت حضرت صادق بروایت [illegible] هیجدهم حرب
ابراهیم با نمرود و لشکرش نوزدهم قتل داود جالوت را و ولادت حضرت صادق [illegible]
بیستم تمام شدن شداد بهشت [illegible] درک رفتن یزید بن عبد الملک بیست و دوم کشتن
موسی عوج [illegible] استقرار کشتی نوح بجودی و اتمام بهشت شداد بروایت اختیارات
بیست چهارم کشتن موسی عوج را و قرار گرفتن کشتی نوح بجودی بروایة اختیارات

ده واقعه فارقتوز که تا بیت پنجم بیعت کردن اهل شام معاویه را بعد از قتل عثمان
وفوت یزید بن معاویه بیت ششم وفات سلطان سنجر و وفات علم الهدی و شهادت
حضرت مجتبی بقولی و خلعت آدم که تا بیت هفتم وفات بوران دخت بیت هشتم
وفات بوران و وفات فخر الملک وزیر بهاء الدوله [illegible] و ولادت [illegible]
بقولی و قتل الب ارسلان ربیع الثانی [illegible] وفات قاضی [illegible]
[illegible] رفتن امام حسن عسکری از سامره با [illegible] بروایت [illegible] دو
الب ارسلان چهارم ولادت امام حسن عسکری بروایت اختیارات [illegible] که تا وفات
منتصر یازدهم عباسیان پنجم وفات متوکل عباسی بدست پسر و فوت بابر میرزا [illegible]
ششم بنای بغداد [illegible] و فوت [illegible] بروایت جمهور و ولادت امام حسن عسکری بقولی هفتم فتح
کابل در ایام ولید و وفات حضرت باقر بقولی و وفات معز الدین [illegible] هشتم ولادت عسکری
نهم دخول محمد شاه سلجوقی به بغداد و هلاک هلاکو و وفات جلال دوانی در نهصد و هشت
دهم فرض صلوات [illegible] و ولادت عسکری و خلافت المستضیء بالله یازدهم ولادت
حضرت رضا دوازدهم حرکت محمد شاه از بغداد بطرف موصل سیزدهم وفات ابو سعید
خان ابن سلطان خدابنده و خروج مختار و وفات معز الدوله دیلمی و خلافت [illegible]
بروایت [illegible] چهاردهم [illegible] که تا و خلافت [illegible] بروایت مسعودی [illegible]
ولادت [illegible] و وفات منتصر و گرفتار شدن عمرو بن لیث با هشتاد هزار سوار از دست
اسمعیل سامانی که دوازده هزار سوار [illegible] کتاب [illegible] و فوت [illegible]
که تا هیجدهم فوت مستظهر بالله و فوت احمد بن حنبل [illegible] وفات المعتضد بالله [illegible]
فوت محمود غزنوی بیت هفتم معراج الرسول بروایت [illegible]
بروجرد [illegible] السلام عماد الدوله [illegible]

که آب یخ می کرده و او را جمیع [illegible] که ماه پنجم است از محرم روز اول
وارد شدن عمرو بن لیث [illegible] به بغداد و وفات هارون الرشید [illegible] دوم
وفات [illegible] سوم وفات امام حسن و فتح بصره که تا پنجم [illegible]
ششم فوت القاهر بالله هفتم [illegible] هشتم [illegible] معتضد [illegible]
و وفات امام حسن عسکری بروایت [illegible] نهم ولادت ملکشاه سلجوقی دهم وفات المنتصر بالله
یازدهم آمدن معز الدوله به بغداد و بیعت او با مستکفی [illegible] در بغداد
و ولادت خواجه [illegible] دوازدهم اسیر کردن محمود غزنوی مجد الدوله دیلمی را سیزدهم حرب
جمل که تا چهاردهم ولادت امام زین العابدین پانزدهم غلبه حضرت امیر با اهل بصره و ولادت
سید [illegible] و تولد خواجه [illegible] بقولی شانزدهم وفات عماد الدوله دیلمی هفدهم انتقال نطفه
رسول الله و ابتدای [illegible] بروایت ابن عباس [illegible] حضرت
نزد عایشه نوزدهم شهادت [illegible] اول و جلوس اباقاخان ابن هلاکو و حرب حضرت
فاطمه [illegible] در بصره بیستم ولادت [illegible] و ولادت فخر الاسلام [illegible]
عمرو بن جرموز [illegible] زبیر را [illegible] حضرت و دوم حرب جمل [illegible]
[illegible] حضرت امیر ابن عباس [illegible] عایشه
بیت [illegible] رفتن حضرت امیر [illegible] عایشه و شفاعت [illegible]
عایشه ابن زبیر را و قسمت بیت المال بصره بیت چهارم وفات زبیده زن
هارون و دیدن [illegible] که از [illegible] عقاب [illegible]
انگشترش [illegible] عبد الرحمن [illegible] عقاب [illegible] بیت ششم هلاک اغول
سلطان احمد بدست برادرزاده اش ارغون بیت هفتم خطبه خواندن حضرت امیر

در مسجد بصره و مکالمهٔ حضرت با حسن بصری بعد از خطبه جمادی الاولی و اول جمادی سنه
بزرگ گویند روز اول ملک [illegible] ربیع الاول [illegible] سیم وفات فاطمه چهارم وفات امام علی نقی
وفات هارون الرشید پنجم وفات فاطمه بروایت [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
وفات فاطمه و ابتدای حرب جمل و کشتن شیرویه پدرش خسرو را و فوت المنتصر بالله
یازدهم وفات سلطان مسعود سلجوقی دوازدهم وفات سلطان برکیارق سیزدهم
وفات فاطمه [illegible] خرابی مکه بدست ابن زبیر و قرار دادن دو در برای او و کشته شدن
ابن زبیر در این روز بدست حجاج و ولادت امام علی النقی و وفات ولید بن عبد الملک
و خلافت برادرش سلیمان شانزدهم وفات سیف الدوله بن حمدان هفدهم
انتقال صحیفهٔ اول [illegible] ۱۹ حامله شدن آمنه [illegible] بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
۲۰ [illegible] ۲۱ وفات
ابابکر سنه ۱۳ [illegible] ۲۲ [illegible] ۲۳ [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] ۲۷ وفات [illegible]
[illegible] وفات ابابکر بروایت [illegible] و فوت ولید بن یزید [illegible] ۲۸ وفات یزید [illegible]
ولید و وفات ولید بن یزید بروایت [illegible] ۲۹ وفات [illegible]
[illegible] ۳۰ [illegible] عبد الرحمن [illegible] ابو مسلم
[illegible] رجب [illegible] حجاج [illegible] این ماه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولادت [illegible] حضرت [illegible] بروایت [illegible]
[illegible]

دوفات حسن بصری بروایت [illegible] ۲ ولادت [illegible] بروایت [illegible] و وفات [illegible] بروایتی وفات نوح
[illegible] و ولادت [illegible] ۲ وفات [illegible] بروایت [illegible] و وفات امام [illegible] بروایت [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] و وفات امام [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] و وفات [illegible] سنه ۲۰۱ ۹ [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] ۱۲ [illegible] بروایت [illegible]
[illegible] ۱۳ ولادت [illegible] بروایت [illegible] ابراهیم
[illegible] ولادت [illegible] ولادت حضرت ابراهیم ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ۱۶ [illegible]
[illegible] وفات حضرت صادق [illegible] و تزویج فاطمه [illegible]
[illegible] امارت بصره [illegible] حضرت [illegible]
بروایت [illegible] وفات [illegible] وفات حضرت صادق
[illegible] حضرت امیر [illegible] ابراهیم پسر رسول خدا [illegible] و وفات [illegible] بروایت
شیخ [illegible] ۱۹ [illegible] ۲۰ [illegible] رسول [illegible] ۲۱ وفات فاطمه بروایت
[illegible] وفات عمر بن عبد العزیز بروایت [illegible] ۲۲ ولادت حضرت باقر [illegible]
[illegible] بروایت [illegible]
[illegible] ۲۳ ولادت [illegible] بروایت [illegible] امام حسن
[illegible] وفات عمر بن عبد العزیز [illegible] ۲۵ وفات
فاطمه [illegible] حضرت صادق [illegible] وفات [illegible] ولادت سلطان سنجر
[illegible] ۲۶ وفات [illegible] بروایت [illegible] ۲۷ [illegible]
[illegible] و [illegible] امام حسین [illegible]
۲۸ [illegible] و وفات [illegible] ۲۹ [illegible]
۳۰ وفات [illegible]
[illegible]

در فضل الهی ساعت ... عالمیان در انجام ... شعب ... که از دست ...
المسیح ... و امیر ... از ... ثانم ... و کیفیت حرب ... جاریه و عبد الله بن رواحه ۲
واحد ... روزه ماه رمضان ... هجرت و فوت ... عباس ... رسول بغزوه بنی المصطلق
۳ و ولادت حضرت امام حسین ... باختیار ... خروج ...
و وفات فاطمه ... ولادت ... و ولادت امام حسین ... ولادت سید ...
... و ولادت ... و ولادت ... و ولادت
... بروایت حضرت صادق ... و ولادت زین العابدین ...
... ولادت صاحب الزمان بروایت ...
و ولادت امام زین العابدین بروایت ... ولادت صاحب الزمان ... و وفات القاسم
... و وفات ... ولادت ... ولادت صاحب ...
...
... فتح مکه ... فتح ...
... فتح مصر ...
... فتح ... حضرت ...
... رسول ...
عبد الملک و ولادت حضرت امام حسین ... بروایت شیخ ...
... قتل ابو مسلم ... خلافت هشام
بن عبد الملک ... ماه رمضان المبارک ...
...
و ... حضرت ...
... و وفات ...
... و وفات ... فاطمه
... فتح مکه ...

۲

۳ خروج ... سعید ... و وفات شیخ ... سلطنت فخر الدوله دیلمی و نزول صحف ...
بروایت مجمع البیان ... وفات ... هجرت و ولادت ... بروایت ... نزول ...
... و خروج رسول ... بروایت ... وفات ابو طالب ...
... و ولادت ... و ولادت ... بروایت ... و ولادت حضرت
امام حسن عسکری ... وفات ... بروایت ... رسول ... نزول رسول ...
... و ولادت ... و ولادت ... بروایت ...
... و ولادت ... و خروج رسول بغزوه ... نظام الملک ... سلطنت
... و وفات ... نزول ... و فتح مکه ...
... شهادت محمد نفس زکیه ... رسول ... و ولادت
... و ولادت امام حسن ... رسول ...
...
... بروایت ... معراج رسول ...
... و ولادت ... بروایت ... نزول ... رسول
... و ولادت امام حسین ...
...
... وفات ... و فتح مکه ...
... معراج رسول ...
... نزول
... فتح مکه و وفات ...
ماه مبارک ...
... بروایت شیخ
۲۰۵ خلافت ولید بن عبد الملک ... و خروج ابو مسلم ...
... ولادت ...

شوال المکرم وجه تسمیه اش آن بود که اینوه در وقتی بود که ناقه دم خود را از شدت شهوت بجهة لقاح بلند
میکرده ولذا اعراب نکاح درآن را مکروه میشمرده اند و از رسول نقل شده که معرفت ثلث از نفس است چنین ثبت است روزه
ماه رمضان ذنوب بنده کان محو و مرتفع میشود لذا شوال گفته اند عید فطر و رسیدن وحی بنصر جعل و نبش
از بنائی از یهود و دخول ماه حج نیست و روز نوبت ناصر الدین شاه است و نماز گردن ابن مسلم الطوقی کشته
بر خلاف برادر زنه و وفات عمرو عاص در مصر بقول ملک و زنده کردن رسول شاپور پسر شاهرخ شاه
هرات را ۲ خبر کردن روپید قوم یونس از نزول عذاب ۳ قتل سه کار بروایت ملک و اسیر شدن
محمد پسر محمود غزنوی بدست برادرش مسعود و مریض شدن ملک شاه سلجوقی در شکارگاه ۴ وفات شعرا
بروایت صحیح البشره عز مرتضی از کینه رسول اصفهانی ۶ خروج رسول از مدینه بجانب احد و ولادت
امام رضا بروایت ملک تا حرب احد و بخاطر تعدیه غزه و مسید درضا ۲ بروایت ملک ۸ وفات عضد
الدوله دیلمی و ولادت امام رضا ۲ بعض روایت ملک اعتصام زنان ۱۰۱ وفات ملکشاه و غازان خان
و سلطنت خدابنده ۱۲ شق القمر و وفات شیخ بهائی ۱۳ ولادت محمد بن عبدالرحمن کابلی و ولادت امام
که ناشق القمر و قتل بکر بن شعبه ۱۴ خروج رسول بحرب احد ۱۵ نزول عذاب بقوم یونس و رفع آن
و محاصره کردن رسول بنی قینقاع و وقوع حرب احد و وفات حضرت صادق و هلاک عبدالملک و وفات
ملکشاه و وفات ابن حاجب نحوی و رمضان یونس ۳ بعد از رفع عذاب سوی دریا ۱۷ غزوه احد
بروایت دیگر صحیح شمس الدین ۱۸ وفات ابن ادریس صاحب سرائر ۵۹۹ ۱۹ وفات یعقوب بن
لیث و ابو حامد اسفراینی ۲۰ فتح غزنین بدست سنجر سلجوقی و وفات فیروزآبادی صاحب قاموس
۲۱ رسیدن تیمور به بغداد ۲۲ رسیدن یونس بساحل دریا و ظاهر شدن ۲۴ کوچ کردن مامون از قم
الصلح بعد از زفاف بوران ۲۵ حطه خواندن امیر در کینه وقت و ظلم اصفهانی ۲۶ وفات ابن
حاجب و ملکشاه ۲۷ وفات مقتدر عباسی و مفقود شدن حاکم با مر الله ۲۸ بروایت مجلسی ۲۸
بیرون آمدن یونس از کام حوت ۳۰ هلاک قوم عاد و تقسیم حرب صفین و انقراض حکومه از عالم
ذی القعده الحرام وجه تسمیه اش قعود عرب از حرب و غارت است بجهة آنکه از اشهر حرم است ۱
وعده کردن حضرت از موسی ۲ صلح بیت المقدس و وفات جعفر و وفات شیخ ابراهیم و ابتدای چهل آوردن
و بیرون آمدن آدم از بهشت ۲ وفات مستنصر بالله ۳ وفات سلطان مسعود سلجوقی
٥

۵ نابار کیه از خلیفه و وفات سلطان طاوس ۶ نهضت و وقوع حجاز از واسط تا قتل عام تیمور در بغداد
و وفات قرا یوسف ۷ وفات سلطان ابو سعید بن خدابنده و رسیدن الب ارسلان به بغداد ۸ خطبه خواندن
بنام المستنصر و قتل عمر و حسن کردن اوقات نام برادر ۹ قتل پسر میرزا عمر بن میرانشاه با غرش شاهرخ میرزا
۱۰ وفات ابن طولون در مصر و نامه نوشتن مسلم بن عقیل بامام حسین ۱۱ ولادت حضرت رضا و
نوروز خوارزم شاهی و ولادت شیخ سعدی و وفات حجاج ۱۲ احرام بستن حضرت رسول بعد از حرب
حنین در جعرانه ۱۳ خلافت مقتدر عباسی و وفات امام رضا ۲ بروایت ملک و خلع مستکفی
بعد از مغلوب شدن ۱۵ ولادت امام رضا ۲ قول فتح خیبر و داخل شدن سلطان مسعود به بغداد ۱۶
تولد صاحب بن عباد ۱۷ قتل مرشد با تنها ۲۰ ولادت نظام الملک طوسی ۲۲ وفات پیر ابن بکر
۲۳ خروج رسول از مدینه بقصد فتح وداع و مزدوج شدن صاحب فتح ۲۴ گرفتار شدن
ابن منصور حلاج ۲۵ قرار گرفتن کشتی نوح بجودی و دحو الارض از زیر خانه کعبه و ولادت
آدم و حضرت بشارت روح الامین و نصب حجر الاسود و تولد خلیل و عیسی بن مریم و عزم رسول
بحج وداع و نزول آدم بزمین و نزول اول رحمت از خدا بزمین و روزه آن روز
سنت است و باروزه شصت سال برابر است و زیارت حضرت رضا از سنت است
۲۶ خروج رسول بقصد حج با ۲ خلافت راشد بالله و وصول رسول از جعرانه بمدینه ۲۹
و رحلت ابی اصفهانی ۲۹ بروایت منهاج سیاحت و دحو الارض است ۳۰ وفات حفص
و مراجعت رسول از جعرانه بمدینه ذی الحجه الحرام وجه تسمیه اش واضح است که ماه حج
است ده روز اول ایام معلومات است و مستحبات موکد را زیاد و در آخر این عشره واقع
شد روزه نه روز برابر با روزه هشتاد سال است آسمان و خلیل و متهم شدن او و بکنیز
و توبه کردن قوم یونس و غسل ابوبکر از بیرون ابرار و نصب امیر ۵ بدار آن و تزویج فاطمه
و یوم حجه که آتش کرد فتح از دست لشکر معویه شده و فتح جرجان بدست سردار ابو مسلم و وفات
حسن بن سهل ۲ آمدن خدابنده از خراسان بقزوین ۳ قبول توبه آدم بروایت انوار

یقه و ریث و پنجم ولادت
ابراهیم امام زندیه در بیست
بروایت نامزد و الزوال

در توجه امام حسین ع بعراق توبه دکر قتل امیر براءت را از ابو بکر و قتل مسلم بروایتی حبیب بستر
۴ وفات منتصب ابن در رو نزول رسول در ذی طوی بعزم حج و آمدن امیر از یمن و نقصان
آب نیل که آن در عهد فرعون و رسیدن لشکر ع باب قصر و حذیفه معویه در صفین ۵ وفات
حبلو بروایتی جنگ و وفات امام رضا ع ۶ بیعت و متحد شدن جمع قبیله از اصحاب رسول ص در مکه بجهت
بنا و ردن امیر و رد امیر از یمن و تکلم طفل رضیع با رسول ص که او را مبارک کرد ملقبه ع
تزویج فاطمه ع و فوت صادق ع و امام حسن و رسیدن زید بن الشجره با لشکر موتت ۷ در خلوت
قثم بن عباس ع و سارزت عبد الله بن عمر با شتر ۸ فوت حضرت باقر ع ۹ در توجه امام حسین ع
بکوفه و خطبه امیر بمسجد ۸ یوم الترویه ۸ روز ترویه و خروج مسلم بن عقیل و شهادت او ۹ فتح
و توجه رسول ص امیر ع و وفات طاوس و بانه و بنیهم حبیر بن سلیمان کنج را آدم ع و قبول توبه او ووفات حفظه
۹ روز عرفه و معراج رسول ص و بستن ابواب صحابه از مسجد و ولادت عیسی ع و روز بیعت با امیر ع
و توجه امام حسین ع بعراق و شهادت مسلم ع ۱۰ عید اضحی است که باران از ابر امام عسکرات
در ماه بمسجد و فد آمدن در قربانه که در حضرت بر حاجیان ۱۰ ۱ سیلاد حضرت رضا ع بروایتی
و اول ایام تشریق است و عروج موسی ع بطور و خطبه خواندن رسول ص در حج وداع و اول ایام از آدم
۱۲ اخر ایام تشریق است نزول سوره اذا جاء و روز بیعت عقبه است که بشارت داشتن مجو ارزن
رسول ص بعقبه و وفات خواجه طوسی و قتل شاه شجاع و فوت عثمان و داود الیوم الاول
کوفیه در نزول رضا ع خطبه خوانده ۱۲ اتمام تشریق است و خلافت امیر ع بعد از عثمان بروایت تذکره
الخواص و وفات شفاح و قتل مروان حمار ۱۴ وفات ابو الفرج اصفهانی و انقراض دولت مغول
و غارت کربلا در سلطنت محمد شاه قاجار ۱۵ ولادت امام هادی ع بروایتی و ولادت ...
و سلطنت فتحعلی شاه و قتل بابی و خلافت امیر ع بروایت شیخ مفید ع ۱۶ فوت ...
۱۷ استوار شدن ابراهیم بن مهدی در بغداد از خوف مامون ۱۸ عید غدیر خم و بیعت با امیر ع و قتل
عثمان و یوم مواخاة اصحاب رسول ص و وفات خواجه طوسی و عرفه موسی ع بسحره و کتابه ...
و دجاحت ... و اصحاب ... و مباهله ۱۹ ... خطبه خواندن امیر ع در مسجد ... وفات
ابو بکر ... ... شاه خان و فوت یزید بن ولید و تقسیم امیر ع
... ۲۱ نزول ... و کیفیت ... و مباهله رسول ص با نصاری و فوت
مروان

مروان حمار و خلافت سفاح و نزول توبه داود و وفات ... و زیر از بیعت امیر ع و ولادت
رضا ع بروایت مطالب السئول ۲۲ نزول ... صفین و فرار ابراهیم عم مامون و فوت محمد
خوارزمشاه ۲۳ قتل فضل بن جعفر و وضع ... توقیع بر شیخ مفید و خطبه خواندن امیر
روز چهارم ... ۲۴ روز مباهله و خاتم بخشیدن امیر ع و نزول آیه انما ولیکم و کیفیت
امیر ع و بیعت امیر ع در فراش رسول ص بقول ضعیف و قبول انصار ... فوت ...
... و قتل عثمان و خطبه خواندن امیر ع روز ینجم ۲۵ روز مباهله و خاتم بخشیدن و نزول
... و بیعت اصحاب با امیر ع ... ۲۶ حضرت ... عمر
... ۲۷ ... ۲۸ ... معراج رسول ص و ضربت
خوردن عمر بروایت ... ۲۹ ... واقعه حره ...
توقیع بر شیخ مفید ... ۳۰ ... عمر ... و خلافت عثمان ...

وفات ... و سلطنت غازان خان

[illegible]

[illegible]

لمه ثم شانه

چون علا در ذات شاه اعلا
سوی میدان شد روان بهر ستیز
ای رخش یکتا نکان بد بسیند
شد فنا اندر فنا اندر فنا
جسم جمع را کو دفعه تیغ تیز
کاه شرع و گاه در قرآن بدید
بد رفیقش هر سو تا خنید
جسم حق چه از کبر اهل هلاک
اسب او بین عقاب تیز پا
کلی حق را ظاهر از دل تا خشید
کشت از شمشیر و خنجر های پاک
کان ره معراج پس بد که طی
احمدی دیده کز میدان رزم
کشته دل یکی زنفس هوا
در میان این تکثر واحد است
عزم معراج شد بدل کعبه بعزم
دل بدانه پاک ز غیر از خدا
صد هزاران زخم بروی واحد است
شد سوی افلاک وحدت ره سپر
چون جان آواز او کیانا
دید مجد در جهان از وی اثر
بود از میدان گذارش بدر
زود شد آمد بمیدان و فنا
گشت هر سو در ز رخش ره سپر
زد و صد او را آواز جا
گفت بر شه در بیابان فنا
از مکان و لامکان بیرون شدم
گشت به هیم در کی نه پا بجا
هستم و لامکان وحده وجا
نمود ذات حضرت بیچون شدم
جام تحقیق ای برادر نوش کن
چون رسید سالک در اقلیم فنا
در وجود حق وجودش گم شود
معنی این علم را گوش کن
جان کهو غرق در یم بقا
قطره در دریا فتد قلزم شود
لاجرم در عالم صورت شد کر
پس علا چون رو بجمع ذات کرد
رست جانش از مقام تفرقه
میت بگرو از وجود او اثر
نفی حق را ذات حق اثبات کرد
در طلوع گشت ز ان شر کرقه
وانشرهش واند مقام فرق خواه
چون علا را زین گرفت رو بیافت
دید در صحرای وحدت و او بش
چون بگفت این با شیر جمع
هشت گرفت بود در وحدت شتافت
متحد با ذات پاک واحدش

2 الکشکول اذا اعتبرت المظاهر الخلقية مستهلكة في انوار الذات تسمى مقام الجمع واذا اعتبرت الذات والمظاهر الخلقية من غير استهلاك لها فيها تسمى مقام الفرق وهو ينقسم بقسمين الاول والثاني فيعبرون بالاول ما يكون قبل الوصول وبالثاني ما يكون بعده فالاول للمحجوبين والثاني للكاملين فاین گونه ... چونکه ارباب سلوک بود در ساحت عز وصول المقام قرب بحضرت معبود حال جمع و حالت تفرقه است اما جمع پس عبارت است از ازاله تمیز در میان قدم و حدوث نه بمعنی وحدت وجود که بعض از صوفیه راه سلک

اند

[illegible]

[illegible]

تا زکوه زان ... شد | عالم ... شد ... عیانی | آن تفتیش کاطرب غزل بود | گفت زین روز زاده شاه شهید

... | ... تفتیش ... | پس کرانی ... بود | این تفتیش را کانی تفت الدیه

... | عالم ... | گفت ... آن گشته | ... کار اخت

... | گشت ... شد ... | ... | ... تو اخت

گرچه ... تفتیش ... | ... تفتیش ... اخلاص | ... ذات ... | ... اوست ... جو

گفته ... آهی ... ام | ... | ... | ... تو ... ازدو

پس دهانش ... | هرکه ... آبرو ... | ... | قید ... در ...

... | ... | زین حقائق ... | ... گذار

چو نکه شاهزاده در جمعه ... حضرت ... علی ... محمد ... علی ... ابن ابی طالب ...

... و شنیعت ... خلا ... فانه ... ازرجع

... فانه از ... نکانه ... در این عبارت ... اکو ...

از کاس او ... ظاهر است ... باشد ... سعادت ... باشد احتمال

... جام ... باشد ... که ... ارض ... او ...

... انکه ... جام ... جام ... ازپدر ... اوست ...

... در این ساعت ... باشد ... سعادت باشد که چون شهزاده تمام ...

... از جمله علامات ... از دنیا ... حضورش ... چند ... مقام ...

... پس ازچند ... وصل با تمام ... جواب ... که آن ... امام ...

که لم یسبقه سابق ولا یلحقه لاحق ولا یطمع ... که ... ظاهر ...

عقیق ... رفع عطش ... بجاورت ... وحید ... حیلی ...

... از ... شد ... احتمال ... چشمه ... رسید ... چنانچه ... شهزاده قاسم شد

... دیگر ... دهان ... ظاهر عبارت ... ایشان ...

در این معنی ... علی ... دهان ... باشد که چون ... لعاب دهان مبارک ...

از لعاب دهان مبارک ... لعاب دهان ... چنانچه ... چشم ... جنید

دیوانا

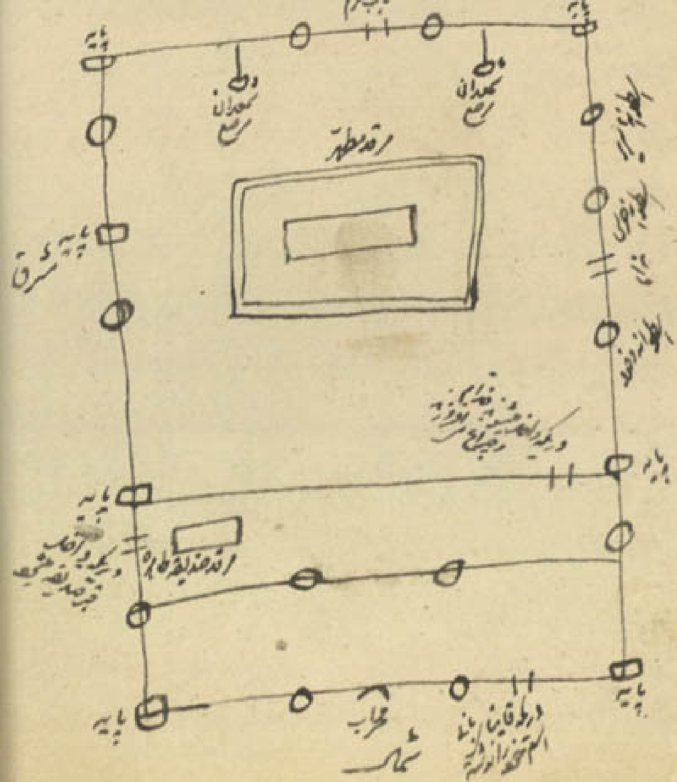
[illegible]

[illegible]

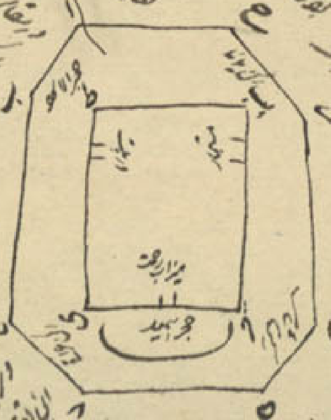
١٣٣٤

[illegible]

[illegible]



جنوب
باب حرم
پایه
شمعدان
مرقد مطهر
پایه
شرق
غرب
پایه
محراب
شمال



میزاب رحمت

[illegible] ذی الحجه [illegible] طواف [illegible] سعی [illegible] احرام [illegible] عمره [illegible] تمتع [illegible]

[illegible] طواف نساء [illegible] حج قران [illegible] حج افراد [illegible] عمرهٔ مفرده [illegible] تفصیل است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

السلام عليك [illegible]

[illegible]

ثم تستقبل القبلة [illegible]

يا علي يا ابا الحسن [illegible] وسلم عليه [illegible]

در زيارت [illegible]

از عبارات اين زيارت مسطوره [illegible]

[illegible]

[illegible]

فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبارت وخاتمه سی خاتمه سیادت
ومطلع سعادت وسیادت تماما اولش عنوانی بر توبها مشتق
آخرش مستم منقطع وسما

[illegible]

[illegible]

المعروف بابن المعتز الكاتب كان احد شعراء ... [illegible]

قال ... [illegible] المعتمد والفارقة ... [illegible]

ثم اطلقه فقال الشعراء ... [illegible] المعروف بالحلبة

فاستأذنه ... انشده ... [illegible]

فانشد ارونا ... احسن ... بالمدح ... الولاة

وهذا الكرم ... طرقا ومن ... والفات

وقالوا ... المدحات لكن جوائزه ... الصفوة

فقلت لهم ... صونا ... الزكوة

... [illegible] ... الصفوة ...

فضحك ابن المعتز واستظرفه ... ابن ...

[illegible] ... من قول ... وان

كثرت عاقة ... فانهن ... فاتحة

واو ... [illegible]

[illegible]

ثم ... [illegible] ... الاوزار فقلت ... [illegible]

وقالوا ... [illegible] ... باناره ... [illegible] قبل ... عليه بانه ردوا ... [illegible]

[illegible]

عاشقانست که دیده ... [illegible]

پاسبانا دولت ... [illegible]

چند با مدبرت چند کنم ... [illegible]

[illegible]

اشعار در برغوث

نقطة ... [illegible] ... لم يكن ... بارض ... [illegible]

الا ... [illegible] ... برغوث ... [illegible]

وقال ابو الحسن ... [illegible] ... يعرف ابن برغوث

بيت ... [illegible]

حبيب ... [illegible] ... فان ... [illegible]

[illegible] ... برغوث ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع شده بر نماز جنازه بعنوان صلوة غائب از ارض شام بر جعفر که در [illegible] مدفون بود [illegible]

مکشوف بود که [illegible] رفت غائب را و جایز ندانند و شافعی جنازه غائب را جایز میشمرند بدلیل آنکه

گویند در سال نهم هجرت نجاشی ملک حبشه جهان فانی را وداع نمود و رسول خدا با اصحاب فرمود امروز مرد صالح از دنیا

رفت بر خیزید بر وی نماز کنید [illegible] بیرون شد از مدینه بکنار صحرا که در حبشه بود [illegible]

که مردی [illegible] و تسلیم فرمود [illegible] پس جواز صلوة غائب شافعی [illegible]

مراد از صلوة در اینگونه روایات [illegible] دعا [illegible]

[illegible] الصلوة علی المیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والنس [illegible] الاحکام [illegible]

[illegible] نظام [illegible] و [illegible] الکفن [illegible]

[illegible] الخاتم [illegible]

از [illegible] شمس [illegible]

[illegible]

قدم القصص [illegible] کما تقدم [illegible] ابا [illegible] الشام [illegible]

[illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این کتاب ... [illegible]

[illegible]

جلوس شاه طهماسب ظل

[illegible]

[illegible]

ایام سلطنت سلیمان [illegible]

عمارت چهار باغ اصفهان

بنای [illegible] اول شهر آباد

جلوس شاه عباس [illegible] ظل الله

وفات [illegible]

[illegible]

وفات شیخ بهاء الدین [illegible]

ز نقد [illegible]

این اشعار از شیخ بهاء الدین [illegible]

و انی امرؤ لا یدرک القوم غایتی

ولا تقدر الاقدار الا باسیر اغواری

اخالط ابناء الزمان بمقتضی

عقولهم کی لا یفوهوا بانکاری

واظهر انی مثلهم تستفزنی

صروف اللیالی باحتلاء وامرار

[illegible]

خوابی دیدم ... [illegible]

زنده ... [illegible]

[illegible]

که مردی ... [illegible]

این تعبیر ... [illegible]

[illegible]

گفت ... [illegible]

[illegible]

ودر ... [illegible]

عرض ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر ... [illegible]

[illegible]

شده بود ... [illegible]

در حضور ... [illegible]

[illegible]

فائدة [illegible]

[illegible] الكسر [illegible] عدد [illegible] مخرج [illegible] عدد [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو حيان التوحيدي [illegible]

[illegible]

الا قل لشر عباد الاله / وطاغی قریش وکذابها
وباغی العباد وباغی العناد / وهاجی الکرام ومغتابها
اانت تفاخر آل النبی / وتجحدها فضل احسابها
بکم باهل المصطفی ام بهم / فرد العداة باوصابها

اعنکم نفی الرجس ام عنهم / لطهر النفوس والبابها
وقلتم ورثنا ثیاب النبی / فکم تجذبون باهدابها
وعندک لا تورث البنات / فکیف حظیتم باثوابها
فکذبت نفسک فی الحالتین / ولم تعلم الشهد من صابها

اجدک یرضی بما قلته / وما کان یوما بمرتابها
وقد کان اخبر بنو هاشم / وکان بنو العم احجابها
بنو البنت ایضا بنو عمه / وذلک ادنی لانسابها
فدع فی الخلافة فصل الخلاف / فلیست ذلولا لرکابها

وما انت والفحص عن شأنها / وما قمصوک باثوابها
وما ساورتک سوی ساعة / فما کنت اهلا لاسبابها
وکیف یخصوک یوما بها / ولم تتأدب بآدابها
ودع ذکر قوم رضوا بالکفاف / وصاروا الخلافة من بابها

ابن معتز گوید که چهار نفر از شعرا مضمون یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و اعلام الشأن در خلاف اشعار و اقوال ایشان است تحت الواقعات ... که در زمره شعرای ... در المالک ... ابو نواس که ... از طوائف حرکات ... سوم ابو ... کاتب ... چهارم ... همیشه در ... عبد الله بن المعتز بن المتوکل بن المعتصم العباسی ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش بندان کارگاه سخن و طراحان گلشن [illegible]

[illegible]

سر تو را در چهره آب و هر تو را در طره تاب [illegible]

هست در چشم [illegible] و هست در چشم نهان [illegible]

آب و تاب [illegible]

[illegible]

روحانا بامو... بر خلاف ... چند گاه ... نوبات و ... چند گاهی چند جوشم چند ز ... خون دل

چند ... چند ... خواب ... شوریده ... پس ... ساختم ... نام ... شیخ و ... باب

... زمانه که ... از ... حال ... باب ... انشا ... که ... دلتنگ ...

... چون ... جواب ... دیدن ... آن ... که ... باب

... حرف ... که ... [illegible]

... فقیر ... [illegible]

... حال ... تو ... عرض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... عرض ... [illegible]

... حقیقت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... عرض ... [illegible]

... عرض ... [illegible]

از بهادری

[illegible]

از ... ابوطالب عرض ... برادر ... که در ... خدیجه ...

که ... از ... فراغ ... [illegible]

... اولاد ... قریش ... [illegible]

... خطبه ... آمده ... صدق ... نکته ... [illegible]

صحبت ... حمزه ... از ... [illegible]

... امروز ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

گفت کجا قسم بعظمت الله رحمت به برادر سفله نداد او که وصف نماید در خبر و در خط است نشنید هیچ خوشنود گردید شد
ان الموت بعیظ و غضب الی الله ارطاب. ابو طالب که فرزند در حجر شد و این را ابو طالب بسبب حبوت شدند اعراض
چون نامه برگرفته اعلام کرد که آنجناب در خدیجه محمد و از خبر داد ایشان اولاد عبد المطلب که تا زنده ز نزول اجلال
فرمایند چون داخل شدند خدیجه اکرام و اجلال ایشان را بیشتر در حجت بجا آورده گفت از سبب تشریف فرمانی
ابو طالب فرمود ترسید انتقرات [illegible] را محمد کرد و انکه از شرف ایشان در قیامت بزرگ مطلق اراده امید است که این
نوبت [illegible] نایب و ان مطلب خطبه خدیجه است از برای محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد که عجب خاطر دیگر لحظه
الیه فرمود مرا اشتر زیاده است از محمد این امر مشکل است که الحمد خدیجه گرم دختر فرمود
و عقل او از من بیشتر است از من بهتر است چه که این بسیار دارد الحمد عقل از اختیار نکرد
ما بعد کلمن گفت در من پیر نکال کرد و الحمد نجواند تقدیر دلهای حکمت اوحی مشورم نکرده بود از مطلب
ها که حمزه تند بر شفقت بر خود که این چه کی بود در حق برادر سفله مالکی و بگفت لا القدرة الیوم بلا من
دلالت کلی القدرة الشمس [illegible] محمد و عقل من میدانم که ما از نهایت محمد در بیع کرد ایم که چه حالی است که
دارند ما بنده مهرا اماری منزلم حق که از عقل از تو ز ایشان شده و ملک امر تو را فروگرفته بر بیع خواست دادم
تکان داد و دیگران نیز حرکت کرده خدیجه مطلع شد کنیز مستمع لعادت ا فرستاده بود که طلب بیدار کرد را
شنود بسی که به انتقام امید سلامت مراجعت کرد خدیجه آنجناب را کرد مطلب را بیان کرد فرمود کنیز کار رفتن بود
و عمّ را او رفته بایستی رفته و را احوال کرد آمد خدیجه برزبرابد خبر اظهار کاه به دختر نمود در رفته
حجت بر پیده خدیجه فرمود شکر الله دارم اما حیا مانع است عرض کرد که اراده از دواج داری فرمود آری
عرض چه شده تا کار را بیاض نیستی الکیف را سپاس فرمود شما مرا طام کرد از مکه بیرون برد عرض کرد
طالبی تو مهر از طلاق نبوده مانند شبه در مجمع و این البسیط را تو محمد و منش الباب کرد
محبوب اینها را بیان کن عرض کرد که تو طلبی کاشتوان فرمود بیا بیا مجید بیکی مطلع است
فرمود آنا کنیز دیگر مرا طلب است عرض کرد که محمد فرمود علی صلی الله علیه و آله ابن زبان کن در رفته برزعیرة امید است عمر
انکاه برا کرد و گفت اصله اصدر و فرع طیب و طرفه کرد و خلقه حمید و صلفه عظیم و خلفه عمیم
و رو

فرمود عمو را بیان کن که خطبا اش وارا عرض کرد وجیه اقرو جنه از ممر و طرفه احمد و لفظ الحمد من شهید داند شکر در کند ابر که
من الملک العزیز اذ امری بما الابد اذا ابد من یمده الموفق فرمود با عم اینکه وصف او است حمید بس این شکر را از بیان من
گفت ممنون قاصر لحن الاذی و الحب الشامخ لحسن العالم اسیره و حقام سریره لا باطه بدر الشامخ و لا بالقصیر اللامع
اذا امری ما به دنیدر کا لغیب الادهر و جعله از من التوکل الاعظم در انکه از کرم الملک الاذن فرمود عجب است
دیگر من بیاورید عقیق را بیان کن تو همه او صف ما بیان نکنی در رفته عرض کرد نکو بدان که هرچه او تعجب لازم مر ما عالم لو از
مدح کونید لقد عجبت کل القاصر و الملا بان حبیب الله الحرم قدرا و اصدق اهل الارض قولا و موعدا و افضل اهل الارض
کلهم قربا ارتی منها من کان الشمس مثله شدم اهل دعم او انشائی کی مند لرضه بیمار کن او را اختیار کن سعادت ابدیه
او را شما فرمود چرا او را اینت مسعود و مکی بیدا و فقرا است عرض کرد که لکه الله زنا غنیست باو دهم
خدیجه تعقیب را بیان کن ذا آخر گفت با عم اذا سمعت برای التوکل من الاذن فالملک الا شد قلب الا تطار حر
مدانکه من جان و مال را از او دریغ ندارم در رفته عرض کرد که حمد عظیم مر ان اسباب عیش فراهم آوردم گفت طالب را بدانکه
اینکه اموال و دخایر من همه حضرت است گفت مال دنیا هیچ نیاورم الا انکه در شرف و خلاف بحوام که نیوم القیمة مر انشغال
لذد عمده داد در ... برخواست منزل خود آیه فرمود الحارث بعرض گرد در رفته زبان کرد گفت من
مر خدم وطن بکند کن بیس هر پیش خطاب ام شکلم شده صف ... چه خفته از اگفت از غم شدن تو برادرم ابن
برادرم چرا زیرا که اکنون تو را الفقدت ... مند عرض کرد که است آنکس جز اردمنم اکه گفت این که اراده تقدیر
تو دارد که نام تو خبر نکو خواند که خویش عاقله از هم چنان نمای چنان با خویش آید از شکم ان است بسیار دختر
محترم حمزه است پرسید ان من چیست گفت نیست مثل من برادر سفله داده و سپس در خویش با تو در فقه
خویش است خدیجه منظره است گفت زن که من افضل از محمد در شرح عبادت و شباب ندیده ام
که ایشبه کرامات ... داشته باشد او کی از حق جهان مکه مال درجه تحمل کند باعث لم ازمن و هم از تو افضل
مطلق است که کحظه امده من منقد گردم تا که انکه نرسیدم گردم مرا تعجب است تسبب دهند که دیگر
خدیجه حق وا امر بیشتر در رفته فرمود آه اوّلا الحجر است و این زیرا که از ماه نام حاصل است شیخ و شتم
تعارف ... ایشان را کافی قوم تشبیه بر جهالت که تمکوانه زدند بنده حضرت عاصی بود از ان عرض
[illegible]

مطلب دوم که خدیجه را می‌شنوانیم مطلب است با یاری که خدیجه شیفته و دلباخته محمد است فکر ملیکه هم
که گل ... نش گل در اندیشه‌اش چه غنچه کند در کارش همین دم از فیض گل امر حق نتیجه در پیش بود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش بدان ای خویلد کاری بکرد که بنی هاشم را با خود دشمن کرد
بکرور با هم روز تو را بیشتر نمک از اندرزنده ... خویلد چشمش را با دگر دید گفت علاج چیست
زمره علاج الکلت ای عم رخبری بی اتفاق می‌بایست برویم ... رضامندی ثانی خدیجه شو
بان بزرگوار از زوج ثانی در کمال تضرع و فروتنی و تواضع از آن تواضع سر رفعت افراز دست
تکبر خاک اندر انداز دست گفت من رسم همزه با دل افروخته و چشم افروخته میل دیدن جمال
ندیده و کارم ... زیرا که معلوم است جمیع عضاکرده ورقه گفت مرضا می‌گویم
... رحم کنند ... اللهم ... بالملکة ورقه و خویلد
آمدند جمیع بدر سرای حضرت رسیدند صدای بنی هاشم بلند شد خویلد گوش داد شنید که حمزه به حضرت
عرض میکند از بزرگی ... چشم ... فکر مکن ... که اگر او ... ای عم
... آن روز جان ... خویلد ... که عضای حمزه را آمد گفت
ورقه بشنو که حمزه چه میگوید ورقه گفت ... بشنو خویلد از ترس گفت ... بیا برگردیم
... ورقه گفت اکنون ... رفتن است این خانه ... بشنو که هیچ سائلی
محروم نمی‌کند به حلقه بر در ... ام از ... ان ... که ... آمد
هماکه ورقه حلقه در را کوبید رسول خدا ... خویلد است ... حمزه ... دید
پیغمبر صادق ... حمزه ... داخل شد خویلد ... متعارف ... رسم ادب
مرعی داشت گفت نعمتم صباحاً و مساءً ... خویلد حمزه گفت
... و ... خانه اهلیت ... دارد ... و ... وارد آمدن او
منزل ما ... خویلد دید که حمزه قصد ... داده عرض کرد
فدای ... تقصیر ... زیرا که گمان میکردم خدیجه ... و ... نخواهد گفت
اکنون فهمیده‌ام ... است در واقعه ... برادرزاده ... آمده‌ام که عذر بخواهم
العذر عند کرام الناس مقبول ... که ... است ... الله ... از ... که
رفته حکایت ... شده بودم ... عشق ... بودم و ... چشم
... نگشتم ... که چشم ... بی ... هدایت
... جان ... بار ... حکایت ... بدهد ... از روی
... ورقه ... حمزه ...

پس تو دره زده ما ... امید ان نداشتم که از قرابت قریب ... خود را دور کرد
خویلد عرض کرد ... از خطبه ... بمحمد ... ورقه بزبان آمد که مطلب را
بیان ... مطلب این است که برادر ... ذی ... مناسبت
خود ... از آن شکایت ... که ... از جانب ... نگویم
... که ... دلم ... خویلد عرض کرد
... ورقه ... خصوص ... دختر ... هرچه بگوید
... ورقه گفت میخواهم وکالت را در ... سادات ... بنمایند
که ... الفار ... شد ... آمدند ... بزرگان ... قریش ... نفر ... حارث
و ... ابن هشام بن مغیره و ابن ... بن هشام و عثمان بن مالک و ... عبد ...
ابی معیط و امیة بن خلف و صفوان بن امیه و ابوسفیان بن حرب ... حاضر بودند ...
بنی هاشم با ورقه و خویلد ... آوردند ورقه گفت نعمتم صباحاً ... طارق ...
... بسم الله ... ورقه ...
سؤال ... ورقه ... خدیجه ... زنی است ... دات ...
... رسم ... زنان نظیر ندارد ... گرد ... حکایت ... کند
کو ... خوش ... بدان ... رسیده که ... خویش ... بهان
... ورقه ... سعادت
... انفاق ...
ورقه گفت ... که زنی ... صفت ... گفتند ... اولی
... است ... از خطبه‌اش ... ورقه ... بزرگان
عرب بدانید که ... خویلد ... از تزویج دخترش خدیجه وکیل نمود ... شما ... خود
... وکالت ... ورقه ... ورقه مردم را دعوت ...
که ... در منزل خدیجه اجتماع ... خانه ... وارد ... از ...
... ساعت ... آنگاه خدیجه ... سادات ... بزرگان ... را ...
... گفتند ... اللهم ... الکفیل ... ازخدا ... خویلد
... که خدیجه ... خویلد ... سادات عرب بدانید من
برادرم را وکیل نمودم ... ورقه ... مردم بشنوید که برادر

ست به مجبوریت به ترست و درمجموعه اداشت و که لب روضه منفرق شده و درقفه
را خدیجه آمد که کمال فرح و سرور داشت خدیجه دریمود با عم ابا طالب مرا اوردی بیایه بگو بلیم
انجام بپذیرفت امروز در قوم عرب بشارت داد ترا که امروز [illegible] کشت [illegible] و گفید [illegible]
ورد اصبح [illegible] محمد [illegible] حوام [illegible] به [illegible] نور بشارت باد که [illegible] حوام داد
[illegible] علیه و [illegible] خدیجه [illegible] علماء خدیجه [illegible] بالنصف
[illegible] اورد [illegible] بعلو حواهر [illegible] خدیجه [illegible] بر باد صبا
ابنک [illegible] که در محبت [illegible] آورد مطربان [illegible] جامه پاک [illegible] که باد
بحکم آورد [illegible] عشق [illegible] که [illegible] آورد بحر [illegible] گوش [illegible]
بس [illegible] که [illegible] آورد و [illegible] گفت خدیجه با این خبر [illegible] قطع [illegible] که در میان [illegible]
که [illegible] خوبان [illegible] عاشق [illegible] بسیار [illegible] جلال
[illegible] که [illegible] رسید [illegible] حسد [illegible]
بعد از [illegible] پیدا [illegible] که [illegible] آمد خدیجه
غلامان [illegible] را امر فرمود که [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] حال [illegible] که [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] صلاح
کار [illegible] خدیجه [illegible] خواهر [illegible]
کرد [illegible] تسبیح [illegible]
در تقدیس کردند و [illegible] خداوند [illegible] رضوان [illegible] جهان آمد که [illegible]
و تزیین [illegible] خوش [illegible] داراسته [illegible] مصنوف
و غلمان را [illegible] تا [illegible] که [illegible]
در کعبه و بیت المعمور [illegible] خداوند متعال [illegible] کرد [illegible]
غنچه [illegible] جهان [illegible] ولی [illegible]
[illegible] که [illegible] بساط
[illegible] دلها [illegible] در [illegible]
که [illegible] خدیجه [illegible] باد [illegible] دولت [illegible] که [illegible]

که هر کسرا

که هر کسرا [illegible] سادات [illegible] آمدند [illegible]
که هیچ [illegible] که [illegible] بسیار [illegible] هر کس [illegible]
نصب کرده [illegible] خدیجه [illegible] خدا [illegible]
[illegible] عجب [illegible] و نهایت
[illegible] گفت [illegible] سؤال و جواب [illegible] روز [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] نصب کرده [illegible] که [illegible]
[illegible] علماء [illegible] عرش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
خاک [illegible]
[illegible] عباس ابن عبد المطلب [illegible] عبد [illegible] ابا طالب [illegible]
[illegible] الاقدام [illegible] الکلام [illegible]
در کعبه [illegible] آمد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
که [illegible] آمد [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مفتاح [illegible]
تمام [illegible] هر که [illegible] جهان و جان [illegible] تخت [illegible]
که [illegible] جلال [illegible] الله الرحمن [illegible]
[illegible] حسد [illegible]
[illegible] پیش آمد [illegible]
[illegible] المصائب [illegible]
[illegible] حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حمزه

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد از حد بیرون و مدح بر حد از [illegible] عرش کاندر وسا در جلال است کاملان درمانده عقول
زیبا پیرایه عروسی که مشاطگان آرایش و غازه کاری چهره دلگیران ماه سیما چهره رشد عنوان
حور لقا جلوه ظهور درآورد و بمحمد و ثنای مالک الملکی است که سزاوار حمد عرش از
وحدت [illegible] منزه و ذات حمد صفاتش از نسب خویش و پیوند مبرا قل الحمد لله الذی
لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا صلوات بی عدد
و درود بی پایان لایق انجمن آرای بوستان رسالت و حدیقه گلزار نبوت که در باغ
شریعت نهال عقد و نکاح از لطف [illegible] مطاوعت و ثمره متابعت او نشو و نما
یافته و تحیات بی حد و تسلیمات بی عد در خور برگزیده ایست که در کلام ملک علام مخصص
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین مفتخر و سزاوار و بمصداق قرة
لی مع الله حالات با حضرت بی انباز همراز است یا سید الانام درود نامحدود بر جناب تو وارد
زبانهاست [illegible] در صبح و شام نزدیک تو [illegible] وحشتم با [illegible] در دوریت [illegible]
صلوات است و السلام مخصوص جناب مستطاب ولایت مآب امیر [illegible] سیف الله المسلول
[illegible] بقبول [illegible] زوج البتول الذی ردت له الشمس بعد الافول
بمنطوقه و خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا [illegible] مرتبه [illegible]
و مبارک شاه مردان سرور [illegible] میدان [illegible] زهرا [illegible]
شیر [illegible] عالم علم [illegible] علی [illegible] شاه دلدل [illegible] صاحب شمشیر [illegible]
در اقلیم ولایت بود [illegible] شاه شهر علم [illegible] در صلوات الله
و سلامه علیه و علی اولاده المعصومین الذین [illegible] تطهیرا
و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و جاحدیهم و منکری فضائلهم و غاصبی حقوقهم
وارثهم من الآن الی یوم الدین [illegible] حضرت ختمی مآب تشریف منزل [illegible] سلام الله علیها
گردید [illegible] صدر مجلس قرار گرفت و از اطراف [illegible] سائل [illegible]
نشسته [illegible] آغاز صحبت [illegible] آمد [illegible] گفت [illegible] عقل
[illegible] رفت [illegible] گروه سادات [illegible]
و دامادان که [illegible] مالها [illegible] نقدها [illegible] میدادند [illegible]
تکلیف [illegible] که [illegible] روز [illegible]
امیر [illegible] بیان [illegible]

اسم محمد را

اسم محمد را ابر [illegible] علاء جت را [illegible] خدیجه [illegible] علامت [illegible]
بحر [illegible] طرف [illegible] میگردد [illegible] میگردد
[illegible] حدیث از وصف [illegible] که [illegible] میگردد
الی حضرت خدیجه [illegible] روانه [illegible] مجلس آمد [illegible] الشهادة [illegible]
[illegible] عبد مناف [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] قالت [illegible] [illegible] محمد [illegible]
یا قوم [illegible] الزوج [illegible] الذی [illegible]
حاصلش آنکه [illegible] خدیجه [illegible] جواب [illegible] میشوم
اورا [illegible] اظهار رضا [illegible] در حال [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] حادث [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] ابوطالب عرض کرد [illegible]
در [illegible] ابوطالب [illegible] خدیجه [illegible] آورد
عرض کرد یا سید العرب [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
که [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] شنیدی
ابوطالب [illegible]
ان [illegible] هزار [illegible]
در عوض [illegible] خدیجه [illegible] افتاد
[illegible] خود [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] عرب [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] محمد
باشد [illegible] که [illegible] بعید

متوقع باید بود در گرفتن زن مهدیه حیوانات این امر هم پس شد محمد را دانسته عمر او از این شد صد بیمه که
مهریست که تمام قبول نمیکند در این بین آواز شنیدند که منادی چنین ندائی میدهد از جانب
آسمان ان الله قد زوج الطاهرة بالطاهر والصادقة بالصادق از این صدا عوام اهل
دبستان خارج شده در دل و جان شان ظاهر شد آن ربیعه فرا گرفته از این صدا ادم خلیل که بسی واله
شدند و بسی وادم کشیدند یک طائفه بهیمی قامت زنش شد یک سلسله ازین بدن تا کرده
یک ورقه به عشرت در کاشانه نشاندند یک زمره حیرت سرانگشت گزیدند مجمع کوشیده
رسیده به مقصد یکقوم دویدند به مقصد رسیدند چون نظر عافل از این سرود شده است
کاین جامه باندازه هرکس نبریدند الی صد بود آن بار خطبه عقد محمد و خدیجه جاری و گرانی
امروز ملموس که عطر و عنبر بر تمام اهل مجلس نثار کردند که چنان طیب که بدو زدند تا اهل آن مجلس
از خدیجه استشمام میکردند و فیض میرسید این عطر را از کی منتقل بود مسکنت از عطر عقد
این عقد آن چه مجلس طارغ شد هر کس بمنزل خود رفت در آن ساعت خدیجه بی چهار زن از زنان
بر شادی حضرت به ناز آمد در غیبت کردم این وجه چون که را قبول فرماید تعالی
خود هر حمت فرماید که پیر و ببرد و بی خود آید تا بدر عوض مهریه وجه ده رسید جان باقی
از خالت تعجب عباس [illegible] نرد میسع با یعنی چه میخوید میخوردند خویش را که خدیجه از مال
که بعد ز او بود نامه در نهایت عزت رسید خویلد آمد نزد خدیجه گفت دیگر چه شد
دار را یک مهر تو را بمن رسانیده رختر اسم امرات اصلاح زوج خود نموده برای
کعبه که گویند این دختر محمد بن عبدالله ازین کار هیچ خبر نداشت و حیران شده که میرفت
از مطلب اوست میکرد و زبان ملامت میگشود جانب ابوطالب شد تمام رکن دست
آمد با طیع و بدارات شته انه گفت ابوطالب اسم نشده ام که قایم در حق برادرزاده
ماذا یا گفته و عاشق عیشی را گفته اگر بعضی از زبان او ادا و افاده نماینده بیاید
آن را ملامت کرد زیرا که گرفت به مروت از زبان تشانی رد بود که ملامت کرد آنها را
البته باید خدیجه با این وصلت چیز را با هر و تحفه هدایا ارسال باید هر که اینها را پیوست
پس دماغش کاک مالیده شود اگر خواهد هر چه بعد بخشی نگوید مرگ مرا حاش امثال ملکم
و در وقتی جاری شوی را همیشه رسیده مردمان حضور را که پاره از او را اخیف و باطل
بهم پیوسته کند در مجالس و محافل نقل نمایند مردم دانستند که نخوت بای محمد است نیکو کند

دماغش کاک مالیده شود همه تماشا نمایند این مطلب باشد مردم تعجب کرده که این مرد تا کار
انکار شدید داشت اکنون چرا اقرار دارد این کلین چه بوده این صحبت آن
قوم چه بوده این دین چیست ساعتی مدهوش میکند لکن ذمش نمیماند عرض در کار تعجب فرو
رفتند خویلد آمد در کنار حضرت به ناز نشست مردم سرا با گوش شدند که خویلد چه بیان
کند دیدند که با ابوطالب عرض میکند چرا معطلید سبب تأخیر چه چیز است شما رو نمایید
شما اجازه بدهید تا خطبه بخوانید همه از این وقت امر از این شادت هر کس بخطبه
خواندن مشغول شد جناب ابوطالب شروع بخطبه کرد و این خطبه فرمود الحمد لله
الذی جعلنا من زرع ابراهیم و ذریة اسمعیل و جعل لنا بیتاً محجوجاً وحرماً آمناً ثمراتها
والنعم وانزل لنا حرماً و دفنا به تربة و جعلنا فی البلد الحرام تسع عیشا و نعمه
الوفر و فضلنا و حبانا و ساق الینا الرزق من کل فج عمیق و واد سحیق الحمد لله
علی ما اولانا و اتم علینا ما اعطانا و رحمنا و حبانا و فضلنا علی الانام و عصمنا عن الحرام
و امرنا بالمقاربة والوصل لیکثر من النسل و بعد فهذا ابن اخی قریش و مضر ابن
اخینا محمد خاطب کریمتکم الموصوفة فی قلم المعروفة خدیجة الکبری التی شاع
خبرها وحمد خطبها و ابی ما خویلد بن خویلد این جماعت برادرزاده خدیجه را
خواستگاری میکند بدین مهر که خواهد الفاه و رفقا از جانب حضرت عرض کرد
مریم از جانب برادر و برادرزاده ام میگویم که مهر این مخدره چهار صد مثقال طلا
و صد شتر سیاه چشم و سرخ مو و ده حقه یا بیست و بیست حله و دوشتر ابوطالب
فرمود راضی شدم الحمد گفت میدانم ایا تمام راضی شده خویلد عرض کرد آری راضی
شدیم و دختر خود را که خدیجه است برادرزاده شما دادم حمزه برخاست و در این سپاری
داشت بر سر اهل مجلس نثار کرد و هم چنین سایر برادران حمزه این طریقه سلوک
سلوک داشتند ابو جهل بغیض آمد گفت ای آن اهل طایفه نکوحرمان الی ادو لیا نسیم
دانسته بود که خدیجه خودش را این امر اقدام کرده و مهر هر حرف میشود ارسال خدیجه
ارزاه حسد گفت همیشه رسم این بود که مردان از برای زنان مهر گران ببرند
اکنون اینها مهر را از برای مردها ارسال میدارند ابوطالب فرمود این حمق برادرم مردها

بهم پیوسته

پس مردمان ملامت کنند در حق خدیجه که چرا باید اعراض از ملوک و سادات کند
و تکیه بر فقیر یتیم ابو طالب نماید [illegible] الهی عشق [illegible] که با فقیر یتیم گشته
عاشق شود اگر ملامت بکشد در زمرهٔ عاشقان کی ره یابد تا در راه عشق ملامت نکشد
جمال شمع نگردد [illegible] اذیت الیتیم واعتقدت [illegible] خدیجه امر فرمود تا همه کاشانه
بیا و مهمانی [illegible] و حرفها [illegible] از سقف تا سطح بسیار بستند و در آن کاشانه
و در تمامی از عود و عنبر [illegible] خوان [illegible] و طعامهای [illegible] بسیار طلبید بعد از
اکل و شرب خدیجه رو به آن جماعت زنان نشسته ام که شوهران من [illegible]
مرا از شما سؤال می‌کنم هیچیک از شوهران شما در حسن و جمال و بزرگی و [illegible] و اخلاق
مرضیه و اوصاف حمیده نظیر محمد [illegible] که من او را برگزیده ام [illegible]
زنان حال چون گزیده است [illegible] بعد از آن [illegible] که بدو حلو
اگر خورند [illegible] که او را [illegible] عاشق [illegible] در قیمت [illegible]
هیچ کس پیدا نکرده که روی [illegible] شیدا نکرده [illegible] عاشق [illegible]
در ایام [illegible] فلک گردهای بسیار کرده [illegible]
و دید قال [illegible] فیه [illegible] چون گفت
از [illegible] اندیشه [illegible] جان [illegible] الگاه [illegible]
دیدگفت [illegible] تمام [illegible] ازغلام [illegible]
و در آمد در میان [illegible] بآواز بلند ندا در داد که ای [illegible]
شما شاهد باشید که خدیجه عاشق را عاشق [illegible] و جواریش را [illegible]
خمش را [illegible] را [illegible] را با تمام [illegible] بخشید [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] را با خلعت گران بها [illegible]
پیغمبر [illegible] که [illegible] خلعت
برادر [illegible] که باعث [illegible] تو [illegible] الانسان

الدیان [illegible] آمد از مطلع خلعت [illegible] تاج [illegible]
خلعت [illegible] را دو [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] و دیدند و از حسن [illegible]
[illegible] خلعتش [illegible] کرده [illegible] که [illegible] کرده [illegible] ازل [illegible]
[illegible] از نور [illegible] که [illegible] تا قیامت [illegible]
[illegible] نقش [illegible] ایوان [illegible]
پس [illegible] شروع در تجهیز [illegible] لطف [illegible]
[illegible] جمع کرد [illegible] زینت [illegible]
[illegible] از طلا [illegible] ساخت [illegible]
او [illegible] که نقش آفتاب و ماه منقش کرده بود [illegible] از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] از [illegible] و تاج [illegible] حضرت قدوس [illegible]
[illegible] که [illegible] از طلا [illegible] کرده بود [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] تمام [illegible] الوان [illegible]
[illegible] از [illegible] طلا [illegible] در گردن [illegible]
[illegible] از طلا [illegible] عنبر [illegible]
[illegible] از [illegible] در مجلس [illegible] از زبده [illegible]
در وسط خانه آتش [illegible] بسیار [illegible]
از [illegible] خانه [illegible] چنان [illegible] داده که [illegible]
[illegible] صد بار [illegible] هزار
[illegible] چو [illegible] زمان [illegible]
[illegible] در آن خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] خشان [illegible] گردون [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] عرصهٔ [illegible] چمن [illegible]
[illegible] در آن خانه [illegible]
[illegible] بارگاه [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

که حاضر شوند از زنان امروز صف بسته باشند تا مجلس بیاراستند و شمع برافروزند که مجلس عیش حاضر شوند
شمع جمع اسباب عشرت مهیا اصفهان خواهد بود [illegible] سر در پای اقوام ایشان [illegible] که گویا راحت
کنند آهنگ منزل خدیجه نمودند در حالتی که جامه‌ها از قماش مصر و حریر سبز در بر و عمامه‌ها
تمام جواهر [illegible] جهان جلال و پیکر جمال برآمد علامات خدیجه [illegible]
بدست گرفته از خدمتش روانه شدند مرد و زن به تماشا برآمدند تماشای حال عجب
الجلال برآمد چنان [illegible] و چشمها پیش ساطع که چشمها را تا کمر را خیره
میکرد و در روشنائی شموع و مصابیح را تیره می‌نمود چه خوش گفت [illegible]
که جلوه کرد که آفاق پر از نور است که رخ نمود که گیتی تمام رخسار است که لب گشود بدانم
که از حلاوت او بدکه کز نظرم [illegible] است [illegible] آمد بحر دل که جانها به که
سرنهاده چو مجنون بدشت کهسار است حدیث عشق بگو رفت بر زبان کسی که [illegible]
که بر بازار است تمامی اهل مکه مرد و زن معتقد که این همه خلق از بهر محبت جمال
احمد مرسل [illegible] که هر کس گذر [illegible] روشنی انوار است چهره دامن خانه خدیجه رسید در گشت
[illegible] نشست به نیکه خدا [illegible] رفعت در برش [illegible] و [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] تمام [illegible] تعوق می‌جست که [illegible] در دو باره خانه
در روشنائی [illegible] شمع میکردند [illegible] تا آنکه همه
بدانند که در خانه [illegible] کشتن شمع چه حاجت [illegible] رقیبان [illegible] حسن تو گوید
که تو در خانه [illegible] زبان [illegible] که [illegible] رسم عیش قیام نمودند
اعلام حضرت [illegible] از اعلام اول عباس [illegible] کرد الفرد بالمواهب
الی فرد [illegible] الجود الی [illegible] و [illegible] شاهد فی الناس [illegible] و علا
فی الملائک قد تکرم [illegible] این کل الدهر [illegible] مشرق عن غائب
و ظهرت خدیجه بحبیب المواهب [illegible] الذی [illegible] احمد سید الوری
بجز ما [illegible] و [illegible] فعلیه الصلوة ما سار عیش و رکب [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] و حرم [illegible] ساخت داد [illegible] اهل مکه [illegible] که [illegible]
[illegible] و در [illegible] و [illegible] است اما حالی میگویم [illegible] خود دلشادم
بنده عشقم [illegible] جهان آزادم [illegible] خدیجه [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] که [illegible] بیجا [illegible] آفت [illegible]

مژه اراست

مژه ار است که غوغای صف عشاقم طره فتنه که در حلقه طرارانم
رخ برافروخت که در شمع شب تارکنم قد برافروخت که من سرو سیه دارانم
ساقی [illegible] امر بود قدح حال [illegible] بازار محبت دادم تا بدانند که من [illegible] خریدارانم
سر [illegible] کاران [illegible] افکندم حال [illegible] سالار [illegible] تا [illegible]
ای [illegible] روز کارست که خاک قدم یارانم الی [illegible] جلوه اولی [illegible]
[illegible] بطلعت رخ در برش [illegible] از طلعت [illegible] خشنده که [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] قرود [illegible] برگردن [illegible]
از حوادث [illegible] ساخته [illegible] اضحی [illegible]
ولقد [illegible] فیه [illegible] الوری [illegible]
ولقد [illegible] ما مثله [illegible] سائر البلدان [illegible] والمعال [illegible]
ما [illegible] الاطب [illegible] فقط [illegible] خدیجه [illegible] خصصت
للصلوة [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] الاخوان [illegible]
که خدیجه [illegible] از ماه شب چهارده [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] جلوه [illegible] در جلوه [illegible]
[illegible] بنت عبد المطلب
این [illegible] الشوق [illegible] الفؤاد [illegible]
فلیالی [illegible] مشرقات [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] المصطفی عظیم الوداد [illegible] کبیر [illegible]
[illegible] الناس [illegible] والملائک [illegible]
[illegible] [illegible] الایمان [illegible] اهل البلاد
فعلیه الصلوة ما سارت العیس [illegible] البلاد [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] هر جلوه که [illegible] باران [illegible] در پیش [illegible]
جلوه [illegible] باروح [illegible] در آتش اندازم [illegible]
با تو [illegible] عشق [illegible] هر [illegible]
[illegible] با عشق تو [illegible] در خانه [illegible]
در خانه [illegible] تا خانه [illegible]

[illegible]

در جلوه ثالثه جامه اصفر که منقش بود بدر و جواهر و در بر اکلیلی از طلای احمر بر سر او دارد
اکلیل آن جوان یکدانه جوهری همراه دختر عبد المطلب امینه بود اندر خرجین نباد
منبهود و تغنی میکرد حسبک یا ذا الشرف العالی و انت فی عزّ و اقبال حزت
فنون الثناء فصرت عزیزا و مشترفا علی کل عال جانان دست که خدیجه
عرض کند مرده بودم زنده شدم گریه بودم خنده شدم دولت عشق آمد
من پاینده شدم گفت مرا خش کهن از ربا نقد کم گفتم آری میشم
گرد و هم بنده شدم گفت که در جلوه نه رفتم در در جلوه شدم و در طرب
آگنده شدم ... تو شمع شدی قبله این جمع شدی شمع نیم جمع نیم
دود پراگنده شدم گفت که تو کشته نه در خبر اغشته نه پیش رخ
زنده کمیش کشته و افگنده شدم جلوه چهارم منعقد در جامه که بود بت ماری
طلا مذهب بود و مرصع با قسام جواهر منقصه بود با او دختر آن جناب
عبد المطلب اعلوم بود و منهود لا تحت بکثره بنات فی الارض لیس لها الا الفتی ...
الا فیها الفرد من العروس سعادات لطلعتها فسبحان شبهها شمس و لا قمر
کرده بیکو زعروس نقش کاندر صورتش هر که بنگرد نظر عاشق شدی اختیار
زجهان روی شب در مجلس حاضر شدی شمع بی رو از رشک خود را بوسه داده وار
آنچه او در اندر خوبی کرد کار اندی با همه عصمت اراده و شغف میکرد و از غایب آن ذات
در این جلوه خدیجه عرض کرد ای سرو بالای بهی ما زبر هم بنشستم از هر که در عالم بهی ما بر آرام
بنشستم گفت زینک مرگ کرا هر گر نباشد بلبل اری گر گفتی ولی ما بر هم بنشستم ای
شاه هر مجلس آرام جان هر کس از جمیع ستان و از رستی ما بر هم بنشستم جلوه پنجم بود
در لباسهای از حریر سفید ناش از طلا و زینت یافته از نو اخت ... و از آن لباس
و در رو رو ران سر تبر عن محمره ام الحکم بیضا و دختر عبد المطلب بنظر تماشا میکرد
جنت الیه منطقه الاذیال جرت الیه فضا من الاذیال و لعبت بحمره تنظر و ال قریه
زادت علی الصفات والادخال و لقد حت نسید امثله فوق الوری فی سائر الاحلال
جاو شتی در جواب بیضا خدیجه گرچنین گواه در جلوه گاه جان هر ابرشق داده
در روز هر داران مردانه نهاده ام جانی بابر ارش در رو او سپرده ام سر بی ابر ارش
در با راو نهاده ام در وادی محبت داغ چه کار کردم اول برده بودم آخر پا نهادم
جلوه ششم بود در لباسهای که مطرز و مطرز بر بود و جوهر فاطمه بنت اسد والده

زنده
محرم این جلوه نه

ماجده

ماجده حضرت امیر اندر خنده نثار میکرد و قد علوت فمنح فی دون شرف جلی
ارتقیت مراتب راقیا یا سید البطل الطاهر المنعوت فی کتب الرهبان و الاحبار اوصیف یا لها
شب زردی بود وجهی و سرای بات گرم منفعش سرمه ریزند بریاحات از حشن
پا تبارک جمشید کرده ام با سایه نور بر سر خورشید سایات ما اول اطعام تقصار
خدا شدیم زان ما اندر رضا القضا و در رضا شما دیه جلوه هفتم جانان زینب کبری بود
از لباس ز جواهر لالی و در قیمت که دیده بیننده کان را خیره میشد با این طرز خوش
و نوع دلکش خواننده که منمود جای بود و رمح و عرج و منعقد النحوس مع الترح
الراره قد افلت والنجم فیها تنضح محمد الانور فی کل القبائل و تبطع انوار ان
احمد بالخلق کلهم رجح کذلک حوض الکریم و بحرها لها طفح یا حسنها فی صلیها و ان لم
فینا قد نجح و لقد بدا امر ابره نفوریش امر قد وضح ثم الرور لله احمد و بسعد عن الرجح
هذا الامین محمد ما مدا که منح صلوا علیه لتسعدوا فالله عنهم قد صفح خدیجه
در این جلوه افزود که داخل شد با الحمه زینب دید جهان ... از جهان ...
سید المرسلین ساطع و لامع است که همه بینهای اورا مضمحل ساخته و نور رش
رهم شمعها و مصابیح تعرق بید امه خدیجه در غرش ... نور رب
و عجب حسن نور رب را چا ... ان در ان جنین گواه عجب سرو عجب ما عجب یاقوت وجان
عجب حسن عجب عشق عجب عشق عجب جان عجب لطف نگار عجب عجب مرا ز تکا ... دری قو
در ان غمزه چه داری تو زیر لب چه منجوانی زهد بردن تیر غمزه چه عقد کاری ... عنبر
زند حشم بی کسی بعوان خدا ماند زهی حسن خدایا نه چراغ و شمع هر خانه زهی
معشوق جانانه زهی مهد در خش نی که هر روز بیک سیر ام بد جلوه گه حرم
بهر دو مه در دو برم تو در حسن نا ظلم کن فانی دهان عشق نمی خنده دو چشم تو ق
میکوید که حلوا سخت شیرین است حلوا که رباني الی جد خطاب از مصدر
رب الارباب بحر ملائکه رسید که ای ... بدیت ... فرا مید قبضه از مشک
و قبضه از عنبر و قبضه از کافور بگیرد و در کوهها و شعبها و دره ها نثار کن چون
نثار ... کار ... میکرد بسبب ... عالم معطر گردید که اکثر ...
خویش ... میکرد بوی عطر از وجه آن استشمام میکرد و می رسید ایا عطر استعمال کرده

مبلغت نه بلکه از طیب عطر زفاف محمد بن عبد الله است صلعم بعد از خلوت این
سیده زنان مادر رسل عالمیان مقارنت بعمل آورده الله اکبر جهان
تا تماشاء عیش طرب عیان شود زیر و زیر تار و چنگ و رباب
به انعام مراتب زن [illegible] بود بکام اعادیت نوش نیش بدیت
ای خدا القدرت کاملات و بشارات بالغات پیغمبر همت را مصداق آلم
بکردد کما قدرت بر چنین کام روا روا بنمائی و جان عیش بکام من بنمائی
اما بعید انم که [illegible] بیگناه همان پیغمبر باید ناکام از دنیا برود در عوض شهد
عیش جام شهادت بچشد بجای آنکه باغ را مادری بر سر بلدارد و شمشیر مقصد و فتن را
بگشاید بجای آنکه در کف [illegible] بنشیند از اسب عقاب زبان بمقصد [illegible]
حالیا قرار نبرد در عوض آنکه عیاد زنان دیگران با شمع و چراغ و درش را بگیرند
آن همه کرکها بر سر خوار با شمشیر و تیر و نیزه بدنش را پاره پاره کنند
و قبیله زینب [illegible] بدنش را [illegible] الی الامن [illegible]

[illegible]

دل از مره آمد بخیناکی عطا او بطلات [illegible]
کمرت [illegible] شهرزر یک سعد ساعت [illegible]
بر آورده بدیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

این چه عیش است که در جان جهان پیدا است … در همه افلاک از او شور و سرور عجب است
جمع در رقص و زمین بر سر رقص از شوق است … ز است پیچی طرب اندر طرب اندر طرب است
ملک ابلاد و دل آزاد و خلد [illegible] … روح بی رنج روان بی غم و تن بی تعب است
طلعت شاه بکر جلوه در آفاق عنود … کافر کیش همه از وجد شور و شعف است
از ازل تا به ابد آنچه مقدر شد عیش … راست گوئی که از این شور همه عیش طرب است
شب ز انوار مشاعل همه روشن از ذات … روز از دود مجامر همه تاریک شب است
ولی از نایله بی غم بمحافل جانست … تیز از شور و ترب [illegible] حطب است
شمع روشن شب تیره ز تو نی تمثال … در تو مهر [illegible] دل تو لب است
منتهی گشته فلک از طرب [illegible] … جذبه جواد بکر این [illegible] است
زاهد چنگ که [illegible] … تر و باغ اسنک در حمله [illegible] است
شب در این جشن ملک [illegible] … ز آنکه از [illegible] و بسیار نقش [illegible]
خود فراز مه و مهرست [illegible] عالم … کاینچنین جشن املاک [illegible]
این چه نوریست که آفاق دگر [illegible] … عالم پیر جوان گشته و در خنده [illegible]
نور هاشم بود این نور مبارک بادو … جمله سادات جهان [illegible]
سید سرور سادات حرم کا [illegible] … [illegible] امیر عرب است
هاشم نام ابوالعیف مرادر [illegible] … در گرم سید مضیاف مراد ز القب است
منبع جود و کرم معدن احسان عطا … گر فتوت بما کین [illegible] است
بحر حلم و حیا [illegible] … [illegible] که ز رش قصد و کمال [illegible]
تا [illegible] از این [illegible] … که [illegible] آفاق ز رنج و کرب است
در دل ما دل احباب [illegible] از این نور و سرور … [illegible] اعدا [illegible]

سپاس [illegible] را سزاست [illegible] صنع و حلاوتش [illegible]
آرای حسن و خط و خال و جمال از رسته و عروسان عروس [illegible] جمله [illegible]
بجمع و حلات زیور کمال پیراسته و نعت و منقبت جناب عالی نسب [illegible] اوراست
و سرخ روی [illegible] بغازه کاری شفاعت اوست و تکون هر آدم از [illegible] عدم
بطفیل وجود محمود او هرچه هست طفیل هستی او و شعشعه مهر [illegible] عالم [illegible]

گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب　　تا ابد خواستی نبودی آدم عجب

علیه و آله الطیبین الطاهرین من الصلوات ازکاها ومن التحیات انماها مادام الدشان زوج جاد القرآن بدوران حضیضا واوجا لمه الحمد والصلوات خوض از این کلمات محبت آئین و عبارات مودت قرین آنست که چون نور ساطع محمدی و نور لامع احمدی از اصلاب باهره در ارحام مطهره قرار گرفت حتی بعد [illegible] نور او در سر خلافت شد راه از دیافت عارف شیاء نور او دید آدم صافی قوبه آتش قبول از ابصار نور او دید نوح پیغمبر یافت از مهالکات بحر نجات نور او دید آن خلیل جلیل گشت رکنان در دو نار انجا نور او دید دیده داود گشت از آن در صاحت ادا نور او دیده سلیمان دید پیش او حرش و طرز کیا نور او دیده دیده یعقوب دیده اش زین نور او بینا نور او دیده موسی اندر طور طور از فیض نور او شد پیدا نور او دید عیسی مریم زین پیغمبر بادوحی تا آنکه رسید بحکات خطاب المنیر بعمود الدین المکنی بابی القاسم الملقب بهاشم که نور روشن درخشانه بهر وقت داخل مسجد الحرام شد کعبه را روشن میکرد و نور روشن تا سمان بالا میرفت از مادر متولد شد گیسوی دوات چون گیسوی اسمعیل بنیه پوشیده در دو زندگی بسته سرخ گل را نهفته در در مرجان تنک کرده انگلین سوسن زرد باده گشته تنگ خوشه ضمیران را زشاخ مرد نهفته بگذشته تا تمامی بجهد جعد رسیده حیث جود و سخاوتش عالم را فرو گرفت هرکه به نزدش می آمد گرامی می داشت عریان را کسوت بخشیدی گرسنه را طعام خورانیدی برهنه را زنگاه رهانیدی قرض مدیون ادا نمودی هرکس هستی بدید هیشه مبادات داشتی هرگز در خانه اش بر روی جادر و دارد بسته نشدی تابع نوبت

کمر صدر

این صدر فلک قدر که از مطبخ جودش　　افلاک قدر دو زند صد و صد هزار و انی
خورشید جاه هنر چه کار چه اضاغ　　روزی خورد خوانش چه اعلی چه ادانی
از لطف هنر دل رقاد تو زاید　　دریا کرم از کف فیاض تو بانی
از فخر در ایوان که صدر نشستیر　　در تیغ ممدان دعا فتنه نشانی
عمارت بنه خلقی و مجید رسمان　　نقش دیر خصمی بنشور امانی
از شوق بلیح ز حرمام زرقان　　مغز سرم از غلغله حوش کمانی

بادشاه عیش مستقیم شد علیه که کعبه و سقایت حاج و حجابت خانه با ورسیده علم نزار دو جهان بهمعیت در بر این ابراهیم و علامت شب و انگشتری نوح میراث ودیعه ور موسم حج خطبها لذ و یست زینب میداد ملتزم از آب زمزم طعمه و شربه بمنی و عرفات نقد میداد و حاجیان را ضیافت مینمود الاتفاق سالی در مکه قحط اتفاق افتاد که گدایان نقش نان ندیدی مکرر در قرص مهتاب یا در سفره عیسا لیکن در حساب اگر سدرت مجرای نقد ابدی نرد برسر هر قطره خونش هزار خبر کویدی و استخوان لعبش کعب الغزال بمرد ندی معاذالله خان قحط که کس را اگر برگ حدیث نان لذت ز شوق تا همان تا روز محشر دمادم در دهانش آب گشتی دران سال حاجات هاشم بر آنجه ذیرت شام و رفتار بمعروض بیع دراورد و جنس سود وف حجاج و فقرا نمود تمیکه قوت بک شب از زائر حق و عیالش نگاه نداشت زیادی طعامش را در قلل جبال بهادی از زائر مرغان و وحوشان خدا انعام داشت و دش کان در بازار هم بانگ زدی همی خود گفتا که یا بیابان از آن بارید کو هر تا فنون ما اگه لحظه گشید مرجان تا ز دو چین رحیمین چه تو گفت از حسین که اگر دست شکستی نان از زائر میان القبس باشم شد و چیزی گفت

مطرود

مضر و جز عشایر عرب در مدح آن منبع جود و کرم اداب کانت قریش
بیضة فتفلقت فالمح خالصه لعبد مناف الرائشین ولیس
یوجد رائش والقائلون هلم للاضیاف عمرو العلا هشم الثرید
لقومه ورجال مکة مسنتون عجاف مضمون ابیات این است
که قریش جمعی بودند که منتشر و متفرق شدند پس نامید که محض صریح قبیله
عبد مناف است که اصلاح رسانندگان رئش و طعام مهمانان کردند خصوصی
عمرو العلا که می شکست نان از برای قوم خویش در حالتیکه مردم مکه در قحط بودند
باین سبب آوازه کرمش باطراف جهان دوید و صیت همتش تمام
عالم رسید نجاشی پادشاه حبشه و قیصر سلطان روم و سایر شهریاران و بزرگان
اطراف بجوانب هدیه‌ها فرستادند نامه‌ها نوشته استدعا نمودند که هر یک
ایشان را خطبه نماید قبول نفرمود نور از رنگ رخ این زایران در روم آمده بود
بنی نشئی تاج و دار اتاج دهر قبل سا دختری از نجبای قریش زفاف او
فرزندان دیگر داشت بهر اسد و نضله و عمرو و صیفی که ذکر رفته‌اند
صعصعه و حلده در قبیله شعثا که اناث بودند با ایشان نور مبین از جبین
آن بزرگوار منتقل نشد از این سبب بنام آنکه نبود البته با نور که دارد و زیرا
تحمل آن نور نتوانست کرد فلما نکح للمطلب جعل دکاد خبر پسر صعصعه
نور او دید مانند موسی عمران گشت واله در آن شب بلند گفت یا رب مرا تیغ به
گفت دادم نور را بدو هما رسی شی اطراف کعبه بود بتضرع و ابتهال
از خداوند متعال سؤال کرد که فرزندی عطا فرماید صاحب آن نور باشد
در آن حال خوابش ربود در عالم خواب آواز هاتف شنید که ای هاشم
بر تو باد سلمی دختر عمرو که او طاهره و مطهره و پاک دامن است از معاصی
و ملاهی و مناهی حضرت اله مهر آن بده و او را خواستگاری کن که مانند
او کسی نیافت دارد او فرزندی خواهد آمد که صاحب حجت هما ... و علمت
ایجاد کاف و نون باشد هاشم هراسان از خواب برخاست و به جانب عرب

در خواب

در خواب مشاهده نموده بود بخواب دیده بود که همراه شاهی از صید حرم شده
بیدار شد و دل کار خود نمود راه ورش مطلب دید اتماش را طلبید خوابش را نقل نمود
مطلب عرض کرد که برادرم زنی که نام ... از قبیله بنی نجارات مشهوره و معروف
نماید بعفت و کمال و حسن و طراوت و جمال است چون حمد خاطرش بالطبع
گرده آدم زاد او را دید بیشتر شطان است چنان خراسی که خوارزی ها جمع حجت
همراه او سعادت جاودان هاجر که گرمیش که حمد شماره گردد ستاره را
اورده کیاجان حمد چنان دهنش که حور جنت تاک بدار در شمتش علمان
جفت زلیخا گواهش که زلیخا گشت بیمار زهر از زنخ کنعان آسیه ملکه‌اش
بپایه عصمت مریم منتهی اندیش بپای داماد ان کجا گوان حد احمت و علم
بود اگر این زن زیب بزرگان عصمت او مادر او وصف نگو زهی عفت او
ما عدای جمع خوبان تا که منعقد نگاه عکس روش عکسش یابد در آب و
آینه نهان است تربیت لطیفه در نه عاشقش کرد جمع و حوال نطفه زیدان
و له تواز ایشان در شرافت حسب و نسب اتصاح جمیع باد شاهان ازو در صحبت نورا
و لهرا هیبش و جرات همه جوانان علامند سروران زور و زور بود این قوماک قد مند
شهر بر اندر طبیعت سوخته آتش عشق خلق اندر نهبت عرقه دریای غم مند
از جا که دراین امر عازم حجت و رای روم خواستگار ربایم هاشم زمرود
حاجت بر آورده مرتبه بکر بعبر حجابش مرخود جبال تجارت شام و ارم
میروم در عرض راه خطبه اش می نمایم تتبه اسباب سفر کرده متوجه مدینه
طیبه شد چهره اهل مدینه شدند از حال هاشم در تمام خبرها بر تو
افکند اهل مدینه مبادرت کرده پرسیدند تا چه کسی بر شکه از انها نیکو بر ... بود
حضرت صاحب این نور لامع که شعاع خورشید جمالش جهانی را روشن
کرده مطلب گفت مائیم اهل خانه خدا و ساکنان حرم حق تعالی مائیم فرزندان
لوی بن غالب و این برادر هاشم بن عبد مناف است از برای خواستگاری

بسوی شما آمده ایم شما خود میدانید که سلاطین تمامی از ازدواج زادهٔ ... شدند اما گرد هاله
عزت بمهر دختری از شما که سلمی نام است بکرده عمرو پدر سلمی سخت گر گفت شما همه ارباب
عزت و شرف و سیادت و جود و کرم و حرمت اند از آنکه که بخطبه ... آمده اید دختر ... است
دیروز که گذشته با زنان ... قینقاع رفته از در این جامی امینه منزل غایب ما خواهید بود
اکنون آن بازار میروید تماشا کنید و لیکن بهتر است امروز را بما ... و قدم بچشم ما گذارید
... هزار جام ... مبارک ... اگر ... گردد ... الفاه
... ستم ... سخن ... گفتن ... کرد ... حسن ...
... ... شام ... و تاریک ... روشن ...
نزول اجلال فرمودند عمرو بهایت عزت را ... آورد ... تماشا ... چند تمام
این هم نیز تماشای جمال هاشم ... علما ... تماشای آن نور ... آن از
که در تورات خوانده بودند مثل ... شده در صدد ... آمدند و ...
... بیان نمودند که ... هاشم را ... دادند ... و ...
از خط ... ... الله ... ...
جناب هاشم ... ... شده خود ... ... شد ...
در ... علم ... هاشم ... میان ... ... ستاره گان
باشند ... ... بازار ...
قینقاع شده ... سلمی ... قوم ... بود ... روانه شده ...
نزدیک بازار رسیده ... ... گشته ... حیران جمال گردیدند
و از طرف ... هاشم دو دیده ... ... بازار آید ...
... خلق ... سلمی ... ایستاده چشم دوخته به هاشم ... هاشم گردید
که خدایا کیست این ماه ... ...
با ... ... گفت که ... ...
... ... نظر ... ...
... ... حیف ... ... پدر سلمی
آمد گفت ای دختر ... ... دارم ... دارم ... ... گفت ای سلمی
این آفتاب اوج عزت و ماه برج کرامت که ... ... آمده
سلمی از کثرت حیا سر در پیش انداخت سخن نگفت هاشم در ... ... حجله ...
سر عر

سر عزیمت ... ... دادند حجره ... قرار
گرفت ... ... بعد از اطلاع ... حقیقت ... ...
... گردید پس شیطان بصورت مرد پیری ... نزد سلمی آمد گفت ...
هاشم ... ... خواهی آمده ... ... حسن و جمال ... ... دارد
که ... ... بسیار کم ... ... زنان ... بسیار ... ...
نگاه ... زنان ... طلاق گفته ... بسیار ... و جمال ... ...
سلمی گفت ... ...
شیطان ... بصورت ... دیگر ... هاشم آمد ... ... گفت ... ...
بصورت ... ... هاشم آمد ... ... سلمی ...
... ...
که عزت و کرامت ... ... سلمی گفت ... ...
زنان و طلاق ... ...
گفت ... ...
... شیطان ... ... هاشم ... ... سلمی هاشم را ... ...
... ... عشق آمد ... ...
... ... دل رفت ... عشق ... ... هاشم ... ...
... ...
... آمد ... هاشم ... ... سلمی ... ... حجره ...
مطلق ... ...
... ... هاشم ... ... هاشم ... ...
... ... هاشم ... ...
... ...
سلمی در جواب گفت ... ...
و اجابت ... دعوت ... ...
این ... ...

صد باقر سیاه چشم سرخ مو از شام و بنیم ابلیس که از حضار مجلس بود از کنار
آمد نزد عمرو گفت مهر دختر تو بیش از اینها است عمرو گفت از برای او ازان
قدر دختر ما نزد شما همین قدر بود مطلب گفت که عمرو ازو غیر داده جامه سفید مطرز زر
جام عراقی پر از زر انداخت باز ابلیس اشاره کرد بازرگان گفت الحق تقصیر از در حق ما
مطلب و برد هزار مثقال طلا هم رسیدیم باز سلطان عمرو را امر کرد زیاده عمر گفت
باز سلطان اشاره کرد پیشتر که عمر گفت الحق اگر سید هاشم شاد نسکردد دختر است
که نجانه شامی [illegible] ده او قدم درنک هیچ قدم هم کها نور علاوه کرده هم در عهد خز
ایا را امر شدید با سلطان خواست دیگر کند عمر پدر سلمی گفت دایی زرق پسر جعفر
در پیشتر که مراد از مجلس حالت داد از اطراف مجلس برخاستند و گمشو گم شدند
ان مسطور داد در نگاه رد و را از مجلس راندند یهودان ما ه وجا دو بر آمدند زرگ
جماعت یهود با عمر پدر سلمی گفت که ای مرد حکیم تر هاشم و عراق است و از اندیشه
او بیرون رفتن با امر فرزند دختر از دادی نفرین بر یهود که از بلاد ما خانه
پس چهار صد نفر از یهود که حاضر بودند شمشیرها کشیدند و در برابر شان ایستادند جمله
نفر از سادات حرم رد و مار را دو در پوشیده خود و ما عبادر بر سر ما کذاردند دست شمشیر
بر رند مطلب بر کرده یهود حمله کرد هاشم سلطان حمله در شنیده ابلیس فرار کرد هاشم
با ور سیاه در ارک رفت زمین کرسید خواست آید از آنکه ناکاه نور حضرت محمد
به برادر تابید نوره از و ما نند باد از پشت هاشم بیرون رفت هاشم بر کشت نکاه
کرد که مطلب بزرگ یهود را چنان شمشیر زد که بدو نیم شد انعام مشغاز نود از یهود
کشتند پدر سلمی پیش آمد التماس از که شادی ما را بدل با بدوه نساز دست
از ایشان بر دارید کو اهش پدر سلمی از جنگ دست بر داشتند عمرو نیز دختر خود آمد
گفت سلمی نعمت هاشم را نجات او از کرم التماس میکرد هر آینه یک نفر از یهودان
را زنده نمی کذارد کی سلمی در جواب گفت بارک الله از چشم او که با دیدم
چشم پر شم از نرگس فکرت دانم و خلق مرحبا ار دو بندش که نوازند کشته
با هزاران حمد ان مشکین کلاه انتقش در شمر قبله هر کس را با بد اجتهاد
و اندرین معنی نباید خلق را تقلید دل هر نبود هم حمد ها تا با فتح کها بود بر او قبله
اهل دل است و سجده گاه مردوان هاشم است الحرکه رو آورد بمحراب ابروی شکفت که قوم نا شد

[illegible]

پس عمرو آمد که ای بزرگان حرم دختر مدینه قدم نهاده است هیچ چیز توقع ندارم طلب کرده
انچه گفته ام زیاد تر میدهیم انگاه زر خرج شد با یکدیگر مصافحه کردند اظهار سرور نمودند

نه تنها زعرب زبان خندان
زمین گردید خرم همچو گلستان

بساط خرمشیها افکند گردون
خبر شد از قضای کرده مامون

که هاشم شد تحت خسروانی
بود وقت سرور شادمانی

هلال از زرد ان در عرصه باغ
گلستان شد همه کرده همه باغ

پدید آمد شقایق در صحاری
ز شاخ گرد بار ابر بهاری

چو افغانی عجب در سطح گردون
اراه مژده با فسر دیم چون

رسد انوار در عالم نمایند
با مشعل هر پیدا بود چو ر شید

عجب جشنی نمود کرد عشاق شد
مسرت در زمین و آسمان شد

مشرف بسادات انار خطبه از عمامه زرد بار بر سر بسته در نشیم نه اخضر منبر از بهر دود از
بیان کلمة البیان حمد و ثنا خداوند عالمیان گفت نسیم از شعف شمشیر بازی میکرد
و از صولت شمشیر هاشم فیه اربع شد تقی خوانده شمس طلق نور بدست گرفته زر
برش می فشاند زهره خنیاگر که حسرت غنا برک نو اکرده کلاه شد در عطر
میکردانید عطارد دفتر نظم و نثر بدست جشن زده سید هاشم وجد افتاب زر بر نمود
طلا بعوه مزین می شد باد تخت سلیمان را که ان سلیمان تخت گاه جلال
بر دوش می بست آب آب شیر در بار کی نمود خاک از معدنش سر فخر بر
فلک می کشید هوا از عنبر انفاس در طراوت با نسیم جنت شبها بود شاهدان
ولدان مخلدون از شراب لا فیها غول ولا هم عنها ینزفون ولا هم منزفون جام بر
سر شار مستانه بر سر کشیده حور العین کامثال اللؤلؤ المکنون در جلوه
با کواب و اباریق مست شراب طهور منکر دیدند و بنواختند می نوش و جهان نخش
که از زلف کمند است سرگردان بد خواه آفتاب رسالت کل حمد در فلک بکیسو از نسیج
عدل است خوش باش که دشمن بیرون راه منزل ال صحب پدر سلمی از بسیار دیگر
عزیز شما در سر ما هاشم و بار دوش نثار کردند و بها نمود طعام کرد و لیمه داد
مردم را در بهای فاتحه زفاف ال دره عرفان با ال زره صدف است
و عفاف مستغرق شد رشته هزار از لطف رب لطیف و در رحم طاهره سلمی شکفته
نور جمال محمدی در رحم سلمی ساطع و لامع شد انگاه از بازار رشیق مع عبیده آمدند

حضرت شاه چند روزی در مدینه ماند و در روز دلگیر ماند و آهنگ سفر شام نمود سلیم الحمید
سعادتش گفته و جمعی را که همراه بودند امان کرد و درین وقت بسیعه وداع کرد با سلیم روانه
شام شد چون بمقصد رسید منتظر خود را و در حجت امنیه مناسب فرمود گفته و بعد از آنکه
سلیم قصد کرد حرکت بمدینه مراجعت نمود و در اعارضه پیش آمد و از رفقا وا ماند چون روز
دیگر و قتش سنگین شد پس سلطان و دلارمان خود را وفرمود در خفا آثار مرگ مشاهده کرد
سلام مراد در مدینه سلیم رسانیده و امر وصیت نامه سلیم رسانیده و باو بدهید او کو اند
گشت و قصه شوق و درد فراق چیا کے بے تو کیان آمدم ز غم کے مساکرد گفته
از شوق باد و دیدهٔ خونین ایا مسافر دل سفر کرده ہلاک از غم ماندم رفیق بے نام گردد ار
ایا تاثر محبت بر مجازی کے گر در منزل سلیم رسی ای باد صبا چشم دارم که سلام برسانی منزلش
با دب نامه ک نماید کی از آن زلف سیاه حالی این غم ز درایت بیم بر سرش و مبتلای
با تمام رسید و نمود که ابا نیاید مرا چه خواهید نظر بسوی آسمان کرد که از سلطان رود کار
با مرید از آن کی آن زر بیکه مراحلش بود این سخن گفت بعد از آن کمال کرد کباب
ز تعصب و تعفن گفته در از افر شام و فتنش گفته چه چون بمدینه رسید و نامه رود او اما نماند شاه
و اما شاه چند کردند زن و مرد از خاکها را ماندند سلیم دیدن و وقتیکه آتش گرم بنا
چاک شوند تزلزل در ارکان مدینه افتاد و در آن زمان که امهات از نوش شاه
مراجعت کردند و اراده مدینه شده بنزدیک آمد خدا داغ اتمام کلام

[illegible]

از شهر مصطفی باز بدنبال سر گرد شد با مهد تر از ره دور جوانی بس آن
ابو سعید جلدی شهرزاده که جمع اسلام ظهور فرمود در ایات نصرت آیات چراغ کاینات
با اصحاب منقبت با طالع فیروز و مطلع از غزوه سعادت کیش مراجعت کرد و در آن
شد به زمین بی آب و علف بیابانی که از تشنگی بتنگی و کثرت گرما تشنگی در آنجا
عبور نمودند و منزل در بیابان هولناکی که از حرارت شدید بیابان جان کمی الان و صد کس
عول بیابان کرش بر سید از حدت حرارت گرما امر مسلمانان عظیم شد و طاقت
طاق گردید آن ظل رحمت ترحم پیغمبرانی که بسایه بی سایه گستر فرق از بنان الهی
که سایه بدهد همه آنها و تعفن گرم تر از سرمای میان او سایه حق آن
بود ظاهر که سایه دگر سایه بگفته زبانی ابایت معروف با حوال این زمین
در آن جا عمران مرد بطریق قدر سانی که این زمین آورد از قرق رفتند
صحرا بیت نجات منزل که بیابانی بیجهت و چون فکر رود و لیل از راه
و ضعیف بود ... هیچ نشان سا حیش منزل آن بیابان معمور نشان از حرج
شیطان از شدت امر داعیه و ... از روی چشم مسلمانان شام گفته شده
کلش صمیم قدر جمعی از روی بیابان جلادت از هبوب صرصر اجرا افسرده که گرفت
در گل خندان در آن کلاهی بیان که چمن گشت صبح شگفته بود عهد که بدر رفت الوداع
همه و عموم که اخرقیض تاثیر آن بی چون آورده در وسط روز گرما شد و ... که زمین
از حرارت سیاه گشت و اهرا خلقش آفتاب در دل کان که لا لکمر و اندرون جوهر
در سنگ میان بیابان تاثیر قوت گرما چون موم نرم گردد آب در دهان نمک جواهر
عالم و مرد کرامت از تا نشان آب رهد وضو و نیت او که درهم امیر معروض داشت
با رسول الله در این بیابان چه حکمت که از اثر دولت العلم گرفته از چشمه سلسبیل الخ جوار از
و از کوثر و تسنیم در آن بیابان بفتراید قوت صاف از عین تیر هیز از در فروز لطف
کوثر چشمه این فیض از شاه بود که که از رسول راه بود که احمد رسول خدا در ...
زیرا که جا ساخت معمور از عمارت متمرد زمین زلزل که کنید در آن جا کوثر
که آنکه هلاک شکند او شکر باز آن شد با ایمان الله که از آب تاب
شده و به تب و تاب افتادند سرچشمه آب که گردند که از آنکه با ... نشانه از سید

[illegible]

گردند که از چشمه آفتاب مهر شاه شفیع عالم با ایمن آمده و از انوار لشکرش درخشد
سعد بن ... اندیشه از عکس چشم از زنده کانی فروغ خسرو رهان بن فارس آمد ...
والله اکبر از عده و عددش شد چار الطایفه جان فرو خشد چه بسیار از کله کشتگان در اطراف
آنجا پراکنده شده اصحاب از شنیدن این جواب بوقار حیرت فرو رفته در بحر تعجب
مستغرق گشته جواب دادند که ... و چشمه حیوان را فراموش کردند زبان حال جبرئیل الامین
در آن احوال چنین بود اگر کسی چاره بیچارگان لطف تو [illegible] از فرو ماندگان مرحمت
کعبه حاجات [illegible] جمله مناجات [illegible] نگهدار [illegible] دیگر بار [illegible]
تاج رسالت زیب و داده تک جلالت زیب داده از شفیع رسالت خویش در [illegible]
[illegible] مقامات [illegible] لطف در اندازه [illegible] جام [illegible]
ای تو عالم همه [illegible] بر دل [illegible] رحمت و لطف [illegible]
پیش تو [illegible] چاره ساز [illegible] طیبه [illegible]
[illegible] در آن وقت [illegible] که خبر از آنگاه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] و قدرت [illegible]
[illegible] امر خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عهد [illegible] نقش [illegible]
[illegible] ابی الحسن [illegible]
[illegible] انصار و قیس بن سعد بن عباده
و سعد بن معاذ و عباده بن [illegible] ثابت بن قیس و عمرو بن [illegible]
[illegible] تکبیر و تهلیل و صلوات [illegible]
[illegible] الله [illegible]
از [illegible] خوف [illegible]
از [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] الاماجی ابو حنیفه [illegible]

[illegible] سلالة المعالی والکرم
ارسل محمد [illegible] الله [illegible]
[illegible] ذات العلم
والیا الرحیم [illegible]
المصطفی [illegible] مصباح الظلم
[illegible] عبادة الصنم

ما [illegible] خداوند عالم [illegible] حرم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
ذات العلم [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

امان ای نوازنده ازل هست بر تند درشان تو کعبه اول و اوا جد
اماکی تو سابق بوده ذات تو ای شد در خطفه و گهواره دربدری زدم از در
در جنگ رستم نوشته عمر او بنگر گر بوجد اسرار تو زجب و عنز
کندی تو زسر همه قدرت در جبر آن صف شکن بدر و حنین فتح و جبر
یا علی خیبر جبر آورده که باید برو بر سر چاه ... یا علی ای ... بر و بد باز تو شنشه
رایت را بکفرت داده ... بعضی ... حضرت و تنها مبارک ... بدعا ... حیدر کفار
هم مدت ... با یک جهان ... و یک عالم لشکر عازم ... با ... اله راه ... ترف
بگاه ... قرائت میکردیم ناگاه ... آواز ... و ... الله اگر قدحا ... در ...
الباطن ... الباطل ... زهره ... و ... دیگران ... قسم خالق ... حیدر بدر ... نام
که ... حیدرست امام امام اوست ... خداوند ... که ... امام ...
امام اوست که قائم ... حق ... عادت ارد ... دوام امام اوست
که ... کتاب ... زبان ... سبع ... امام اوست
که بخشید سر ... مصاف بدان امید که ... امام اوست
که ... ظفر ... نه انکه ... نه ... و دوام امام اوست که ...
... کرد ... نه انکه ... حیله و حمله ... امام اوست که ...
جهان علام ... نه انکه ... علام عمر ... در چاه ...
دریا ... عفریت که ... زیاده ... قدرا
ساعت ... انشده که ... کرده ... و ...
ما ... زیرا که ... و ... ازل ... حضرت
در جواب ... زبان ... بلت
انا امیرالمؤمنین انا لسان الصادقین انا وزیر المصطفی انا ... الیه
انا ید الله انا علی ... انا ... الله انا ... ساحب ... کننده
و دریا ... کننده ... مظهر ... مظهر العجائب ...
امیر ... ازل و در عالم ... عضو ...
... امیر ... ازل ... حیدر
امیرالمؤمنین ... که ... نام ...
... دیگران ... جنگ ...

عمرو ... ذات ... آدم ... عالم ... کلش
چه عفریت ... شنیده ... امام حضرت ... عمرو ... اعفار
از غلاف برآورد ... ید الله ... نیمه ... که دو نیم او را
انداخت روح ... را بجهنم روانه ساخت حیدر صفدر لشکر شکن صفدر
الحمد ... لشکر ... صبح ... رنگ قمر ... صمصام او
شعله ... گاه ... سنان گاه گرز گران ... حاقان ... قطره
حضرت ... عمرو ... بازو ... افکنش ... عفریت ... خنجر
بر ... ان ... قلعه ... خنده زنان خنجر ... دراز
هر که ... بازوی او سطوت
رستم ... پنجه شیر افکنش ... غضنفر ... قبه ... اسمان
الحمد ... نقش ... هیکل ...
... عرش ... صبح ... در افق ...
... حضرت ... پیاده ...
... چشم ... بعد ... آن حضرت ... حفظ
ناگاه عفریت دیگر از میان چاه برآمد ... او را ... اژدها ... او را دیدن
امیرالمؤمنین ... و ... حالت ... علی ... علی
... الله ... عمرو ... موسی ... در ...
... ناریم ... بگلستان ... عصا ... آتش ...
عمرو که بیرون آمد ... قلعه ... رسید ...
... عظمی ... بطرف ... ناشیده
صد ... عجب ... چنان ... که ... خبر ...
... خواستم ... حضرت ... امیر ...
و شیاطین ... باخلاف ... آمده ... مرده ...
... ربانیه ... حاشیه ...

الی هلا تنتصران عزمت علیکم ربنا المسلط بایه والطور الی انه الی ما لم ترفع
عزمت علیکم ربنا باسم اعظم و به قضیب الله دینه عمرو بن قیس را کرده ام که حضرت تمام
نشده که شمشیرها در دست رود و ما تمام از حضرت پیش افتاده در حال خوف
مشغول بودیم شده روانه شدیم تا به لب چاه رسیدیم حضرت دلو طلبید که به چاه انداخت
چون به قعر رسید ریسمانش را قطع کردند از چاه بیرون انداختند امام به غضب آمد
دو مرد کیست دلو را بیرون انداخت مبارزت کند کسی را ادبی گوید عوض آمده مکلف
جا به لب بهام مانع بالمرت نقر و عا معتر روحی الدار غضنفر بهیبه عام
شورش تمام شد که حضرت حمله فرمود به یک ضربت کلاک ... کشی انداخت
امام دلو را گرفت و دهانه دلو کرد انا علی اشرح لبطین اضرب هامات العدی بسیف
ان تقطع الدلو الذی انا انا اضربکم ضربا بلا خفیف پس عونی از چاه در حجره
انشاد کرد یا صاحب القول الکذوب الدقطع ما لک فی مرشاه قطع
اخص من ترید الا تصدع وزل عن هذا المکان الذی نطع من قبل ان تقوم تقاطع
یا کلا الطیر و حوش لیقع امام در زد و امر کلاه ازو بود یا صاحب الشر اللعین الغادر
تورق تری حتی عدا یا واحب ان کنت لا تتوقی عند اللقا انا علی ما زال الکافر
لان رجع الدلو الی جانبنا انزل الیکم العقار الضارب پس دلو را به چاه افکند
چون به ... رسید ... رید ... از چاه بیرون انداختند حضرت فرمود بر کنار
ارشاد امیر که آگاه ... را بد احدی جواب نداد مرتبه سیم حضرت دلو را به چاه
انداخت عونی زیاد دو که یا صاحب الدلو الدوسی ... و ارحل الله کرم عدوانی
ان انت ادیب وارک انا ... فی البلاد اوان چون این کلمات را شنید
حضرت عوق غضب ... روحش ... که سر بر ... بیرون آورد
زیرا که با لفظ عظیم پیوسته دارد ... از بیم ... صدمت و دو سلاک ... حضرت
خبر در عوق ... ا ضرره چه شاخ ... حضرت کرد خواند کونی حامله
از بیم ... چنین با جوش آمده از نشیم حضرت آن وار ... آورد ابا ...
مرا از وره دامن ... در چاه ... جنک ... ریاح نکرت ... صعود احاک

مرابکاه

مرا بکاه درود دهید عمرو را ... عروس کسی ... بلادی ... را به چاه بسیار عمیق است تا که می رسید
تا چه برسد و حال آنکه از بیرون چاهیم پس چگونه خواهد بود اگر شما به میان چاه برید
احاطه شما به شما شرار شمشیرها ... که در افکنند فرمود کی ... صلی الله علیه و آله فرود
فرستید برای عمرو گوید چه قسم ... دانستم اگر ... خبر ... میان چاه می افکند قیس
گوید ریسمان بکمر بست ... و ... به چاه بیاندیم تا که ریسمان قطع ... فریاد کرد ... نابه
شد ... کردیم ... از ... ترسید به عرش ... قیس کاکل
دو قرن که چنین ... زبان ... از ... به یک ... صیاح ... عظیم شد
شمشیرها چه ... طاقت ... فریاد کردم یا ابا الحسن
جواب ... شد ... دست ... زمان ... تا ... ماند
تا ... رحمت کردم ناگاه صدا ... شنیدم که ... حضرت
... حمزه سید الشهدا
... امان ... حضرت ...
امان شنیدم ... که زمان ... و عهد
و میثاق ... گرفته ... عمرو گوید ... حضرت چون شد
... قطع ... ناگاه ... آمد
اما به ... که ... افتادیم ... خبر ... ما نیز ...
حضرت می آید ... فریاد ... چاه ... شد از ... عهد
حوالی ... آمد ... و الله ... ما خوردیم ... التقدم ...
اند ... گریه ... سال ... حضرت سلام ...
این ... جهت ... خواهد گفت او عمرو ...
او را ظفر داده ام ... بار ... و شاره ام کار که از اینها ... تمام
اینها ... خواسته ام ... قیامت ... ماند
... از حضرت ... چاه آمد ... ناگاه صدا ... بلند
... را دیدیم ... ریسمان ... از چاه ... بیرون
دیدیم ... در بیرون چاه ... او را
میان ... که ... روز ... ماه مبارک ...

رسول خدا در نبرد [illegible] خبر میدهد از واقعه [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] بلاغت [illegible] الحمد [illegible]
[illegible]
[illegible] گشته [illegible] فقره [illegible] صادق
[illegible] از صدق [illegible]
آب [illegible] میان [illegible] ایراب کرده [illegible]
[illegible] رجعت میکردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

عمر حسان اخبار چنین اختیار کرده اند در روایت [illegible] ابو عبدالله از ابن عباس
که جمیع روایات جماعه [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
کلمه رجعت کرده مطلق [illegible] مجموعا [illegible] نزول [illegible]
جمیع از اعراب بعرض [illegible] رسانیدند که در این [illegible]
[illegible] از [illegible] المذهب [illegible]
و عظیم [illegible] که [illegible]
[illegible] عرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اول وقت نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صبح [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]

برادر سرم شده است با عمو از خاکستر دود و آه است هر قدر رنگ شده
ملاحظه کرده دود [illegible] بلند و دلیران بسمت آسمان میرود مملو از [illegible]
حسرت و اکثر سرگردان شده دودی که بدیده دانش کشیده کس تا حشر
جشنهاش عالم بدین [illegible] نا بر قضا [illegible] اگر گشت منبسط هرگز ندیده دیده
کس روز [illegible] در آن حال که هر چند سیاه منظر ایشان جلوه [illegible] هر لحظه
[illegible] هزار هزار [illegible] برادرش در او بود و امانت گذارده شده بود
گاهی بر دوش میگشت گاهی بر شکم حرکت میکرد گاهی خود را جمع میکرد همیشه
دو زخم [illegible] ساختن [illegible] و فرش جهنم که [illegible] شعری
روی [illegible] میکنید به مرتبه حمله [illegible] کرد [illegible] چون [illegible] که [illegible]
مادر [illegible] آتش را مشاهده و تماشا کرده [illegible] عقب [illegible] چنانچه ما طاقت
نگهداشتن [illegible] الحمد [illegible] عقب آمده که [illegible] زنگ میان ما و [illegible] فاصله شده
ما همه [illegible] شده [illegible] حرکت [illegible] بکمال خوف
خود را [illegible] حضرت [illegible] امام [illegible] مبارک [illegible] قدری [illegible]
یزدان [illegible] برادران [illegible] خود [illegible] برگشت [illegible] ص
در [illegible] او [illegible] عقب [illegible]
همچنین [illegible] عرض کردیم [illegible] علم [illegible]
و اما [illegible] مطلب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] که [illegible] بزرگوار اقدام به امر [illegible]
اما [illegible] که [illegible] حضور [illegible] حافظ [illegible] عمرو بن امیه
عرض کردم [illegible] زنگ [illegible] ارشاد [illegible] فرمایش [illegible]
باشد عمرو بن امیه [illegible] عمامه [illegible] لباس
[illegible] خدمت حضرت [illegible] بزرگوار عمرو [illegible] طلبیه [illegible]
تحریر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب [illegible] عبد المطلب [illegible]
وامیه [illegible] الله [illegible] رسول کریم

بدان که

بدرستیکه [illegible] قبیله [illegible] ایشان [illegible] اسلام [illegible] ابا کردند
پس [illegible] ایشان [illegible] خدا [illegible] رجع ایشان را مشغول ساختم
و ادبار فرار کننده کمان [illegible] اللهم [illegible] طفل [illegible]
با [illegible] عهد کردم ولی [illegible] خبر رسیده که در این حدود [illegible]
[illegible] اژدهای عظیم [illegible] که [illegible] چشم ندیده و گوش نشنیده
که [illegible] مانع [illegible] مردم را [illegible] عبور و مرور در دخول و خروج
[illegible] دیده اند [illegible] طاقت [illegible]
با آن اژدها ندارند [illegible] نامه [illegible] عرض اقدس [illegible]
که اطاعت [illegible] صلی الله علیک و آلک [illegible] نامه را [illegible] عمرو بن امیه
گرفت [illegible] حضرت [illegible]
براه افتاد [illegible] خاتم النبیین صلی الله علیه و آله [illegible] نازل شد
عرض کرد السلام علیک یا رسول الله حق تعالی سلام [illegible] و میفرماید که [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
[illegible] ارسال [illegible]
تو اذن [illegible] درباره [illegible] صورت اژدها که در
قصر الذهب [illegible] اژدها [illegible] هزار [illegible]
[illegible] موجودات [illegible]
که [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] آیات قرآنی [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
در [illegible] احوال [illegible] فتح باب عمرو بن امیه [illegible]

عرض قصه شاه اولیا را عرض شد صفیا بزبان حال ان رسول مهمان
منزلم انتقال کرده ای کلک تیز زبانه دل رنگ زدا از جور جگر تاقه
بعبارت ضیاء هرچند که چشم خیره کرد ز رخسار بنه زغبار خطا ز دیده
بدار خواندن نامه حضرت عمر را طلبید میان دو دیده اش ما بوسید و فرمود نور
دیده که در سلسله یکیه بنده بزرگوارات بنویس اکه ما که مرقوم الله الرحمن بسم
الرحمن الرحیم اما بعد فقد وصل کتابک و فهمت خطابک و قد جزیت الله بسوء ما
بدکم علیه خاتمه با ضعت ماند اینه وقد اشتی ملک ای جان شیرین
نامه عمر اگر مروت و محبت آمیز رسید و در مضمونش اطلاع حاصل
خداوند بزرگوارات شاگرده بستایش نموده و امر فرموده که ای نکاه و برادر
نو جگر که در قصر شکر ولایت با الفت قرانی صولت و سطوت نماید خداوند
علا به مقرون خود با ساتر تو و امارت قرار داده و در هر حال گرده بهر
راحوال نو بنیاد حضرت نامه مشکین ختامه بنوشته نامه بدست عمر امیه داد
ز راه ان دعا دور و عمران امیه بجانب نجد قطع طریق نمود و در رسید
که حضرت عمار یاسر در جمعی از اصحاب مشغول نصیحت بود در زمره در حربه زد
عمران امیه را استقبال کرد که عمر رسید فرمان الله از الله تعالی حضرت شاه
رسانیده چه حق بن ابی طالب برادر نامه عمر تمام اقتدار رسید و در دیده داد
زبان حال ایشان چنین تن جا رسیده به زیارت مستفید و بند دلش بریده
گریان نهاده دش از خوف مکه بیدار شکم نویدش بر ید متی سینه نور ان
نهادیش از بیم اکه اتش عشق بسوز دل از سینه برکرفتم دل جان نهاد هس
پس نامه را گشوده ان بزرگوار چشمش بخط فرزندش افتاد ازشدت شوق
اشک از دیده بارید سخن جاریه بیرا اطلاع از امر الهی از حضرت سالت
و بنا بر آنکه قبول بر دیده نهاد امر با حضار جماعت عفو پروانه و له
بدو دران زمانه امر را ز رشتهای دولت شی شده نامه مروت جو

بیاران زهر جنس کوه تکلف با حضرت فرمان داد که شما بروید در خیام چون بیاران
بیاراسته در مرکبا تا گو او هم جلدی رکاب عمام جعفر ابن طالب برادر رسول الله که از سفر
نام داشت طلبید زره فاخره پوشید و مغفار بر کمر بست کرد پس شمشیر
طلب کرد پس خود را مع جعفران با طرب زرین گردش پس آنکه بر تعقاب
جمله گرد بر تن کرده ان شه بزرگوار جلوه نور خدا را چون تابان شد جهان که که به
دو جهان انگشت بر جمال کمان زود قدم زد تو که گفت با خود را سید مرتشته
بر گردن افکنده حضرت میکشید هر جا که خاطر خواه ارث ال جعفر کرد شاه
و دست بداد کرد با عمار بن یاسر و با زبیر بن العوام و با سعد بن عباده و با قیس بن سعد
و با خالد بن الولید تمشیر باز بنده برادر بر بها شوند جنین چنین کرد ند و سران لشکر
و دست برق برق افراختند که دران برق نوشته بود نصر من الله و فتح قریب
ان بهار اوج عزت و جلال دکمین جانم اجلال وجود هر عنصر جمال یا یک جهان
جمال عازم حضور گردید هر که بدیدار جمال دل را رحم کند لذت لون و مرد و محل با وجود
شوند مقصد ز همه جا قطع طریق نموده تا آنکه یک میل کمتر بقصر الذهب مانده
بود حضرت زینب با آن مشهد که بها بر آمدند فرش گسترانیده به اهل خانه اش نشسته
احوالش دورش را گرفتند عماریاسر میگریند با گاه دیده ز نماز آتش از میان قصر
در آمد تمام اطراف قصر را بگرفت که نه مشترک با ... حرارت عرق مثل
مشک از پیشانی ما برجاری گشت عطش را غلبه کرد بها رو بوزار اگد اشتند
نفر یکی سید بر خوردند بار کرده جمیع اسپ مانده نماند مگر اسپ جعفر که در از کرده
حضرت با واز بلند فریاد کرد ایتها النفس از حجره ذات الله ای استیان را زد به
با ذن خداوند یک مرتبه اسبان ضعیف که از تن بر کشیده را حضرت بسیار زند
ان بزرگوار از دست ملاطفت بر روما بر اسبان کشید عمار میگرید چنانچه هر کس
ما را گرفته بود که در صف جنگ با امیر المومنین از هرده هیول نمیکند مرسیده
از اهریمن امروز شما بنام که بلا نبها جتنفع باشد از کرده مردان بیمین
حضرت با ما طبه هنگرید ناگاه از بام قصر دود سیاهی برون آمد که عالم سو

تاریک و سیاه بار تنگ شد یاران همدیگر را ندیدیم از هر طرف صیحه بلند
کردیم بعد از ساعتی که هوا روشن شد دیدیم که زرنگ و لرک همه غش
کرده‌اند ولی اصلاً تغییر در احوال جبرئیل آن امیر کبیر بهم نرسیده غیظ
و غضبش زیادتر شده و آن قصر دوازده در داشت عمار می‌گوید
عرض کردم یا امیرالمؤمنین انتظار چه داری برویم مگر این حصن نوبت
زبیر بن العوام که بیاره تا وقت سواری بیست مسلح و مکمل شو زیر
شمشیر برکمر بست سپر را از جبرئیل بدست گرفت عمامه را زد بر سر بست
امام فرموده یا قیس تو از طرف خود مراجعت از بغداد ای عمار
شاهم همه بار رنگ شوید یاران دیگر و برو شاید زخمی کرده پیدا
کنید در آنجا باشید چنانچه راه بنده به قرآن بسیار بخوانند ترس و واهمه
نکرده راه بدهید آنگاه اصحاب در یک مکان جمع شدند سوره یس
و طه خواندند عمامه زرین علاقه رسول الله را بر سر بر ذوالفقار
صاعقه کردار بدست راست سپر را بگیر بدست چپ کمر بند را در کمر
جعفر طیار برکمر بست فرمود مکشنه که زمین تا مرزه در آرند اسد الله
اذا صال و صاح الرد الله تمام اذا جاء در را بحمله دخله بنفس
بعضه منشار را بر دست عمار می‌گوید ناگاه دیدم از یک از دیوارهای قصر
عفریتی عظیم بیرون آمد که آتش از دهانش ریخته قبله ولیکن چه
عفریت چو چشم ابر فرخنده چو دود رنگش تیره شده کفر
هم چهره بسوزش ملعنت کردار گشته از آن چهره آتش گرفته چون
دل عاشق با شک دیده دامن رنگ طرهٔ عذرا از زلفش مرغ دهانش پر
زبهمش زهرها در دم جاری چون اژدها غرید و با حوالش گشته ادا
آن عفریت آواز منکری بلند کرد از هر طرف ... عجیبه حیرانی
دادند در این هنگام آن امام انس و جان پیش آمد خواند بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم و بطه و بیس و الله اسم الاکبر علی اول سوره
زخرف حم والصافات صفا و تبارک و المعارف و الله الذی لا اله الا الله هو خالق
اللیل و النهار العظیم و الله نور عمار می‌گوید که ناگاه از هر جانب سنگها سمت ما
انداختند حضرت حیدر به پیش رفتش میداد و غلغله در سنگ ریزها شد نقش
در اندرون بجانب صداهای مختلف شنیدیم اشکال غریبه و عجیبه دیدیم چنانکه
شعله‌های آتش مشتعل شد که قدرت نزدیک رفتن نداشتیم ترس ما را فرو گرفت
حضرت فرمود شما را چه شد ... که پیغمبر اندرون از مسافه در عین حیوة فراموش
می‌کنید برابر امر مراجعت بروید اگر زنده ماندم کسی ... جدا برا ...
... فرمود و اگر کشته شدم سلام مرا به پیغمبر برسانید و لفاظ
هم سلام مرا به حسنین مرا کرام برسانید بعد عرض و ادراک بوسید گفتند
یا امیرالمؤمنین جانهای ما فدای تو باشد ... ملاقات ... بحضرت پیغمبر ... تو
مگر که خداوند عالم فضای ... و فرمود پس در فراق ...
خدا شما را رحمت کند آنگاه متوجه قصر شد عرض کرد الهی بار پروردگارا
تو میدانی که در راه دین تو جهاد می‌کنم ... اسلامیان جمع شدند
فریاد ایشان بلند شد تا پیش آمد عرض کرد ای مولای من
[illegible] غبار ... سر تو سرمایه سودا ... سرای من
[illegible] در عشق ... افکنده ام از غم ...
[illegible] نقش عشق ...
[illegible] ... عالم ...
[illegible]
[illegible] که ... ترا ...
[illegible] ... عرض کرد ...
[illegible] ... ملک ... قبله ...
و بدین صلوات به پیغمبر نوبت عرض کرد ... عمار می‌گوید ...

رسیدیم ناگاه زبانهٔ آتش بر آمد حضرت پیغمبر سر کشید این آیه را خواندند
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان ان زبانهٔ
آتش آمد بسوی مردانی از آتش گرفت حضرت گریست فرمود عمار تو مرا
مشغول کرده بتعجیل آمد آتش دل مرا خوار کرد فرمود عمار رحمی بر
بر زیر گرد نشیند اصحاب خود مرا که چشم عرض کرد ای یاران مرا
فرمود مرا از هر سمتی که زبانهٔ آتش می آمد حضرت ... سر برده
مرا با مجمع اصحاب ... افتادم آب ... حضرت ... چون
آمدم گفتم ... ای ... از طرف آواز های مختلف ...
در میان آواز ... حضرت را شنیدم که گاه سورهٔ مبارکه یس گاه گاه
آیة الکرسی قرائت میفرمود گاه میگفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا وقت
عصر انتظار او میکشید اگر آمدم فبها والا شاعد ... سلام مرا پیغمبر برسانید
و هر چه دیده اید ... تا وقت عصر ... صدای چون رعد
قاصف ... می شنیدیم که هر گروه ... صبح ... دعا میکنند میگویند
... خدایا پیغمبرت ... خدایا
حسنین یتیم و بی پدر مانند ... آواز ... بودیم ناگاه
صدای حضرت قطع شد ... بسیار ... گفتیم ...
گفت یاران ... مسلمانان ...
قصر آمدند ناگاه آواز های عظیم بیرون آمد که ... زلزله در آمد
راه فرار پیش گرفتند عمار میگوید از حضرت ... شیاطین فریاد کرد
ای ... مسلمین ... خود را ... قصر ...
که کشته ... مسلمانان ...
پیغمبر ما فرمود که ... انس بن مالک ...
که در این وقت صدیقهٔ کبری در حجره ام سلمه خوابیده بود در عالم رؤیا دید
که طائفه

که طائفه جن دور شهر را گرفته اند هر ساعتی از خواب بیدار شده
فرمود فضه پدرم را خبر کن که در باب ... حضرت ... روح
از بدنش مفارقت کند فضه بیرون آمد بمسجد فریاد کرد یا سیدی رسول الله
در باب فاطمه را ... رسول الله ... حضرت
... مبارک را ... دامن ...
...
... فاطمه جان
... عرض کرد ای ...
حضرت فرمود ... عرض کرد پدر جان در عالم رؤیا حالات
بد دیدم ... که تنها مانده ...
بدور افتاده اند ... فرمود که ای فاطمه پدرت ... دعا کند مرا
در این امر عظیم پدر جان ... در باب ... رحم بر اطفال
... فاطمه ... حسنین ... گریه بسیار ...
جد خود را گرفته اند که یا جداه ما را ... پدر ما ...
خود ... پیغمبر ... تسلیه میداد ناگاه جبرئیل نازل
... خدای ...
...
دست بدعا ...
خطاب آمد ... حضرت ... حسنین ...
آمد ... فرمود ...
معجزه ...

[illegible]

میان ایشان و امیر مومنان پیغمبر و فاطمه و حسنین و بسیار صحاب
تماشا میکنند که علی با چنان مرتبه حضرت [illegible] گرز [illegible]
بزن گردن اژدها را که از طرف راست [illegible] امیر المومنین چنان
فریاد میکرد که این اژدها بلرزه برآمد [illegible] مرتبه این بزرگوار را فریاد
کرد الله اکبر [illegible] پیغمبر [illegible] بدر کرد دست ید اللهی
چنان با ذو الفقار برق آثار بمیان کمر آن [illegible] زد که دو نصفش کرد
بر زمین افتاد حضرت مسلمانان لشکریان یاران تماشا کنان [illegible]
دود ها بر طرف شد ولی امیر المومنین دست از جنگ برنداشت [illegible]
و بسیار حمله میکرد کشتها [illegible] انداخت فریاد میکرد [illegible]
شیاطین بدانید که خدا با من است یاری میکند مرا و [illegible]
[illegible] چنین فریاد کردند الامان الامان یا علی [illegible]
[illegible] را از ما [illegible] کاری نداریم حضرت [illegible]
[illegible] تمام شما [illegible] بگوید کلمه لا اله الا الله [illegible] اقرار [illegible]
رسول الله نمایید [illegible] گفتند یا علی [illegible] اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمد رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
اسلام ایشان خوشحال شد پیغمبر و فاطمه و حسنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
آمد اصحاب [illegible] شادی نمودند تا [illegible]
تکالیف شرعیه نزد ایشان [illegible]
[illegible]
خدا یا فاطمه را [illegible]
[illegible]

[illegible]

مستفعلن [illegible] مفتعلن [illegible] مصراع [illegible]

[illegible] فاعلاتن [illegible] رکن [illegible]

[illegible] مفعولات [illegible] مفعولن [illegible]

[illegible]

و مفعولن که بعد از [illegible]

[illegible] و در اول مصراع [illegible] خوانند

از قبر شریف مرحوم ... سلطان الحاج سید محمد ... [illegible]

... آیه مبارکه ... [illegible]

... [illegible]

... افغير دين الله

يبغون وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها واليه يرجعون

قل آمنا بالله وما انزل علينا وما انزل على ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب

والاسباط وما اوتي موسى وعيسى والنبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له

مسلمون ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين

... ١٢٥٤ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حقا که مرا او بود که اندر ید بیضا
که چو به ... در صف ... بر آید
ملک ... در چند ... بر ... زبان ... داد
عبیر شد و ... بر آمد

زان فخر ... شد
از بهر ...
تسبیح ... شد

نعم
انها که محقق ... در گاه اند
... دل ... که اند

اینها دل خاصه کان شاه جهان اند
... همه ... هست ... راه اند

نعم
کام ... راه ... فانی ...
ناگاه که ...

... ز ... براه ... جو
... زنار ...

نعم
... دیده ... می بیند
... که ... گل ...

... که در گلستان ...
... گل ... چیند

نعم
امروز ... عشق ... کار
کر او ... باش

در بیت ... ازلی
... که ... ازلی ...

نعم
الدهر ... وسوی الفقر غرض
الفقر ... وسوی الفقر غرض

العالم کله خداع و غرور
العالم ... غرض

نعم
ماند ... باغ دیدم در ... دیدار
... دیدار

... که ... بار ...

ای روی تو را اعلام گشته رغب — هر لعل لبان تو گهر رغب
نرگس پر خمار خو گرفته رغب — اشک شب عزت است ازنها رغب
ای دل بو سه روز تا سحرگاه طلب — در فرقت آفتاب چون ماه طلب
چون دلو درین ظلمت چه روی مکن — باشد که برآیی بر چاه طلب

تنها نه جهان خنده نیاتش خوش است — خشم و نخوت او که وصف اش خوش است
سرخوش است حسن اگر دم پایدم — سر تا به پا ملک لیک تقاضاش خوش است
با یار نماند که با یار نخت — مغلس نشد انکه ما خرید از نخت
هر نور از آن گرفته ای لب زبید — کان لعل از آن نافته که بازار نخت
سلطان نجوم حسن همه موزون است — در سلسله شان دل مجنون است

از لطف تو آیدهمات مستانه شود — در لطف تو سنگ خاره جانانه شود
زنجیر سر زلف تو چو ظاهر گشت — نقاش حکیم نیز دیوانه شود
آنگه که رخت جهان خبا بر شود — در خانه نشسته گدا دانه شود
ازو که بر سر شکسته عیب نکرد — کان گنج نماند عالم خراب شود
در هر کدام از آن همه زلف که آید — چون نالم از آن همه لعل که تقاضا کند
هر جنگ دیدار تو صبح است — آخر غم هجران تو چند از چند

آنرا که تو به خبر ازو رنجید — آنکس که خبر یافت ازو باخبر
سکه عشق در زر که شبهه — ای وای بر آنکس که بادی رنجید
از اشک که فسون آمد — در عهده وفا که چنین آمد
از عهده عهد اگر برون آمد — از هر چه گمان بر فزون آمد

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين [illegible]

[illegible] واسئلهم عن القرية التى كانت حاضرة البحر اذ يعدون فى السبت اذ تاتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا و يوم

لا يسبتون لا تاتيهم كذلك نبلوهم [illegible] الشيخ ابو الحسن علی بن [illegible]

[illegible]

الانبیاء تعرفی پس حضرت نوح لوح اول را که تراشید اسم حضرت آدم ظاهر شد و در دوم اسم شیث و در سیم اسم ادریس و چهارم
اسم نوح و در هر لوحی که تراشید اسم پیغمبری ظاهر شدی تا آنکه در آخر اسم محمد ظاهر شد پس جبرئیل نازل شد گفت یا نوح
الآن قد تمت الواح سفینتک ان اسم محمد ظهر فی لوح سفینتک و هو خاتم الانبیاء و زین الاصفیاء و در الواح الاول
امر الله تعالی ان تثبته بعد الالواح و دیگر [illegible] الانبیاء پس نوح هیچ [illegible] تراشیده و الواح را [illegible]
و کشتی [illegible] شد و [illegible] چنانچه [illegible] و کشتی [illegible] که نوح
[illegible] چهار لوح [illegible] جبرئیل آمد گفت چهار لوح دیگر [illegible]
چهار لوح از آل محمد [illegible] از خلق [illegible] بزرگ آل او [illegible]
اشاره [illegible] الله [illegible] اسم [illegible] الالواح [illegible] الطوفان [illegible] اسم المصطفی و آله
فی قلوب المؤمنین الموحدین [illegible] من الغرق و الحرق [illegible]
[illegible] و داخل [illegible] الرحیم [illegible] جبرئیل پنج
[illegible] پنج [illegible] پنج کلمه [illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] اسغفر [illegible] قوم صالح [illegible]
الناقة [illegible] روز اول [illegible] روز چهارم وقت نماز عصر [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] چهار شنبه [illegible] ناقه [illegible]
[illegible] بیرون آمد [illegible] و کوه [illegible]
[illegible] ناقة صالح من الحجر [illegible] و لد من الحجر
و اهلک قوم لوط بالحجر [illegible] اصحاب الفیل [illegible] الحجر و النار و حفظ ابراهیم فی النار
و [illegible] موسی من النار [illegible] الکفار [illegible] من الریح و حفظ سلیمان [illegible] الریح
و اهلک قوم هود بالریح و نصرت [illegible] محمد بالریح [illegible] من الماء و حفظ موسی [illegible]
و اهلک فرعون بالماء [illegible] و نظیره [illegible] من التراب و السکنة علی التراب
و رزقه من التراب و ادفنه فی التراب [illegible] المتضادات [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible]

سرا الواصله الغرة [illegible] برادران یوسف [illegible] اخوان یوسف اراده کردند
او را [illegible] تا آنکه [illegible] خدا [illegible] قالوا ان یوسف
و اخوه احب الی ابینا منا [illegible] پس خدا غیر اراده ایشان اراده کرد [illegible] برادران یوسف انا ایضا [illegible]
[illegible] جمیع الاحوال [illegible] یوسف
[illegible] آدم تا آنکه بیرون کرد او را از بهشت پس ابلیس [illegible]
آدم را بیرون [illegible] دنیا و [illegible] آدم او را در جوار [illegible] تا اولاد او
[illegible] ابلیس [illegible] الدنیا و الطیبه
و [illegible] جمیع
[illegible] نظره [illegible] ابراهیم
[illegible] اصنامهم
[illegible] فرعون [illegible] ساحران را جمع [illegible]
[illegible] سحره [illegible] ساحران [illegible]
[illegible] سحر عظیم [illegible] الیه [illegible]
[illegible] الموت [illegible] ملک الموت [illegible] شیطان [illegible] ایمان [illegible]
پس [illegible] خداوند [illegible] ملکه [illegible]
و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون [illegible] پس خدا [illegible] موسی [illegible]
[illegible] پس جمیع سحره [illegible] جانب [illegible]
[illegible] الا الله [illegible] فرعون [illegible]
پس موسی عصا [illegible] سحره [illegible] قالوا آمنا برب العالمین [illegible] موسی و هرون [illegible]
[illegible] سحره [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] قطع [illegible]

تا آنکه کافر شوند و قسم بعزت فرعون خوردند که ما غالب هستیم چون سجده افتادند خدا پرستی از ایشان جدا [illegible]

آنچه را با نظر کرده و شناختند [illegible] خدا ایشان را ایمان آوردن فرمود [illegible] را از دنیا بیرون کرد [illegible]

ان محمد [illegible] خدا آنکه [illegible] در حالیکه یک [illegible] از حد [illegible] طاعت قیام

[illegible] خشوع [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که خداوند عصای [illegible] در قرآن [illegible] در آیه [illegible] در آیه دیگر [illegible]

[illegible] در آیه دیگر [illegible] و کلمه توحید [illegible] سوره [illegible]

توحید کلمه [illegible] و کلمه [illegible] فرزند [illegible] سجود [illegible] کلمه

[illegible] سجود [illegible] یحیی [illegible] عیسی [illegible] آیه انه

[illegible] عیسی [illegible] عیسی [illegible]

داد [illegible] عارض شد در [illegible] اللهم [illegible] خدا [illegible]

و فرزند [illegible] عیسی [illegible] عیسی [illegible]

از [illegible] و عیسی [illegible]

[illegible] عیسی [illegible]

پس [illegible] عیسی را کشته [illegible] و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم [illegible]

[illegible] نخست شیخ [illegible]

و [illegible] فرعون [illegible] من الغرق [illegible] الفردوس [illegible]

[illegible] و کذلک [illegible] والنصاری والکفار والمشرکین [illegible]

صلی الله علیه و آله

[illegible] محمد النبی الامی [illegible] عذاب النار چنانچه از حضرت رسول روایت شده که روز قیامت [illegible]

[illegible] فارس [illegible] النار [illegible] خدا [illegible]

[illegible] عیسی [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

ولوده [illegible] اصحاب السبت [illegible] چنانچه گفته شده لولا [illegible]

[illegible] لولا [illegible] الجنة [illegible] لولا [illegible] عذاب الجحیم [illegible] لولا العاصون [illegible]

و [illegible] روایت [illegible] التفسیر [illegible]

[illegible] القریة التی کانت حاضرة البحر [illegible]

[illegible] اذ یعدون فی السبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا [illegible]

الحیتان [illegible] یوم سبتهم [illegible] یوم السبت [illegible]

[illegible] یوم السبت [illegible]

[illegible]

[illegible] القردة [illegible]

[illegible] القردة [illegible]

[illegible] فتح الباب [illegible] القردة [illegible]

[illegible] القردة [illegible]

عباس [illegible] و انجینا الذین [illegible] و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون [illegible] حضرت موسی

[illegible] روز [illegible] حضرت داود [illegible]

[illegible] ماهیان [illegible]

[illegible] حیله [illegible] روز شنبه [illegible]

[illegible] روز [illegible] ماهیان [illegible]

و در روایت دیگر [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

که امر معروف و نهی منکر کنند و خدا خبر داده از قصهٔ ایشان در هفت موضع از کتاب خود قوله تعالی اهل جنت
علی الذین اختلفوا فیه و جعلهم الذین اعتدوا منکم فی السبت ان نعذبهم کما لعنا اصحاب السبت [illegible] لهم
لا تعدوا فی السبت و اسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر اذ یعدون فی السبت اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون
قردة شدند و گفته گفت [illegible] شیطانی قبه او [illegible] سماء بگیر زاده بود
چون به سلطان رسید [illegible] اراده خدا اتفاق کرد منافق با موافق و موافق با منافق [illegible] و لا مانع لحکمه
لعقد [illegible] و لکم اینچه گفته [illegible] روز حق با خدا و ذنب ایشان را [illegible] اطاعت
کنند خدا ادبار [illegible] خدا و تغییر [illegible] صورت ذنوب ایشان را یبدل الله سیئاتهم حسنات گفته
[illegible] اگر [illegible] ابو ذر [illegible] ایشان [illegible] آدم و حوا را از
شجرهٔ منهیه تناول کردند [illegible] اشجار بهشت [illegible] در بطن او [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خلق السموات و الارضین
یوم احد و الجبال یوم الاثنین و الدواب یوم الثلثاء و الشجر و الانهار یوم الاربعاء و الجنة و النار یوم الخمیس
و آدم و حوا یوم الجمعة [illegible] تمام [illegible] عرش [illegible] فلما فرغ الله من خلق
السموات و الارضین استوی علی العرش و وضع احدی رجلیه علی الاخری و استراح و کان ذلک الیوم یوم السبت
[illegible] و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام
و ما مسنا من لغوب [illegible] الجوارح [illegible] اذا اراد شیئا [illegible] ان یقول
له کن فیکون [illegible] الهم [illegible] التبت [illegible]
و الجمعة [illegible] فرقه [illegible] قریش [illegible]
که در دار الندوه جمع شدند عتبه و شیبه ابو جهل و ابو البختری و عاص بن وائل و شیطان [illegible] دوازده
نفر بودند [illegible] شیطان [illegible]
عن الله [illegible] لا تصح [illegible] که از هر قبیله [illegible]
که ابو جهل گفت شیطان [illegible] هجرت [illegible] شیطان [illegible]
بود

[illegible] شیطان در [illegible] خواب [illegible] بیدار شد
[illegible] بسر [illegible] المقام [illegible] فرستاد [illegible] آیه
[illegible] حضرت [illegible] الیوم [illegible] الحیا [illegible]
[illegible] زات و [illegible] ارض [illegible] در مرتبه [illegible]
در مرتبه [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]
قبول کردن [illegible] قبول [illegible] عرش [illegible] عهدی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بن [illegible]
[illegible] قریش [illegible] ابو جهل [illegible]
[illegible] علمت و لم
[illegible] محمد [illegible] رسول [illegible] الکبیرة الاولی [illegible] معامله
و فیه الاصحاب الان فیه [illegible] خلق [illegible]
و در [illegible] آسمان [illegible] مبارک
[illegible]
[illegible] بیوم الاحد [illegible] عصر
[illegible] در روز [illegible]
[illegible] و ستاره [illegible] بن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] یوم الاحد [illegible] و فیه الحدیث [illegible]
[illegible] روز [illegible] شعبان است [illegible]
در این روز [illegible] که هر [illegible]
[illegible] روز [illegible] عبادت [illegible] شروع [illegible]

دعوی کردن و بعضی با یار و لشکر ... مبارزت کرد ... او است و به جهت ... هر روز ... خلق و وزرا ... دشمن

کسان و جامه ... پوشند ... که جامه در این روز بپوشد ... عارض شود و مبارک باشد ادراک ... نیک است

و در پیش هر که ... که بر سلام ... الحمد ... و توحید ... روز الجمعه ... ماه ...

چهار ... از ... و در ... ناوقت ... و در پیش هر که چهار رکعت ... و در هر رکعت

بعد از حمد آمن الرسول ... و ... اند و ... که در ... و خواهد بود

علامت ... و ساعت ... از صبح تا ظهر و از عصر تا مغرب ... اگر ... باشد

باشد چه ... و ... و طرب و نکاح بسیار شود و نعمت فراوان و ... ارزان

بود و ... و کشتها آفت رسد و برف ... و مرض بسیار بود و ... ارزان ... نیکو بود

در فصل بهار باران بسیار بود ... و مرگ بسیار ... تابستان گرم و زمستان میانه بود اگر اول محرم

یکشنبه باشد زمستان خوش ... و باران بسیار ... و بعضی ... آفت رسد و در ... مختلف ...

... عارض ... در ... از ... پادشاه را ... بود و ...

و دیگر ... تابستان معتدل و میوه و حبوب ... و ... باشد

و آفت میوه ... و قحط ... و در بلاد مشرق و بلاد ... ارزان باشد و ... بسیار

باشد ... فراوان باشد و ... بسیار باشد و ... و ...

و در ... و ... عارض شود و در آخر ... اختلاف ... و در ... بلاد ...

در بلاد هند ... بسیار ... و ... بسیار باشد و اختلاف و حرب در میان ... و ...

عمارتهای بسیار باشد و جنگ در میان عرب و عجم واقع شود و در میان ... فتنه ... شود و ... القدر

از ... که ... و ... باشد ... و ... مردم ... شود ... از ... و ...

... کرده ... کند و ... از ... ظاهر ... مشرق ...

... باشد و ... و غارت ... و ... زمین ... و ...

و بسیار ... و ... کنند و ... ماه ... کنند والله اعلم

در سبعیات

در سبعیات آورده ... در ... روز الاحد ... الله ... از آن آورده که ... کرده از ...

... و ... آورده ... فیه ... از آن نقل کرده ... هفت ...

که از ... گفته ... السموات السبع در روز احد ... الذی خلق سبع سموات طباقا ... چیز

خلق ... قوله تعالی ... ایشان ... هفت ... هفت جزء ...

... طلا ... یاقوت ... هر یک از ... راه

... اول ... پنجم ششم ... هفتم

... هفت آسمان از ... هفت ... آنکه از آسمان

... و ... از ... و احمر ... و اخضر ... ابیض ...

... عجب ... نطفه که در ... علقه و مضغه و عظام و لحم ذکر ... و ...

... و ... و ... سعید و شقی ... ان الانسان ...

... در روز احد ... خلق نجوم ... و هو الذی جعل لکم النجوم ... ظلمات البر و البحر

... نجوم ... که ... طلوع و غروب ... اقطاب ...

... افلاک ... هفت ... و ... که ... ایشان ... و ...

از زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و ... فلکی از افلاک سبعه ...

فلک هفتم ... فلک ششم ... فلک پنجم ... فلک چهارم ... فلک سوم ... فلک دوم ... فلک اول

... هفت پیغمبر ... ادریس و ابراهیم و موسی و عیسی و داود و محمد ... صحیفه

... ابراهیم ... و ... که ... خداوند ... نجوم ... قرار

داد قمر در فلک اول ... روز ... افلاک ... و عطارد در فلک دوم ...

... زهره در فلک سوم ... پس ...

... شمس در فلک چهارم ... مریخ در

فلک پنجم ... و مشتری در فلک ششم ...

... زحل در فلک هفتم ... افلاک ...

... و ... خلیفه ...

... شهدا ... و ... در روز ...

در ... قدم ... ایشان ... احراق ...

میکند پس نور ایمان را در دل اهل ایمان می‌پیچد یکی به چیز باز گوید فان نور قلبک قد اطفا لهب ... مخلوق اول
اصدافی ... است هفت طبقه است جهنم و ان جهنم لموعدهم اجمعین و سعیر و سقر
سعیر ... سقر ... جحیم و برزت الجحیم للغاوین حطمه ... لظی کلا انها لظی هاویه
فامه هاویه ... الملئکة ... در ربانیه ... المقیمین الذین ... در ربانیه
... در ربانیه ... فاکبت ... الی النار ... در ربانیه ... القاسیه قلوبهم
عن ذکر الله در ربانیه ... للمطففین ... از طبقات ... مخصوص ... یا مالک ادع لنا ربک یقض علینا
ربک ... ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب ... ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون ... ربنا اخرجنا
لا اجابه ... ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون ... ربنا غلبت علینا شقوتنا ...
یعنی ... از طبقات ... جهنم ... منافقان ... روز ...
و ظالمان ... مشرکین ... کافران ... یهود ... نصاری ... در جهنم ... الا قدر عرش کو حامل ...
است حضرت ... عرش کو چون ... آمده ... در روایت مشکل ... تا تم ...
چهارم خلقی که در یوم احد شده خلقت هفت زمین است قوله تعالی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن الایه
نقل است که عبد الله بن سلام از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسید زمین را از چه خلق کرد فرمود از کف دریا عرض کرد صدقت زبد
از چه خلق کرد فرمود از موج گفت صدقت موج از چه فرمود از بحر بحر از چه از ظلمت عرض کرد قرار زمین بر چه داد
فرمود بکوه قاف گفت صدقت پرسید کوه قاف از چیست فرمود از زمرد سبز و حضرت سموات از ... است پرسید چه
قدر است مسیره قاف فرمود پانصد ساله پرسید چه قدر است مسیره ... فرمود ... هزار ساله پرسید آیا در ورای
کوه قاف چیزی است فرمود هفتاد زمین است از مشک پرسید در ورای آنها چیست فرمود هفتاد زمین از کافور
پرسید در ورای آنها چیست فرمود هفتاد زمین از عنبر پرسید در ورای آنها چیست فرمود هفتاد زمین از ذهب پرسید
در ورای آنها چیست فرمود هفتاد زمین از فضه پرسید در ورای آنها چیست فرمود هفتاد زمین از حدید پرسید آیا بعد
از آن ارض دیگر چیزی است فرمود ما ورای هذه الارضین سبعون الف عالم فی کل ملائکة لا یعلم عدده
الا الله و هذه الملئکة لا یعلمون من آدم و ذریته و من ابلیس و اعوانه و تسبیح هذه الملائکة لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد ... آیا در ورای این عالمها چیزی است فرمود ... دوم ...
عوالم و حلقه زده بر دور اینها گفت ... خبر ده مرا از سکان این ارضین فرمود در ارض اول ... است
در ششم

[illegible]

در ششم امیران ... و حیوانات و در پنجم شیاطین و در چهارم حیات و در سیم عقارب و در دوم
جن و در اول انس پرسید این هفت زمین بر چه چیز است فرمود بر ثور پرسید صفت ثور چگونه است
فرمود چهار هزار سر دارد و پایهای ... هر سر ... بالفضه ... پرسید ثور بر چه چیز است فرمود بر صخره
پرسید صخره بر چه چیز است فرمود بر ظهر حوت گفت صدقت حوت بر چیست فرمود بر بحر که قعر او مسیره
چهار هزار ساله است پرسید آب بحر بر چیست فرمود بر ریح پرسید ریح بر چیست فرمود بر ظلمت پرسید ظلمت
بر چیست فرمود بر نار جهنم پرسید نار بر چیست فرمود بر ثری پرسید آیا در زیر ثری چیزی است فرمود این
سؤال نیست ... اگر جز خدا ... در جهنم ... صدقت ... و قال الله ...
آورده که دنیا چهار هزار فرسخ است هزار فرسخ از بیابان و هشت هزار فرسخ از برای اهل روم و سه هزار
فرسخ از برای اهل فارس و هزار فرسخ از برای اهل عرب و دو هزار فرسخ از برای ترک ... پنجم مخلوق
روز یکشنبه کار ... قوله تعالی والبحر یمده من بعده سبعة ابحر بحر طبرستان بحر گیلان بحر عمان
بحر قلزم بحر هند بحر روم بحر مغرب ... سخر لکم البحر ... آب ... در ... جمع
میکند ... و جعل بینهما برزخا لا یبغیان ... الا خر ... از ...
دوم ... و جعل بینهما حاجزا ... در ... قرار داده ...
میان آب و نار ... این ... الشیخ و النار ...
... در میان آب و آتش ... ظلمات و رعد و برق و در شجر
... الاخضر نارا ... میان آب ... آتش ... در ...
... آب اصلاح اشجار و نار احراق حطب میکند ... اصلاح ... میکند و نار
... ششم از مخلوق یوم احد خلق اعضا سبعه است
... و رجلین و رکبتین و وجه که اینها اعضای سجده است قال ... خلقکم من سبع ... علی سبع
... اعضای آدم ... عروق ... عصب و عظام ... دم ...

و در هر یک از اعضای سبعه سجود عجایب و حفظ آیات و صحیفه بیان‌ها ان کان منا بالله معلوم از فتوحات

یوم احد ایام سبعه است لیس فوق الارض تعلق بوده که سموات سبع و ارضون و نیران و کبار و اقالیم و اعضا

و ایام هر یک سبعه سید آمده این اشیاء دلیل است بر آنکه خالق اینها خالق سبعه و موجد در ارزاق و میت

و محی و معز سبعه است و بعضی از علما گفته اند مدبر یکه خدا آسمان و زمین را در یوم احد خلق کرد پس سبعه

اراده بنا داده در احد بنا کند و شمس و قمر که سیار ند تمام در دوشنبه خلق که اراده سفر در او میمون است خزان

در بهایم درختها خلق شده اند که نشان بعضی از اینها ذبح است پس حجامت کردن در او مناسب است و در

اربعا کبار و انهار خلق شده پس ترک حجامت در او مناسب است و یوم پنجشنبه خلق جنت و نار شده که معلوم

مشتاج بد حمل و خروج اینهاست پس طلب حاجت در او مناسب است و آدم و حوا در یوم جمعه

خلق شده اند پس تزویج در او مناسب است عن [illegible] من مات یوم الخمیس بعد زوال الشمس الی یوم الجمعة

وقت الزوال وکان مؤمنا اعاذه الله من ضغطة القبر وقبل شفاعته في مثل ربيعة ومضر ومن

مات یوم السبت من المؤمنین لم یجمع الله بینه وبین الیهود في النار ومن مات یوم الاحد من المؤمنین

لم یجمع الله بینه وبین النصارى في النار ابدا ومن مات یوم الاثنین من المؤمنین لم یجمع الله بینه

وبین اعدائنا [illegible] في النار ابدا ومن مات یوم الثلثاء من المؤمنین حشره الله مع سعدا

[illegible] الرفیق الاعلى ومن مات یوم الاربعاء من المؤمنین وقاه الله نحس یوم القیمة واسعده بمجاورته

واحله دار المقامة من فضله لا یمسه فیها نصب ولا یمسه فیها لغوب ثم قال المؤمن علی کل حال

مات وفی ای یوم وساعة قبض فهو صدیق شهید ولقد سمعت حبیبی رسول الله یقول لو ان المؤمن خرج

من الدنیا وعلیه مثل ذنوب اهل الارض لکان الموت کفارة لتلک الذنوب ثم قال من قال لا اله الا الله

بخلوص فهو بریء من الشرک ومن خرج من الدنیا لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة ثم تلا هذه الایة ان الله لا یغفر ان یشرک

به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک ومحبیک یا علی قال [illegible] فقلت یا رسول الله هذا لشیعتی قال ای و ربی

انه لشیعتک وانهم لیخرجون یوم القیمة من قبورهم وهم یقولون لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب

حجة الله فیؤتون بحلل خضر من الجنة واکالیل من الجنة ونجائب من الجنة وتیجان من الجنة فیلبس کل

واحد

کل واحد منهم حلة خضراء ویوضع علی رأسه تاج الملک واکلیل الکرامة ثم یرکبون النجائب فتطیر

بهم الی الجنة لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون قال علیه السلام

وفی الاخبار ان سافرت فیه فستظفر بالنجاح والثراء

لیس مخفی است از علوم [illegible] نظر باید که در هر روز در شنبه السفر آغاز سفر کردن در این روز کردن باید رضوان

فتح و ظفر میسر و مراد است که روز دوشنبه نشق القمر داده و عرب در این یوم الاثنین [illegible] در این روز که بهادرانه

کجرا [illegible] شده و در این روز فرعون با قبطیان از عقب بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده و در [illegible]

روزها است از ایام هفته و در ایام سال روز عاشورا از همه الحنبل است و این روز حضرت [illegible]

عید گرفته اند از سبب شهادت حسین [illegible] و دشمنان این روز را مبارک میدانند و هم انطالقه و احیاء [illegible]

صحابه از بنی امیه [illegible] در این حدیث وضع کرده اند سمین و مبارک استخرجا [illegible] کلاه ذیبه

و همچنین نیز از بنی عاشورا احادیث وضع کرده اند و در روز و یوم عاشورا را ذخیره از [illegible] جمع کرده اند

خوارج زمان [illegible] عید میکنند و خوشحالی میکنند [illegible] حفص اعراب [illegible] در این [illegible]

اینها و در این روز رسول خدا از دنیا رفت و وفات حضرت [illegible] نیز در این روز ولادت [illegible]

بدان که طلب معاش و تجارت خوب است در احادیث بسیار وارد است که سفر کردن در این روز و از بعضی

دعا خیر رفتن و از ایام هفته مال [illegible] است و [illegible] در این [illegible]

و چهارشنبه از هر صفر از [illegible] گفته اند در حدیث معتبر از حضرت امام علیه السلام منقول است که هر که خواهد خدا

او را از شر چهارشنبه نگاه دارد در رکعت اول از صبح روز چهارشنبه سوره هل اتی علی الانسان بخواند و اتی حفظ

در کتاب شفوق العقول [illegible] روز سیزده [illegible] چهارشنبه را نحس میدانند بجهت آنکه حضرت

رسول در این روز متولد شده و مبعوث شده و وفات کرده و هجرت کرده در دوشنبه شده [illegible]

همان است که وفات [illegible] در این روز شده و نه ظلم یافت و غصب خلافت که اساس هر ظلم شد همان

همان روز بوده [illegible] در رجعت گفته باعث [illegible] از نیت آنکه [illegible]

بدانکه غیر از [illegible] در میان [illegible] کرده اند [illegible] روز [illegible]

نسبت داده و بعضی اظهار [illegible] در مع ادوار [illegible] و [illegible] رسول [illegible] که ربیع [illegible]

حضرت ادریس زاده شده مخصوص چهارشنبه [illegible] و در شب چهارشنبه زنان حامله شوند که چون
فرزند زاید حافظ کلام الله باشد و در امر حفظ خدا [illegible] و در شب [illegible] هر که چهار رکعت نماز کند در هر رکعت [illegible]
فاتحه یازده نوبت و هر یک از توحید و [illegible] را [illegible] و بعد از سلام آیة الکرسی را [illegible]
[illegible] خدا نام او را در [illegible] علیه [illegible] و بعد [illegible] که در عرش [illegible]
[illegible] و یک عمره [illegible] از اولاد اسمعیل آزاد کرده باشد و [illegible] تمام [illegible]
بوده باشد و در روز [illegible] هر که چهار رکعت نماز کند بعد سلام و در هر رکعت فاتحة الکتاب [illegible]
[illegible] و بعد از فراغ صد بار صلوات بفرستد و صد بار بگوید اللهم صل علی محمد [illegible] خدا
[illegible] از قصر در بهشت و در هر قصری [illegible] و در هر خانه [illegible] و در هر [illegible]
[illegible] آفتاب طلعت باشد و ساعت [illegible] در هر روز از صبح تا طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] و از عصر تا شفق [illegible] و آن روز [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نیک بود [illegible] و مردمان را کار نیکو باشد و نعمت فراوان و نرخها ارزان
و غله نیکو بود [illegible] زمستان [illegible] و زراعت [illegible]
نیکو بود و در زمستان سرمای سخت شود و سیلها بسیار باشد و فتنه و حرب کم باشد [illegible]
و بیماری بسیار [illegible] بسیار بود [illegible] زمستان
نیکو بود و تابستان بسیار گرم باشد [illegible] بسیار [illegible] آید
و [illegible] بسیار باشد [illegible] در میان [illegible] و عراق عرب
و [illegible] زمستان [illegible] باشد بسیار و ارزان باشد و بعضی [illegible] همدان و [illegible] باشد
و [illegible] بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در آخر سال [illegible] پادشاه خروج کند و در [illegible] مشرق [illegible]
از جانب [illegible] بسیار باشد و [illegible] در آن سال [illegible]
فراوان باشد [illegible] بسیار باشد [illegible] در فارس و همدان و ارزانی [illegible]
[illegible] بسیار باشد [illegible] در فارس و [illegible] و شام [illegible] آید [illegible]
و [illegible] در ولایت مشرق [illegible] باشد و در [illegible] و میوه‌ها [illegible] فراوان
باشد و [illegible] در میان [illegible] باشد و در جانب مشرق و هند [illegible]
و در زمستان

[illegible] بسیار باشد و در [illegible] که بعضی [illegible]
و [illegible] قحط عظیم شود [illegible] و در صحرا [illegible] باشد و در [illegible] بسیار [illegible] باشد
[illegible] و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود و خارجی از [illegible] مشرق [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] سلطانی [illegible] حادث شود [illegible] در اطراف مشرق [illegible]
[illegible] شود و در [illegible] اضطراب پدید آید و نان کم [illegible]
در [illegible] مشرق [illegible] خروج کند [illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] قوله تعالی [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] صحف ادریس [illegible]
[illegible] اول [illegible] حضرت
و [illegible] در وفات حضرت [illegible] ادریس [illegible] و اذکر فی الکتاب ادریس
انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا و اسم او اخنوخ بود [illegible] ادریس [illegible]
و [illegible] خیاطت [illegible] چون [illegible] را تمام [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] باذن خدا [illegible] ادریس [illegible]
ملک الموت [illegible] چون [illegible] ملک الموت [illegible] ادریس [illegible]
چون چهار روز گذشت از وی پرسید که در این چهار روز آیا قبض ارواح کردی گفت بسیار [illegible]
که [illegible] ارواح [illegible] روایت [illegible] از قبض روح
ادریس [illegible] بهشت و درکات جهنم [illegible] باذن خدا [illegible]
[illegible] مرگ [illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] چون [illegible] بهشت [illegible] خدا [illegible] ادریس
[illegible] بهشت [illegible]
چون [illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible]

هفتم سفر کلیم موسی بطور در یوم اثنانی من العجب که از برای [illegible] سفر [illegible] در یوم اثنانی بعد
سفر غضب وقتی که مادر موسی اورا از خوف غضب فرعون در دریا انداخت و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم سفر هرب وقتیکه را آمد از مصر بطرف مدین بجهة و لما توجه تلقاء مدین
سفر طلب وقتیکه از مدین برگشت و محتاج باتش شد پس نوری از دور دید فقال لاهله امکثوا
انی آنست نارا سفر سبب وقتیکه بیرون آمد بطرف دریا از فرعون [illegible] پس سبب [illegible]
شد و انجینا موسی و من معه اجمعین ثم اغرقنا بعد الباقین سفر عجب وقتیکه گم کرده راه را در تیه
چهل سال [illegible] خدا ایشان را از من و سلوی الطعام فرمود و از حجر از برای ایشان اب بیرون آورد
و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر سفر ادب وقتیکه سفر کرد بطلب خضر بسوی
مجمع البحرین و اذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا سفر طرب وقتیکه
سفر کرد بسوی طور سینا الذی [illegible] جاء لمیقاتنا [illegible] آیه اشارت است بر [illegible]
که موسی [illegible] وجانب صفات رفته [illegible] سبحان الذی اسری بعبده
[illegible] از قوم بطور رفته [illegible] براق را [illegible] بیت المقدس و جبرئیل را در سدرة
المنتهی گذاشت پس رسید بمقامیکه نفس او گفت این قرب المصطفی و قلب او گفت این روح المصطفی
و روحش گفت این سر المصطفی و سر او گفت این شاهد المصطفی معراج موسی بطور [illegible]
معراج رسول خدا [illegible] یا محمد [illegible] لا [illegible]
[illegible] فاخلع نعلیک [illegible] آیه لا تخلع نعلیک [illegible] المعراج
ان اخلع نعلی [illegible] لا تخلع نعلیک یا محمد [illegible] العرش [illegible] نعلیک
یا رب [illegible] فاخلع نعلیک [illegible] یا ابا القاسم ادن منی [illegible]
کرسی [illegible] چنانچه [illegible] موسی بطور رفت [illegible]
[illegible] معراج [illegible] خداوند
که قال [illegible] الهین اثنین انما هو اله واحد [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
[illegible] اللذهب [illegible] چنانچه [illegible]

۸۱۵۱

گرد [illegible] صانع [illegible] صانع [illegible] ارواح [illegible] اجسام [illegible]
[illegible] طبایع اربعه که حرارة و برودة و رطوبة و یبوست [illegible] قوم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] الهین اثنین [illegible] از انکه شریک [illegible]
[illegible] مستقلین [illegible] واحد [illegible]
[illegible] ترجیح بلا مرجح [illegible] مستقل [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible]
ان صانع العالم اثنان [illegible] واحد [illegible] لم [illegible]
الواحد [illegible] ان [illegible]
[illegible] الواحد [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] از برای خدا [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] الاحد [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بالای کوه شده من خورنده بلا دیده شدید کند و تضرع بسوی خدا نمود حتی عرض کرده الهنا تسمع انی محب
و ضراعة مشتاق بما تخبرنی انه حان وقت ازالة الوجد و اظهار احکام الامر و النهی از ... حقیر
و حیرتنا من خلق ... استماع ... السیم ... که خبر ... و بزرگ است که ... شنیدم عرض ...
در یوم ... حضرت رسالت از حضرت رسالت نقل میکنند ... خیر لکم و مماتکم خیر لکم
کفتند حیوة را دانستیم ... حیاتنا خیر لکم ... انه بالحکمة و الموعظة الحسنة
و مماتنا خیر لکم و ذلک ان اعمالکم تعرض علینا کل یوم اثنین و خمیس فما رأیت من خیر استبشرت و ما
رأیت من سوء استغفرت الله لکم ... وفات رسول صلعم در یوم اثنین در ربیع الاول ... سیوم

و من یرد الحج ... فی ساعة ... الیه

اگر خدا ... اکاهی هر وقت که قصد ... حاجات خواهی شرط ... که روز ... باشد تا ... بکند
و آنکاهی ... نیت ... دل ... بنشیند ... و صدقه ... نماز ... جمعه
رحیم دل و طاهر ... کعبه ... و هر رکعت ... آیة الکرسی و آیة
شهد الله ... و روزی ... که ... ساعت ... و روز ... مبارک است
و روز ... که خدا ... و ... در ... شده ... حاجت ... و
در ... و ... مسافر ... که ... باشد ... که ... برد
انجا ... که ... برده ... غرق ... حاجات ... خون
حفظ ... از ... رسیده ... هر رکعت نماز کند ... هر رکعت ... آیة
الکرسی ... و توحید ... استخاره از طرف ... ظاهر
و از ... تربه ... اگر ... روز ... باشد صاحب ... است ... از ... کان
و ملوک ... بود ... دیگر ... باشد ... بود ... و خراوزان باشد
و روزهای شام ... بسیار بود ... باشد ... و تابستان ... بسیار بود ... بیشتر
رنجها از ... باشد و ... میان ... بسیار بود ... برآیند و زنان ... مردان
خصوصا ... و میان ... آید و ... ظاهر شود ... شده و در
جانب ... و زمستان بسیار ... بسیار ... و گاه ... بسیار بود

دا الکه محرم

دا الکه محرم ... باشد زمستان بسیار سرد و برف و یخ بسیار و در رجب و ناحیه شرق ... بسیار شود
و بعضی ... آفت رسد و در ناحیه شرق و شام ... در تابستان ظاهر شود که در آن خلق بسیار
بمیرند و صاحب ... بر پادشاه خروج کند و پادشاه بر او غالب شود و در زمین فارس بعضی از ... آفت رسد
و در آخر سال ... و در روایت دیگر ... بسیار ... آید و باران بسیار ... و ...
نیکو کند بود ... و ... بسیار باشد گندم و جو و عدس فراوان باشد ...
کند و ... در تابستان باران بسیار ... بود و در ... و باقلا فراوان ... آید
و باران ... آفت رسد ... و در ... از ... آفت رسد و ... بسیار باشد ...
و کوکان ... بسیار بود و ... در جمیع بلاد ارزان باشد و گاه ارزان و غله
فراوان باشد ... آفت رسد ... باشد آفت ... و ... رسد و در بعضی
از شهرها ... خروج کند و در پادشاه عجم ... اضطراب حاصل شود و در میان ... و عجم
و اهل عراق ... پدید آید ... مشایخ ... شود و در میان ... و ... ایشان در آخر
هرکه ... در تابستان ستاره دم داری ... که علامت ... باشد ... علم
شود ... بعضی از ... باشد و در ... و شام ... فتنه ... رسد در ...
که ... والله علیم ... از ... که از رسول خدا ... یوم ...
شوال ... یوم ... فیه ... این ...
بعضی ... اول ... سیوم ...
چهارم ... پنجم ... فرعون ششم ... اسرائیل ... این ...
... از ... که ... فتح ... نبوت ...
و ... اول ... که ... پادشاه ...
... که ... بعد از ... پادشاه
شد ... چهارده ... پادشاه ...
... که ... و ... که ...
... ساخت ...

با ورع را طلبید که او را بگوید ان بت علاوه کند هر که دان غم ز جرجیس اورع زمان است و جرجیس ابدا با [illegible]
رشید و در زلف عیسی رفت و همه علامات بگو در شان نفس سالک مرتبهٔ نبوت ارتقا جست و الموم را پنهان بگیس و عیسی
میخواند چون طرباط او را امر نمود کان خاطر کرد گفت از خدا شرم کن که تو را جان و نان داد و تو را امید بود و میراند
از این اصنام بت بود زیان چه خواهی این ها را شکن و کند ابگیرد تا در هر جهان رشتگی پرکی نزد کان بخار پرستند
و طرباط گفت که پسر تو خود را به جرجیس ابا کرده و خود را بکشند که با دین و هم سر کاری ندانست ایک
پسر او بخواب دین دولت شکر بسته و میخواهد جان و جاه تو را بگیرد طرباط در خشم شد چنین کو در سیاه جرجیس نو
این اولی زحمت بود که کمترست بیده روز دیگر کنار اقاله که سالار جرجیس معلوم را گواه بین عیسی و بد اشوار او را
حاضر کرد گفت من دانسته ام بعید و تهدید مرا کشته خون او را از تو میخواهم جرجیس بر ما چند بسیار عیش اقا رومی
طرباط عزم شد گفت چرا از دین آباء خود برگشته ای و خدا پرستی را بت اسکندری با تو را ملک کفت من هرگز
هلاک به جرجیس را بر خاطر نی ر رد کن نیم و تا جان دارم عبادت خدا کنم معلوم فرمایا کو که اگر جرجیس هین روش
در این شهر باشد همه خلق را بیایند و دین دولت از زمان کند ملک امر کرد او را به چرخ آورده کشیده و همه گوشت
بدنش را با چنگالهای آهنی ریختند کمان نمود سالار کو روز دیگر تندرست محضر ملک آمد او را امیل عیسوی دعوت
کرد ملک تعجب کرد کمان کرد و ساحرست امر کرد او را در میان جوهری نهاده در زیر فشند تا استخوان از آن جنکو
و مغز او روان شد کند اشند او رفتند روز دیگر آفتاب طالع شده معلوم را ایشان عنند کند امیخواند طرباط
امر کرد او را با چوبهای آهن از چند شکافتند که از استخوان کمتر نیست چو هر از تنگ ایشان و در زیر لش گشتند
و از کعوبش تنگ بستند روز دیگر صبح حاضر بارگاه شد گفت ای طرباط از خدا بترس و راه خدا بگیر امر کرد چوب
سطبر و عمق او کوفتند و خشت پخته بر هر دو زانویش محکم بستند و در زندان خانه کرد با چند میخ آهنی
دستها و پاهایش را بهم دوختند و شوند تا بر منتها شد و آتش حمل کرد بر پشتش نهادند و خارهای جنگل از آتش در
زندان ریختند و صبح چند برادر بستند معلوم شد تا انها را گرفتند و حضرت را بر بران خارها کشیدند پس در
که هلاک شد در زندان را بستند و رفتند صبح آفتاب نتافته بود که بر در طرباط آمد و بازار جنگلی که اگر معلوم کردید خدا را
بپرستید طرباط بغضب آمد امر کرد او را انداختند و راه حیز و مغز او را با اشیاء پاره و حجاره و عفن آبها
و حبابش را از گیاهی بنیاد ریختند روز دیگر باز جرجیس اندر در آمد و نام خدا خواند طرباط اشفته شد امر کرد حضرت
او را انداختند و ضرب که اخته و بر ناف و سینه او ریختند تا در زیر ریب کما خته پنهان شد روز دیگر چون
در دار [illegible] جرجیس را ظفر دید دلب به بحوت حق گشود اندیشه امر کرد سر کما خته در گلویش ریختند
واورا

واو را با حریر او گذشته باز روز دیگر حاضر شد و خلق را بخدا خواند امر کرد حضرت را با بکریت او بخشند و در نعز
انشیه ها گرز های آهنین که خارها در خلیده بود اصلکندند بر او زدند و العبد بت و پای او را با میخ آهنی بر زمین کوفتند
و با کار کوشت بدن او را باز کرده و او را معه بنده کشته روز دیگر جرجیس آمد و اصنام را اشکستن ملک امر کرد
دست و پای او را بسته و خارهای آهنی و دیگر آلات حرب بر زمین گسترده و بدنش را با آن آلات قاطعه کوفتند
تا او اشتعلو روز دیگر او را صحیح یافتند این زنت خانه بش را به بیت خواب بنیادند و حرمهای بسیار اجتماعی بر
او فرود آمده و هر که بفرعه را بنا شده روز دیگر نیز طرباط آمد که او را از غضب خدا بیم داد ملک امر کرد
هر بار اسیر بسته و بدنش را به چنگلهای الغند چوبه و تنه گوشت بدنش ریخت روز دیگر با عطا حاضر شد و گفت
ترجیح از خدا بترس و قطع رحم مکن و بگذار که مرا از چندین بلاها نجات بدهد این حال طرباط بزرگان گفت ای مرد
مارا با چاره شگفت و چاره او با ما نشد بهتر آنکه او را جادو از شهر دور زندان کنیم این زحمت چه [illegible] بود امر کرد او را
از ایوان بیرون کنند و ریگ فر بحر اوج کهیب چاه عمیقی بود که او را در آب مکنقه او را در آن انداختند و سنگ
توانستند از هر دو گوم بدین سنگه و دمان از کشیده و سنگ گران بر آن نهادند حضرت سه روز در آن چاه ماند
یک پیرزنی که بر دین عیسی بود هر شب که نان بر آن چاه میبرد حضرت آن نان را بر آن ها قرآن قسمت میکرد
میخواند روز طرباط بعزم شکار بعد از یاسی از حیات جرجیس از ایوان بیرون آمد و در بیرون شهر کهیبا
بود چند دختر عیسوی را بگذاشته بود طرباط دختری از ایشان را که مرسیانام داشت دید و عاشق شد خواست
او را بحرم آرد زر و جواهر بر گرفت و دختر ضر شد حیلت ها کرد و از را زاری که مرشد اطلع دختر از گوشت شان
ابرو آن بگریخت روز دیگر با طرباط هر چه را گرفت انشاد و دهه خبر کرد قتال ایشان بکار نیارسید که مرشد
بود رجعت یابی و صفت دختر دیگر به شفاعت آنها آمدند و در نظر او تضرع کرد طرباط او که دانگ
درد بود دیگر ی بگرد و او را خشم بر گرفت نیا اند رحمت در سینه او آمد و جان داد انگاه ترجمه بود او را
گو گفت مرسیا را از معنی اقرار کن و گفته تو را نیز چنین خواهم کشت و او را با زبان زن که ایرا
همنشاری کونه بد مرسیا گفت ما با دین حق را بگردی نبینیا کسی در محلی حاضران زبان ما دادن بود طرباط
سطور گفت امر کرد زبان دار و او را التونی کنند و او گفت پس مرسیا را اطلاع حق خواند هر چه گو فائده
نکرد و گفته تخویف او هم آن دختران را کشت تا اینکه مرسیا را فرزند شد و از خشم او را نیز گشت
و آن پیرزن که هر شب نان از برای جرجیس میبرد از این دهشت خبر او را بر دار زندان نزد وی

آخر چاره ندید ملعون چون شب بگذشت [illegible] جرجیس را دید از او پرسش کرد زن واقعه را گفت جرجیس
گفت هنوز آن گاو زنده است بحق این قول طرناطه دو کرت [illegible] زنده شد تا جرجیس بهای طرناطه برابر او بماند و آن
از شهر بیرون شد بیابانی که زن آن رفت [illegible] او سخت ترسید و از عقب او رفته [illegible] چاره کند زن و [illegible]
نیز رفتند و طرناطه بعد از گشتن بسیار آمد بالای چاه جرجیس ایستاد و روی بگاو کرد [illegible] در چاه [illegible]
چیزی را از راز گوید معلوم از حقوق جرجیس در تفحص شدند و سنگها از سر چاه دور کردند خبر شد جرجیس را
برآوردند قسم خورد تا این جا [illegible] که ایشان را بیرون نیاورید من بیرون نیایم اول [illegible]
اینها را برآوردند بعد جرجیس برآمد طرناطه بر قدم او افتاد و چهره بر قدم او سود جرجیس دعا کرد [illegible] شد ملک که
گوش او [illegible] گران بود آن زمان [illegible] یافت بالجمله طرناطه مسلمان شد و معلوم او نیز مسلمان شدند
و طرناطه در خدمت جرجیس [illegible] بقیصریه شام آمد و خلافت عیسی بر جناب جرجیس مستقیم آمد طرناطه [illegible]
[illegible] گوش او نیز [illegible] شد قبل از اینها طرناطه را [illegible] صاحب دیوان است طرناطه [illegible] که
[illegible] دیوان است بالجمله جرجیس همیشه در ارشاد [illegible] معلوم را بدین عیسی مسیح [illegible] و هرکه از او معجزه [illegible]
وفا میکرد روزی در مجلس طرناطه [illegible] عرض کرد ما درین مجلس چهار کرسی نشسته ایم [illegible]
که هر یکی از چوب درختی باشد از خدا بخواه که هر کدام سبز شود و میوه آرد ما همه [illegible] نشسته ایم بچشم خود ببینیم
جرجیس خدا را بخواند آنکه خواسته بود شد [illegible] ازین معجزه ایمان آوردند دیگر پیر زنی [illegible]
[illegible] سلطان او را دیدند و خوردند بعد از مدتی واقعه را با جرجیس گفت عصای خود را
بوی داد که زن [illegible] زن گفت سلطان او را پاره پاره کرده و خورده و چیزی نیست تا عصا زنم فرمود
برو اگرچه یک عضو او یکجا مانده باشد بیاور زن رفت یک شاخ او را آورد جرجیس عصا بر او زد زنده شد
زن او را برد [illegible] دیگر جمعی گفتند [illegible] جمعی از [illegible] را زنده کنی تا ما ایمان آوریم حضرت
دعا کرد در گورستان [illegible] زنده شدند [illegible] زن و [illegible] به صدق جرجیس شهادت دادند جمعی کثیر
ایمان آوردند بعضی گویند [illegible] زنده [illegible] از دنیا بود بروایت سراج القلوب [illegible]
که پادشاه در موصل بود [illegible] نام داشت و جرجیس [illegible] از اهل فلسطین بود مال بسیار داشت [illegible] شد ملک
بت [illegible] ابلیس [illegible] آورده [illegible] سجده [illegible] هر که [illegible] او را
با آتش میسوزانید جرجیس [illegible] عذاب [illegible] که ملک
امر کرد او را [illegible] عذابها [illegible] از جمله [illegible] ملک مخذول [illegible] ۵۱

بلو

بلوکه در چوب [illegible] و او را در میان آنها نهادند و پاره پاره [illegible] او را [illegible]
شیران [illegible] زمین [illegible] از جمله آنکه یکی [illegible] ملک
گفت او را [illegible] گشته باشند ملک گفت [illegible] امر کرد [illegible]
ساختند و میان او را [illegible] و او را در شکم گاو نهادند و آتش [illegible] گاو [illegible] ریخته شد جرجیس
[illegible] ملک [illegible] بر زمین زد چنان صدا کرد که چندین [illegible]
شهر [illegible] مرده [illegible] ملک گفت [illegible] از این مرده [illegible]
او را [illegible] که قوت [illegible] حاصل [illegible] دیگر [illegible]
جرجیس [illegible] زنی [illegible] ملک امر کرد [illegible] چند [illegible] شد [illegible]
ملک [illegible] امر کرد [illegible] میخهای آهنین [illegible] او را [illegible]
بر او [illegible] همه بدن او ریزه ریزه شد پس آنها را جمع کرده سوختند [illegible] خاکستر [illegible] را بدریا
ریختند خدا خاکستر او را جمع کرد زنده [illegible] ملک [illegible] که [illegible]
داده [illegible] که [illegible] جرجیس [illegible] پیغام خدا [illegible] که دعوت [illegible] حق [illegible] ملک گفت
[illegible] پیر زنی [illegible] جرجیس [illegible] آمد [illegible]
[illegible] از خدا [illegible] چندین کرامت [illegible] جواب [illegible] ملعون جمع
شدند جرجیس [illegible] زمین زد [illegible] شکم [illegible]
[illegible] جرجیس [illegible] خلق [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] ملک [illegible] خشم شد گفت جرجیس ظلم [illegible] ایمان
[illegible] نظر [illegible] ملعون [illegible] جمعی مسلمان شدند ملک امر کرد [illegible] تیغ [illegible]
جرجیس دعا کرد که خدایا [illegible] که ملعون مرا هلاک کند [illegible] پس آتش از
آسمان آمد لشکر او را [illegible] همه ایشان [illegible]
بروایت [illegible] از جمله عذابها [illegible] مجلس [illegible] جرجیس [illegible]

الحمد لله الذي قضى عنه صدقه لكذب البقرة وسحر السحرة حضرت ابراهیم ... زبیده ساحران گفتند اگر این زمره را بجمع اهل
زمین ... دانند همه ایشان را ... سحر ساحران آورد و گفت شما را نرسیدیم که ... نزد حق ... و جز داد
باطل از جمله آنکه ... ازین ... آتش ... که ... حسین ... خواهند و ... دکان ... و چهار
... چهار ... که ... بیرون ... از جمله آنکه در میان چوب ... کرده
... که ... در میان ایشان چون ... آمیخته شد ... تاریک شد
... البقرة ... بود ... گفت ... باذن خدا ... صحیح
و سالم ... و تبلیغ رسالت ... احد ... ملک ... کشته همه قوم
... شده ... پیغمبر خدا ... صلی الله علیه و سلم
... بود ... بنی اسرائیل ... داشت ... ابراهیم ...
... که ... حرام است ... غضب ... و ...
شهر ... دختر ... گفت ... ابراهیم ... است او را
طلب ... سلطان ... حرام است پس ... ذبح
کرد ... عرض کرد ... رسید ... آتش ... و لا ...
و لكنه ... صلاح ... کرد
... گفت ... امروز ... پیر ... و ... بود
و ... زدند ... شب ... گفت ... المحبة ... نفر که ... اند
بایزید ... بسیرت ... اهل ... و طریقت که از عطش ... هلاک شده
بایزید عرض کرد ... الاصحاب ... گفت یا بایزید ... الدم
... عرض کرد ... گفت ... مقتول المحبة ... و ... مقتول الحق
رؤية ... گفت المحبة ... المحبون ... شربوا
كأس ... الارض ... عرف ... و ... عظمته و ...

دمن اثر

دمن شرب كأس حبه ... الحق ... المحبة ... و من رأى ...
غیر ... زکریا ... چون زکریا ... از ... رفته ... شده
درخت ... گفت ... درخت ... که ... آمد ...
شیطان گفت ... درخت پنهان ... ازه ... درخت ... چون ازه
... زکریا ... گفت آه ... در ملکوت ... جبرئیل ... زکریا ... بود ... مرة
اخرى ... من دیوان الانبیا ... زکریا ... عالم ...
با ... یحیی ... مناجات ... الهی ...
... ستون ... چهارم ... فرعون ...
... گفت ... رب العالمین ... فرعون ... گفت لا قطعن
ایدیکم وارجلکم من خلاف ... مستقیم ... دست ...
در حدیث معراج آمده که حضرت ... دیدم ... کشته ...
که فرعون ... کشته ... آسیه زن فرعون ...
ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ونجني من فرعون
... فرعون ... عذاب
کرد ... فرعون ... آسیه ... اعضا ...
فرعون گفت ... رب العالمین
و لو قطعني اربا اربا ما ازددت ... اخبرنا عن ...
... آسیه ... نظر ...
... ششم ... البقرة ...
در یوم ... البقرة ... بود که ... بود ...
... که ... پس ... نقد

شد بجهة میراث او را کشتند و در میان دو قریه انداختند و بر کشته [illegible] و گفتند [illegible] در میان [illegible] کشته شده پس [illegible]

شد و از اهل دو قریه او را طلبید میان اهل دو قریه حضرت [illegible] فادارأتم فیها [illegible]

والله مخرج ما کنتم تکتمون اهل دو قریه نزد موسی آمدند و گفتند که [illegible] خدا [illegible]

[illegible] گفتند اتتخذنا هزوا فرمود اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین تا آنکه کشتند بقره را و ما کادوا

یفعلون پس [illegible] فرمان رسید که زبان بقره را [illegible] بزن [illegible] خدا [illegible]

[illegible] اشاره خدا [illegible] بقره [illegible] بقره [illegible]

ذبح [illegible] استعذاب [illegible]

[illegible] بقره [illegible]

[illegible]

[illegible] ما بید [illegible] احسن [illegible] خدا [illegible]

کند [illegible] قبول شد پس او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] القرآن [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] آدم [illegible] حق [illegible]

[illegible]

[illegible]

اولاد آدم روایت خاتمه آنکه صدوق باسناده از زراره از ابا عبد الله علیه السلام نقل کرده که سئل ابو عبد الله ع

کیف کان بدو النسل من ذریة آدم فان اناسا عندنا یقولون ان الله تعالی اوحی الی آدم ان یزوج بناته من بنیه

وان هذا الخلق کلهم اصله من الاخوة والاخوات فمنع من ذلک وقال ع نبئت ان بعض البهائم تنکرت له اخته

فلما نزی علیها ونزل علم انها اخته قبض غرموله باسنانه حتی قطعه فخر میتا وآخر تنکرت له امه ففعل هذا

بعینه ثم قال ع ان آدم صلوات الله علیه ولد له سبعون بطنا فلما قتل قابیل هابیل جزع جزعا قطعه من

اتیان النساء فبقی لا یستطیع ان یغشی حواء خمسمائة عام ثم وهب الله له شیثا وهو هبة الله وهو اول وصی اوصی الیه

من بنی آدم فی الارض ثم ولد له یافث فلما ادرکا واراد الله ان یبلغ بالنسل ما ترون انزل الله بعد العصر

فی یوم الخمیس حوراء من الجنة اسمها نزلة فامره ان یزوجها من شیث ثم انزل الله بعد العصر یوم الجمعة حوراء

من الجنة اسمها منزلة فامر الله عز وجل آدم ان یزوجها یافث فزوجها منه فولدت لشیث غلام وولدت

لیافث جاریة فامر الله عز وجل آدم حین ادرکا ان یزوج ابنة یافث من ابن شیث ففعل فولد الصفوة

من النبیین والمرسلین من نسلهما ومعاذ الله ان یکون ذلک علی ما قالوه من الاخوة والاخوات

والحدیث طویل اقتصرنا منه بموضع الحاجة وقال الشیخ فی الانوار بعد کلمات وما حاصله فائدة ای الشیعة علی

ما عرفته لکن روی الصدوق عن الباقر علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی انزل علی آدم حوراء من الجنة فزوجها

احد ابنیه وتزوج الآخر ابنة الجان فما کان فی الناس من جمال کثیر او حسن خلق فهو من الحوراء وما کان

فیهم من سوء خلق فهو من ابنة الجان ووجه الجمع بین هذا وما تقدم ان حمل هذین الولدین علی غیر یافث

وشیث لکن لما اختلط النسل فی المراتب اللاحقة سری اخلاق ابنة الجان فی ذراری آدم علیه السلام وانها بان یکون

کل واحد من یافث وشیث قد تزوج زوجتین وعلی التقادیر کلها یستلزم انقراض بنات آدم بلا تزوج الا

ان یجوز تزویج البنات من الاخوات

دان شرح ساعت ... فتح الیوم یوم الاربعا

کر فکر تو اقتضا شتاب باشد هر روز که بخواب باشد از بهر علاج اگر خوری دارو نشاید که بروز چهار
دو جا شنبه ... که در شنبه روز غم شنبه ساعت شکون با زنان خوبست و در آن روز ابتدا شهر ...
ده ابتدا و سفر ... روایت آورده شده روز ... که در آن روز ... که بنگ منسوب است و در آن
منقول بعطارد است و بعضی ... است و در ... در آن روز ابتدا ... چنانچه از شعر امیر المومنان
معلوم میشود و در آن روز شارب گرفتن و حمام رفتن و سفر کردن و جامه بریدن نیکو است چه هر که
در این روز جامه ببرد از خوابات ... بلغ ... دست ... و در آن روز
بدست و حجامت کردن ... بد و ... خوبست در شب این روز هر که دو رکعت نماز کند
با الحمد و آیه الکرسی و توحید ده بار ... گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود
و در روز هر که دوازده رکعت نماز کند و در هر رکعت حمد یکبار و توحید سه بار ...
سه بار ... ندا کند ای بنده ... گناهان گذشته و آینده ترا آمرزیده
روزه هر چهارشنبه اول از عشر وسط هر ماه و چهارشنبه اول از عشر اول و چهارشنبه آخر از عشر آخر
برابر است با روزه تمام عمر و چیدن ناخن در این روز ... نیک ... بدست ... در ...
بد ... کتاب ... لفظ خوب ... داد ... لفظ ... خوبست
و ساعت ... در این روز از صبح تا ظهر و عصر تا عشا خوبست و علامه ... اختیارات
و ... روز چهارشنبه منسوب است بعطارد و عرب آن را ... گویند و ... یوم الارتعا
و این روز منسوب است ... خلف ... که تعظیم این روز ... و الحال
... این روز ... ایام ... و در این روز ... از آسمان
آتش ... و در این روز هلاک کرد ... قوم ... و شعیب
و در این روز ... از میان ... طرف شد و در این روز ... آتش پرستی
اختیار کرد ... و در این روز ... که در سلطنت گشتاسب و در این روز
گشتاسب آتشکده ها در عالم بنا کرد اول آذر ... آتشکده بلخ بود و دیگر ... آذر
آتشکده آذربایجان که ... و دیگر ... آتشکده ... گویند
... که ... اوست ... منسوب است
... آتشکده ... آذر ... آتشکده ها زنان اصفهان

[illegible]

ودر این روز آتشکده فارس و در خوش آتشکده که آن را ساخته اند در غروب آفتاب
این روز دجال این جماعت متولد شده و تولد معویه غاویه در این روز بوده و بنای
شهر قسطنطنیه در این روز بوده که با اسلامبول مشهور است از قسطنطین ابن [illegible] این
زمان ساخته و بنام بانی آن موسوم است در این روز شاپور ذو الاکتاف کتفهای
اعراب سوراخ بیرون آورد و کشتن بر [illegible] را خفه و در این روز آغاز کرد و در این روز قرامطه
خروج کردند و علم [illegible] را در کعبه کشتند و حجر الاسود را کندند و بردند و بیست سال
حجر در نزد ایشان بود و در این روز خوب است طلب علم و حکمت و کتابت و ابتدای درس
و حمام رفتن و در اکثر کارها دیگر شایسته نیست و نهی وارد شده است از حجامت
کردن و نوره کشیدن و سفر کردن در این روز و بعضی روایات تجویز روایت وارد شده
و اگر حجامت ضرور شود بهتر آنست که در آخر این روز واقع سازند چنانچه در بعضی احادیث
وارد شده و در حدیثی نیز واقع شده در حجامت کردن و در روز چهارشنبه آخر
ماه در عقوبت باشد و در روایت معتبره وارد شده است که روز خوردن دوا و [illegible]
و جماعت از امرا [illegible] در این روز بصورت خوک شدند آنانیکه که از آن حضرت مائده
آسمانی طلبیدند و ایمان نیاوردند اگر نوروز روز چهارشنبه باشد صاحب سال عطارد
و لیکن دلیل بود بر آنکه در آن سال فتنه و تشویش و حرب و جهاد بسیار بود و [illegible]
و بیماری مردم بیشتر از گرمی باشد و خشکی و درد گلو بود و در حدود گیلان و طبرستان
و جرجان آشفتگی و تنگی و قحط بود و کار مردم بسته شود و تجار را زیان رسد و انصاف
از میان مردم برخیزد و اما مردم عامه و باران را نیک بود و اهل صلاح و علما را نیک نبود
و ایشان را غم و کدورت بود و [illegible] چه رسد و قوت [illegible] از شاهزادگان
باشد و باران بی هنگام آید و سیلها بسیار بود و احوال سلاطین متغیر بود و گاه گاه
ظلم و تعدی رسد و رعایا بر سلطان عاصی شوند و کمتران بر مهتران کینه پیدا کنند
و بعضی از میوه‌ها آفت رسد و در تابستان بیماری و بادهای مختلف بسیار رسد
و پنبه و حبوبات و گندم و جو نیک بود اما وقت بهار اندک آفت رسد و چنین
میوه‌ها

میوه‌ها در بهار نیک بود و در این سال خشکسالی آید و دلهای مردم پر از ترس و بیم بود
و در اینها از نیز باد و برف گرفته شود و اگر اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط
باشد و در بهار باران بسیار ببارد و غله و میوه‌ها در بلاد [illegible] و مشرق بسیار
باشد اما مردان بسیار بمیرند و در آخر سال در زمین بابل و بلاد [illegible] آفت رسد
و در چهارپایان از آن باشد و پادشاه بر دشمنان غالب آید و در روایت دیگر
عسر در این سال بسیار باشد و آب دجله طغیان کند و در بلاد شام مرگ بسیار باشد
و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات اهل شام را تلف کند و در آخر سال در میان
ایشان قحط بهم رسد و باران در این سال بسیار ببارد که بسیاری از خانه‌ها و عمارتها
منهدم شود و درختان خرما ضایع شود و رعد و برق عظیم ظاهر گردد و بادهای
تند بوزد و بیماری بسیار باشد و [illegible] باشد و بیع و شرا و معاملات بسیار
واقع شود و در [illegible] گرمی بهم رسد و شاید که مرگ در چهارپایان پیدا آید و در فصل
پائیز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه حرب عظیم روی دهد و مشایخ و علما بمیرند
و بلاد دیلم از خوف و قتل و غارت خراب شود و باز معموره شود و در میان عرب
و بادیه کشش بسیار شود و باد شمال بوزد و متاعها و جنس گران باشد و از بیم
و ضرر [illegible] و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند
و پادشاه روم بمیرد و مردم روم نیز بسیار بمیرند و در فصل پائیز مرض [illegible] بسیار باشد
و اختلاف بسیار در میان سلاطین هند بهم رسد و فتنه‌ها در بلاد بصره و ولایت فارس
حادث شود و در بعضی روایات [illegible] در معنی [illegible] که یوم الاربعاء قوله تعالی
انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر الآیه گفته این روز [illegible] بدلیل روایات انس ابن
مالک که گفته از رسول الله صلعم سؤال شد [illegible] که یوم نحس گفته اند
زیرا که در او غرق کرد خدا فرعون و قوم او را و هلاک کرد عاد و ثمود و قوم صالح را
و بعضی علما گفته اند که خدا [illegible] هلاک کرد در این روز
[illegible] و در وقت قارون را بخسف [illegible] و جنود او را بغرق

چهارم نمرود را به پشه پنجم قوم لوط را به حجر ششم شداد بن عاد را به صیحه جبرئیل هفتم قوم
عاد را به ریح اما اول هلاک کرد عوج را که پسر عناق و چهار هزار و پانصد سال عمر او بود
و طول بالای او به حدی بود که آب طوفان نوح از کعب پای او بالاتر نرفت و گفته شده
بالای کوهی می‌نشست و دست دراز می‌کرد و از دریا ماهی می‌گرفت و به آفتاب کباب می‌کرد
و در وقتی که با اهل [illegible] غضب می‌کرد بول کرد که انهار در بول او غرق شدندی
چون موسی داخل تیه شد عوج قصد هلاک او کرد پس آمد و گفت بدان معسکر موسی
که [illegible] بود پس سنگی از کوه جدا کرد تا بیندازد بر معسکر موسی از [illegible]
که بر سر ایشان زند هدهد بر او نشست و منقار او را جدا کرد و آن سنگ در گردن او افتاد
گوئی نشست او را [illegible] کرد و بقدرت خدا بر گردن او افتاد و نتوانست از او را
کند و با آن هلاک شد و گفته شده که قامت موسی چهل ذراع و قامت عصای او هم چهل
بود و چهل ذراع هم موسی بر پرید و عصا بر کعب او زد و او را انداخت بقدرت
خدا و از غرق با طول قامت خود نجات نیافت الموت کأس و کل الناس شاربه
والقبر باب و کل الناس داخله یا لیت شعری بعد الموت ما الدار
الدار جنة الخلد ان عملت بما یرضی الاله و ان خالفت فالنار
هما محلان ما للناس غیرهما فاختر لنفسک ای الدار تختار و الثانی هلاک کرد
قارون را قوم [illegible] و قارون پسر عم موسی و داماد او که شوهر خواهر او بود چون خدا امر کرد
موسی را که زکوة را با طلا [illegible] عوض کرد خدا با طلا [illegible] [illegible] خدا علم کیمیا
به او آموخت و قارون فقیر صاحب عیال بود و عابد و قائم اللیل و صائم النهار بود
موسی بفقر او رحم کرد گفت کیمیا را به او می‌آموزم که معین او باشد در طاعت او خدا
و نفقه عیال او باشد پس او را تعلیم کرد قارون عمل کیمیا تا آنکه زر و اموال بسیار
جمع شد که خدا فرموده ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة و مفاتح خزائن او
صد شتر بود و در روایت دیگر مفاتح شصت مجاهد گفته وزن هر کلیدی یکدرهم بود و دیگر
وزن [illegible] درهم بود و هر کلیدی مفتاح در بار شد چون ابتدا کرد جمع مال ترکه

نواند

نواند با عبادت گویند خدا امر موسی امر کرد که از او سؤال زکوة کند چون قارون حساب زکوة
مال خود کرد دید بسیار بخل او را گرفت و او به موضعی که بود ایستاد هزار اعلام و هزار کنیز بادگار (؟)
بیشتر دروغ [illegible] ایشان از طلا بود و ثیاب ایشان هم [illegible] پس بنی اسرائیل جمع دو فرقه شدند
یک فرقه نزد موسی ماندند و یک فرقه نزد او رفتند چون موسی در امر زکوة الحاح کرد قارون
گفت فردا اهل مصر را جمع می‌کنم و با تو مناظره می‌کنم اگر حجت بر ما غالب شد زکوة تو را می‌دهم
بالله و [illegible] در بنی اسرائیل بود صاحب جمال معروفه بفسق او را طلبید گفت فردا
بنی اسرائیل را جمع کنم اگر شهادت دهی که موسی با تو زنا کرده هم زر او را و عالم مال بسیار بگیر
بتو دهم آن زن قبول کرد پس قارون جمع کرد بنی اسرائیل را در خانه خود و موسی ایشان را [illegible]
بنی اسرائیل گفتند ای موسی ما را موعظه کن موسی در موعظه خود رسید بجائی که فرمود کسی که دزدی کند
دست او را می‌بریم و کسی که قطع طریق کند سر او را می‌بریم و کسی که زنا کند رجم می‌کنیم او را قارون
گفت اگر خود بکنی حکم چیست فرمود در من هم حکم همان است که خدا فرموده قارون گفت
من شاهد دارم که تو با این زن زنا کرده‌ای و او گفته است که از تو حامله است اشاره بسوی زن کرد
زن رجوع کرد خدا توبه در دل او انداخت و لسان او را از کردانید از کذب بسوی
صدق گفت موسی بری است از آنچه که قارون می‌گوید قارون مرا طلبیده و اموال بسیار
وعده داد که بر این افترا موسی زنم و شهید منم از خدا می‌ترسم که این افترا را قبول او دهم پس موسی
بغضب آمد گفت ای خدا از این امر صبر داده گفته پس از آن که بر آمد و بطور رفت و گریه
و زاری و مناجات کرد از قارون شکایت بسیار کرد جبرئیل آمد که خدا سلام رسانده
و می‌فرماید که من زمین را بفرمان تو کردم هر چه امر کنی اطاعت تو کند در هلاک قارون
موسی بر گردید دید قارون او را دید بر تخت خود نشسته بر فراش دیباج تکیه داده پس
موسی عصا بر زمین زد و در خود اشاره کرد بسوی قارون او بر زمین فرو رفت قارون
جست موسی گفت یا ارض خذیه فاخذته الارض الی رکبتیه قارون فریاد گفت
بسوی موسی موسی ملتفت نشد و فرمود یا ارض خذیه پس زمین او را فرو گرفت
و فرو برد با خانه و قوم او و گفته شده قارون گوارنده (؟) بود چهار هزار نفر

موسی دعا کرد زمین تا میان کمرهای ایشان را فرو گرفت استغاثه بموسی کردند موسی ملتفت نشد
در دلو بگریست تا زانو رسید باز بموسی فریاد کردند چهار مرتبه تو استغاثه کردند تو را اغاثه نکردی
بعزت و جلال خودم اگر یکبار بمن استغاثه میکردند هر آینه اغاثه میکردم بنی اسرائیل گفتند موسی
قارون را بزمین فرو برد تا مال او را بگیرد موسی شنید دعا کرد همه خزانه او را خدا خسف کرد
سبب هلاک قارون سه چیز است محبت دنیا دوم بخل سیوم افترا بر موسی ای دوستان
دنیا از قارون عبرت گیرید افترا مکنید بر اهل دین یا صاحب الدنیا تفکر لقارون
یا مانع الزکوة اعتبر لقارون و یا طالب الشرف فکر قارون تو بکد عهد نقصان
یا معتز الکذب فی مانع الزکوة فانظر فی خسف قارون اذا جائت الدنیا علیک
فجد بها علی الکل انها لا تفنی فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل
یبقیها اذا هی تذهب و اما سبب هلاک کردن فرعون بحر بود او را در یوم الدار
قصه او آنست که موسی آمد ... با هفتاد هزار از بنی اسرائیل بروایتی هفتصد هزار
و فرعون تعاقب کرد ایشان را با هزار هزار ... قوم موسی ... رسیدند گفتند
یا موسی انا لمدرکون موسی گفت کلا ان معی ربی سیهدین ... حضرت ... بعصا ... فرعون
ان الله معنا و خدا با ما است ... حکم ... پس آنکسیکه گفت ان الله معنا
نجات یافت از شر کفار پس چگونه نجات نیابد کسیکه خدا ... رفیق
در شان او ان الله معکم ... از عذاب النار رسید بموسی ان اضرب بعصاک
البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم پس گذشت موسی با قوم او و آمد فرعون
با جنود خود داخل بحر شد خدا امر کرد دریا را که ایشان را غرق کن و داخل
نار کن و گفته شده که چون فرعون عذاب را معاینه دید اراده کرد که از غرق سالم
ماند جبرئیل از گل دریا برداشت و بدهان او زد تا هفتاد مرتبه بجبرئیل استغاثه کرد
او را اغاثه نکرد خدا او را عتاب کرد و فرمود یا جبرئیل فرعون هفتاد مرتبه بتو
استغاثه کرد اغاثه اش نکردی بعزت و جلال خودم اگر یکمرتبه بمن استغاثه میکرد
هر آینه اغاثه اش میکردم در حق فرعون گفته اند و لو ان فرعون لما طغی و قال انی انا الله ...
و زورا اناب الی الله مستغفرا لما وجد الله الا غفورا الرابع هلاک کردن

خدا عزیز بود او قوم او را بصیحه در یوم الاربعا فاقتتلوا ... بود ... الآیه ... مخصوص قرار
بود مرتع ... پس ... گفت ... ابراهیم اگر از ... پس عسکر خود را ... حرب
کند ... ابراهیم عرض کرد الهی ... عسکر خود منتظر حکم تو است پس ...
از اضعف خلق خود ... من اضعف حیوانات پشه ... حیوانات دقیقه پشه
زنده میشود و عوض ... پشه میمیرد پس جمیع ... عسکر خود را ... خدا امر کرد چند عوض را از دریا
بر آمدند تا پشه ... و ... گفته الهی ... از ... آمد امروز روز ...
لشکر ... قرار دادم پس مشغول شوید و طلب رزق خود ... عوض ... ایشان
... که از ... فرو ... تا گوشت ... خون ایشان را ... خوردند ... قرار
کو خدا ... که ... او ... که او ... تا ... تمام لشکر خود را معاینه کرد پس ...
... خود ابراهیم ... که ... ابراهیم ... عزت و جلال خودم اگر ... لشکر ...
لشکر ... ایشان ... جمع شده ... تا ... هلاک ... کردم
... رحمت ... زمان عذاب ... رسید ... در اطراف ...
او ... روز پس ... بعد از ... روز پس ... اوتا ... از ...
او ... اطراف ... روز ... قرار ... ابتدای ...
... هلاک کردم ... از ... از ... بود ... احسان ... عذاب ...
بود ... خود را ... الناس ... قوم صالح را بالصیحه ... روز اربعا ...
ارسلنا صیحة واحدة ... صالح ... قوم خود که ... زمان پسری ... که سبب هلاک
این قوم باشد پس ... قوم او جمع شده ... از زمان ... هر ... حامله ... ولد او را
اگر پسر باشد پس ... تا ... پسر ... پس ... کشتند او را ... ولد او را
پس او را قدار نامیدند ... اولاد خود را کشته چون قدار ... شد ... قتل اولادهم
پس ... در قتل صالح ... و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون پس گفتند
... بکشیم ... صالح ... پس ... قسم ... اولاد ... کشته ایم ... خونهم
نداریم ... قدار ... ساله بود ... شراب ... پس محتاج شدند ... آب ... ایشان ... بود

نصیب یک قسم بود و آب طلب کردند یافتند قدار بن سالف و گفت ناقه را بکشیم زیرا که بجهت بودن او آب از ما تنگ
شده است بکشیم همه گفتند صواب گفتی پس تیر بر وی زد او را کشته و بر آمد در شعب جبل پنهان شد و در آن وقت جمیع ناقه
بود از آب چون او را کشتند قدار همه گوشت او را قسمت کرد و قصد آن کردند که بچه او را بکشند در جبل پنهان شد گفته
خدا او را حفظ کرد سعید بن مسیب گفته سبب قتل ناقه شرب خمر شد و سبب فتنه هاروت و ماروت شرب خمر بود
و سبب ابتلا قوم نوح خمر بود و سبب قتل یحیی شرب خمر بود و سبب عبادت عجل شرب خمر بود و سبب قتل [illegible]
و سبب قتل [illegible] خمر بود بجهت این رسول الله فرمود الخمر ام الخبائث چون صالح قتل ناقه را شنید فرمود تمتعوا
فی دارکم ثلثه ایام ثم یاتیکم العذاب و علامت آن این است که روز اول روی شما زرد و روز دویم سرخ و روز سیم سیاه
میشود چون این علامات را دیدند گفتند بکشیم صالح را چنانچه ناقه را کشتیم پس قصد خانه او کردند در روز چهارم
در روز اربعا جبرئیل آمد و صیحه زد تا کوه ها حرکت کرده و در زلزله شد پس صیحه به ایشان رسید همه هلاک شدند و گفته
خدا بچه ناقه را از حجر برآورد و قادر بود که او را نجات دهد از دست کفار لکن او را امان داد اشکالی که پس مسلمانان
از قتل او معلوم شدند اسب ... و کفار خوشحال شدند و متحمل عقاب شدند و خدا قادر بود که نجات
دهد حیان را از قتل و لکن ترک ایشان کرد که او را بکشند تا مستوجب عذاب شوند قاتلان و یاری کننده و راضیان
ایشان و مستحق ثواب شدند که بچه و حیان معلوم شد اشکال اکبر آنکه امام حسین افضل بود از ناقه
بجهت قتل ناقه عذاب نازل شد چرا بجهت قتل حسین عذاب نازل نشد جواب که ناقه سبب فتنه شد از برای قوم
صالح قال تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم واصطبر او به و حسین مشتاق شد از برای کسیکه رحمة للعالمین
بود بجهت خاطر او عذاب به قوم او نازل نشد و در وقت صالح ابواب عذاب مفتوح بود چنانچه خدا از قصه
انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم و در وقت محمد صلی الله علیه و آله ابواب رحمت مفتوح بود چنانچه فرمود و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین پس بجهت این عذاب نازل نشد جواب دیگر چون رسول الله دعا نمود تا خدا عذاب را از
جمیع خلایق بردارد و شد و مادام که سید در میان ایشان بود فیهم است پس هلاک کرد خدا شداد بن عاد را
در روز اربعا و قصه او این است که عاد را دو پسر بود اسم یکی شدید و دیگری شداد و شداد کتاب ... انه
در آنجا صفت جنت را دید گفت من در این دنیا مثل جنت خشتی میسازم و جمیع جواهر های دنیا را
او خواهم با شاهان مشورت کرد که میخواهم جنتی بنا کنم مثل آنکه خدا در کتاب خود وصف کرده گفته امر
بادشاهی دنیا از دست خود را دور از آنان پس امر کرد بجمع نمودن و گفته از هر طرف و غرب
و گفت بنا کنید از برای من بهشتی در سید ... و جمیع کردند تا ... و از آنها اختیار کردند که
در ارض

رحمت بود هر کدام هزار مرد بود و مدت ده سال گردیدند در زمین طیبه یافتند که در او
بود اشجار و انهار پس امتداد کردند خاک الجنة فرسخ در فرسخ خشتی از زر و خشتی از نقره جمیع
تمام قصر بنا کردند آن نهرها در آن جاری کردند و اشجار در آن کاشتند که تا جمیع انهار نقره و ریگ
انهار از طلا بود و در او قصرها بنا کردند از یاقوت حمراء و زبرجد سفید و او ... در و یاقوت
و انواع الجواهر بر غصان آن اشجار جواهر و مروارید آویختند در انهار آن با شیشه مشک
و زعفران و عنبر در میان انهار و اشجار چون بنا تمام شد شداد را خبر کردند پس مدت ده سال
تهیه راه ... و ملوک و اعوان از طلا و نقره بر دند از مردم هر که رفتند تا نماند در همه زمین
طلا و نقره مگر مقدار درهمی که در گردن طفلی بود گرفتند آن طفل را و خواستند از او بگیرند
طفل گفت بحق چه چیز به امیر ... گفتند ملک ما را امر کرده باخذ آن پس گرفتند آن
طفل رو به آسمان کرد گفت اللهم انت ترحم یا معبود هذا الظالم بعبادک و اما تک فانتقمنا
یا غیاث المستغیثین پس ملائکه با ... دعا آمین گفتند خدا جبرئیل را فرستاد شداد را
با جنود خود رسیده بود به بهشت پس جبرئیل صیحه زد از آن همه مردند قبل از دخول بهشت
پس باقی نماند از خود و نه از جنود و نه ملک [illegible] فهل ترى لهم من باقیة هل تحس منهم
من احد او تسمع لهم رکزا و ... هلاک کرد خدا ... در روز اربعا در روز ... قوله
انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا ... و قصه او این است که چون قوم هود حضرت ... خدا را ذات
... کردند و گفتند یا هود ... لنعبد الله وحده و نذر ... بقول تو نداریم دار ... تو را
اگر تو در دعوی خود صادقی پس بیاور ... عذاب را و قال قد وقع علیکم من ربکم رجس
و غضب الله پس خدا ... باران را از ایشان منع کرد تا قحط واقع شد در بلاد ایشان
و ... ایشان مردند و مردم ضعیف شده بودند هود فرمود استغفار کنید خدا را
و توبه کنید ... بود گفتند ... قوم ... عرب ... استغفار ...
عرب تعظیم که میکردند ... استغفار پس ... اختیار کردند
و فرستادند ... قوم ایشان ... مکه ... اللهم اسقنا ... انا ...
الکم ... هود و ... فانتجب ... پس ...

اثبات سخن گفته شد بار آنکه نازل گشته خطاب رسول که فرموده انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا گفته شد هر ارسال که در قرآن است از آن
حیوان مراد از او حقیقت ارسال است مثل انا ارسلنا نوحا و هر ارسال که بغیر او نیست مراد از او فتح است مثل قوله
انه الله یرسل الریاح و هب ... گفته ریاح هشت است چهار ریاح رحمت است و چهار ریاح عقوبت است
اما ریاح رحمت اول او مبشرات است قوله و الناشرات نشرا و الثانی قوله و ان یرسل الریاح مبشرات و الثالث
و الذاریات ذروا و این ریاح رحمت است که میوزد در دنیا بهر شیئی اما ریاح عقوبت اول صرصر است قوله ریحا
صرصرا فی یوم نحس مستمر قوله فارسلنا علیهم الریح العقیم و الثالث عاصف است قوله و جاءتها ریح عاصف
و الرابع قاصف است قوله فیرسل علیکم قاصفا من الریح و این ریاح در بحر میوزد و گفته شده چهار ریح
در هیئت ریح جنوب و صبا و شمال و دبور جنوب از جهت ... میوزد و صبا ... از جنوب خلق کرد
روایت شده که علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله که چون خدا خواست که خلق کند
ریح جنوب را گفت میخواهم از تو خلقی بیافرینم و او را عزت اولیا و ذلت اعدا قرار دهم
پس قبضه از او گرفت و اسپی را خلق کرد و فرمود خلقتک و جعلت الخیر معقودا بناصیتک
نقل ... فانت تطیر بلا جناح ... و ساحب علی ظهرک رجالا ... و تسبیح ...
تسبیحی اذا تسبح و تهلیلی اذا هللوا و تکبیری اذا کبروا و تحمیدی اذا حمدوا حضرت رسول فرموده ریح
تسبیح و تهلیل و تحمید است که صاحب این بکند ... جواب ... ریح صبا ریح ...
که از قدر که میرود در وقت بهار و میبرد ... رسول ملک حجاز ... که ببینند بوی یوسف را
یعقوب ... انی لاجد ریح یوسف ... که ای الریح رسول العاشق الی ... الریح صاحبه
ان قصدت ما لا الریح ... غلام ایتها الریح ... شدة الشوق ... نسیم
الصبا ... سلامی ... و اخبرهم ... نقلن ...
حافر ان ... سبحان من یجری السفن بالریاح و یحرک السفن بالریاح و یخرج الاوراق و الاثمار بالریاح
و یحط الاوراق من الاشجار بالریاح و یوقد النار و السراج بالریاح و یطفئها بالریاح و یجمد المیاه
بالریاح و یذیبها بالریاح و یحییها بالریاح و یرفع السحاب و یزیلها ... بالریاح
فکذلک تهب الریاح یوم القیمة بقدرته علی نار جهنم فتصیر النار حامیة

که قاصدان قوم عاد عرض کردند الهی عمر هفت کرکس میخواهم ندا رسید دادم پس او هزار و هشتصد
و بیست سال عمر کرده دیگری گفت الهی مرا طاقت گرسنگی ندارم مرا طعام ده ندا رسید دادم
پس چهار لقمه ... مانند استخوان قبر بر ... گفتند تو دعا کن او گفت الهی من بصیر خانه خود
که او را دو لقمه ... ام که او را ... داده ام خدایا سیراب کن عاد را چنانکه بودن
سیراب میکردی پس سه ابر پیدا شد یکی سفید و یکی سرخ و یکی کبود و صوتی شنیدند که هر کدام خواهی
اختیار کن قیل گفت ابر سیاه را اختیار کردم ندا رسید با قیل اخترت رمادا رمددا
لا تبقی من آل عاد احدا لا ولدا و لا والدا پس امر کرد خدا ملک ریح را که از باد
عقیم بقدر حلقه ... بیرون فرست ... گفت که در زیر زمین ... است
او را عقیم گویند می ورزد روز قیامت پس میکند کوهها را از جاهای خود و ...
در زمینها ... میکند انها را ... تحمل الارض و الجبال فدکتا
دکة واحدة و هفت هزار ملک موکل اند بر این باد پس امر کرد خدا که یک جزو
از این باد را بر قوم عاد فرست عرض کردند الهی چه قدر باشد ندا رسید بقدر
منخر گاو گفتند باد است ندا رسید بقدر حلقه انگشتر گفتند الهی باد است ندا
رسید بقدر سم الخیاط که سوراخ سوزن باشد چون ابر آمد قوم عاد گفتند هذا
عارض ممطرنا هود فرمود بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم
پس باد آمد پس هفتصد تن بیرون آمدند و بکوه بالا رفتند و هر کدام دست دیگر
دیگری را گرفتند چون ریح شدت کرد صیحه زدند و پا بر زمین زدند تا زانو میان سنگ
فرو رفت شاید باد ایشان را نکند چون وقت عذاب شد صیحه زد آسمان صیحه او
پس باد نازل شد و جمیع عمارت ایشان منهدم گردید و بلند شده بهوا پس مثل
آرد همه را نرم کرد و همه مثل ریگ روان شده بود و آنچه ریگ که در روی زمین است
از آن است پس قوم هود را بلند کرد بهوا و بر زمین زد پس گردیدند ایشان
کانهم اعجاز نخل خاویه و در لطایف آورده که هود جمع کرد مسلمانان را و در
ایشان

دعاء یوم الخمیس قضاء حاجت نفعنا الله باذن الله تعالی

حق

در یوم خمیس تا چاشت باید بود و در جمعه و خمیس چه باید بود از اهل کرم مهم حق باید خواست و پیوسته با خلاص
دعا باید نمود در خبر آمده است که خمیس منسوب بمشتری است و [illegible] تعلق بشمس دارد و بعد از [illegible] صلوات
فرزندی که بهم رسد عالم با عمل خواهد شد و هر که پنجشنبه چهار رکعت نماز کند در هر رکعت حمد یکبار و هر یک از
آیة الکرسی و حمد و توحید و معوذتین پنج بار بخواند بعد از فراغ پانزده بار استغفار کند ثواب این نماز
بوالدین خود بخشد ادای حقوق ایشان بجا آورده باشد و در نماز صبح این روز و روز جمعه سوره دهر خواندن
سنت مؤکد است فالی روز مبارک است برای [illegible] و اتمام بنا و بهشت در این روز آفریده شده
و نامش مونس است و مباشرت در شب این روز نیکوست چون فرزند بهم رسد دیو نزدیک نشود
و اداء در این روز عالم عامل شود و در طرف صبح [illegible] عظیم برود و در جای رفتن حمد و معوذتین
و اخلاص و قدر و آیة الکرسی و پنج آیه از آخر آل عمران بخواند و بگوید [illegible] الرقاب اللهم کن صاحب
الا اله الا الله فیک [illegible] من خلقه و ارجع علیک [illegible] حبیب الی عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تقضی حاجتی انشاء الله ان کار ساخته شود انشاء الله و در این روز زیارت قبور نمایی و طلب علم [illegible]
در شب خواندن سوره قدر و شب جمعه از رفتن بحمام و چیدن ناخن سنت است و [illegible]
نیکو بشد و [illegible] است و در آخر روز [illegible] است و هر که پنج رکعت نماز گزارد و در هر رکعت
اول حمد و توحید صد بار و بعد از فراغ صد بار استغفار کند و صد بار صلوات فرستد از [illegible]
آمرزیده شود و ساعت ستاره از صبح تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر نیکوست اختیارات [illegible]
روز پنجشنبه متعلق بمشتری است [illegible] و در این روز جمشید جواهرات و طلا و نقره را
از معدن برآورد و در عمارت [illegible] در این روز [illegible] و در این روز اولاد ترک بن یافث سمور و سنجاب را
پیدا کردند و در این روز اسکندر از ظلمات بیرون رفت و در این روز [illegible] و در این
روز پادشاه [illegible] بهم رسید و در این روز اقالیم سبعه وضع کرد [illegible] و در این روز
حضرت رسول غزا [illegible] و ظفر یافت و در این روز ابلیس ملعون شد و در این روز ادریس [illegible]
در پنج روز [illegible] قضاة و علما و امرا خوبست و [illegible] مکروه دانسته و حجامت را
هرون الرشید در این روز حجامت کرد [illegible] در این روز آفریده شد [illegible]

حرز شریف

حرزیست حجامت کردن و ناخن چیدن موافق اخبار معتبره بسیار خوبست بهتر آنست که ناخن پا را بروز جمعه
بگیرند و در روایتی است که حضرت رسول [illegible] بیرون [illegible] در روز پنجشنبه بود و در حدیث دیگر آمده
که هر که روز پنجشنبه آخر ماه در اول روز حجامت کند درد از تن او بیرون کند و در روایت دیگر آمده که روز پنجشنبه روز داخل
شدن بر امرا و برآوردن حاجات است و [illegible] سفر کردن [illegible] عقد واقع شود [illegible]
اگر اول روز پنجشنبه باشد صاحب سال مشتری باشد در آن سال علما و فقها و سادات و حکام [illegible] را رغبت
نماید خیر بسیار بود و احوال ملوک و سلاطین [illegible] نیکو بود [illegible] ایشان برآورده شود [illegible] نیکو بود
و نباتات خوب باشد و پنبه و کتان میانه باشد و در بهار باران بسیار بود و ارتفاعات نیکو آید زمستان میانه بود
و باران کم بود [illegible] و ابریشم میانه بود [illegible] داد و ستد در میان مردم کم باشد [illegible]
و غله و [illegible] ویرانی بود [illegible] زمستان [illegible] گردد [illegible] نواحی مشرق گندم
و میوه و عسل فراوان باشد و در آخر [illegible] سال [illegible] حادث شود و در روم [illegible] مسلمانان غلبه [illegible]
عرب بر ایشان غالب شود و در [illegible] واقع شود و پادشاه عرب مظفر باشد [illegible] در اول سال
بارش [illegible] کم باشد و ابر و رعد و باران بسیار باشد [illegible] فراوان باشد
و سفر دریا [illegible] نیکو باشد [illegible] بسیار باشد [illegible] گران باشد و آب [illegible] طغیان کند و در روم [illegible]
حمله آورد و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و در [illegible] جنگ بسیار شود و شاید که [illegible] کشته شود و [illegible]
[illegible] پادشاه خروج کند و منهزم شود [illegible] فارس بسیار شود [illegible]
و حکام بر رعایا ستم کنند [illegible] درختان را بشکنند [illegible] میان اعراب واقع
شود [illegible] غالب شود و در بلاد [illegible] اطراف [illegible] بسیار شود و در بلاد فارس [illegible] در آخر سال میانه
[illegible] فتنه [illegible] شود و در [illegible] مرگ در میان گاو بسیار [illegible] فراوان باشد و شاید که پادشاه
[illegible] شود و در ولایت [illegible] حاکم [illegible]
و در ولایت عجم [illegible] از ظلم [illegible] و در میان مردم [illegible] و خلق از تنگی معاش [illegible]
و داوری در میان خلایق بر طرف شود و عرب بر عجم [illegible] خلق بسیاری [illegible] و در ولایت [illegible]
و اعراب با ایشان [illegible] از [illegible] والیان روم [illegible] پادشاه عجم [illegible] مغلوب شود و باران
در وسط [illegible] بسیار [illegible] رعد و برق بسیار باشد و از همه اطراف [illegible] بیرون آیند [illegible]
ترکان خوارزم [illegible] حرکت کنند [illegible] رسند [illegible]
در آخر [illegible] بسیار [illegible]
پادشاه عجم [illegible] آید [illegible]

و امراء ایران و سلطنت دنیا و دانایان باشند و در حمایت الله که لشکر از عجم در هر سال جمع شده و رسولان از ولایات کنز باشد شاه
آیند و در اوقات های عزیز و کرام ایران باشند و در دریا فتنها پیدا شود و اضطراب بسیار با هم سخن را جایه و آن ولایات باشد و دریا
خراب شود و نقض و غارت و فتنها در بعضی اماکن پدید آید و این اقلیم در زمانه خیانه و این ادبار پادشاهان باشد و علمه [illegible]
عزه جان باشند و امیر حبیب الله قدیر گشته شود و در وقت عطا بیا باشد و آن آثار گم شود بعضی اماکن از نقرف و الیاس سلام
در سیاقات انسان بر ما سکان حضرت رسول الله آورده که فرمود یوم قیامت یوم عیسی ابن مریم قضا ساخت گفته چگونه شنید ابراهیم در ملک
مصر داخل شد و حسن برادر وی گشت و ما هر و ابن گشته گفته اند هفت نفر از انبیا هفت جزء در یوم حبس بافته
ابراهیم از ملک مصر باز باز یافت ساقی در زندان هیچ حق داخل شد و از ملک کنعان وفات برادران یوسف یوسف را یافته
این یا این بیافت یوسف را ملاقات به یوسف آورده یعقوب به مصر آمد و یوسف را یافت سوی مصر داخل شد قطر را یافت
رسول خدا داخل مکه شد و فتح بغیر شریف آن اول قصه او این است که چون خدا بار بعد از ابراهیم سلامت که
نفسکه از بابل بطرف مصر رو که الله ذاهب الی ربی سیهدین و با ساره روانه شد و با وگفته در مصر شاه ظالم است
زنهای مردم را بظلم میگیرد و از بیم او در بر راه عشاق زنیت ابراهیم غیرت بود و ساره را جمال که در زنان خلق نظیر
نبود ابراهیم صندوقی ساخت ساره را در او قرار داد و بر شتر بار کرد چون به مصر رسید عشاری در گرفت از او
و اراده کرد صندوق را بگشاید ابراهیم قبول نکرد که هر چه خواهی من بدهم صندوق را باز نکن قبول نکرد و با غضب که گشت صندوق را
گشود زنی با جمال و کمال دید به ابراهیم گفت این زن کیست گفت این خواهر من است گفتند از بهر ملک خوب است
پس ساره را نزد ملک بردند و ابراهیم نیز رفت ساره را داخل کردند ملک قصد کرد که دست بکار ساره دراز کند دستش خشکید
گفت ای زن از تو بیا من دست مرا بهر حال خود گردان گفت من ساره هستم لکن از زوجه من خلیل خدا است دعا کرد دستش باز
شد خشکید پس توبه کرد ای خدا دست من بیا تو را کرده خواهی آنچه که نخواهی شد پس نظر کرد بسوی ساره دست باز شد
ولی رفت و آن اختیار دست و بار که کرد شد توبه کرد خواست مرتبه سیم دست و باز که خدا هفت اختیار اوراخذ
گرداند نامید ساره گفت به تحقیق که او ابراهیم را خلیل عبد خدا است بسیار ترسید گفت ملکی که من تو را آزار خواهی ابراهیم
اینها را با خدا من است هر چه خواهی ابراهیم طلبکنم جبرئیل نازل شد که خدا میفرماید که ملک جمیع خزائن و املاک خود را ببر تو بده
پس دعا کن او را ابراهیم را خبر داد از حکم خدا را خبر شد بهم خدا پس ابراهیم دعا کرد جمیع خزائن او صحیح شده و بر بیکند
که ساره و زنده بود خدا او را اصبر سپید است پس حفظ که خدا از شر او ساخت وضع ما را از خیر او که راه سوی قریبات و کفه
ترجیحه که در این مثل بیان است سید ابو اوه حضرت عیسی و قتیکه بیابانشد از بیم دشمن پیام آن زمان حفظ عیسی ملکوت
نشان از راه هر بنده سوی حفظ عیسی نشان ملکی مردان بیانشد تساوی از آنکه در خست امان باشند غرق که تا شد نه حرم شد
که آرزو بجز نگه دروی دیدار باشد چنان ملک عاشق شد ساره بر شده بسوی ساره گفت بهم داده ابراهیم دروغ گفت نه او که او را بچشم
از جنس خود خود فرعون غم خورد که ما را جاب یابد رشته از نظر من و من تو را امید یم اگر گفته بود که انا ابراهیم انا خدا است

چرا

چرا رفع حجاب شده بیان او را پیشه و تنبه از او حجاب مانده در وقت رجوع از گفته تا که منافقین گفته اند که چه گفته جواب آنکه
اگر رفع حجاب شده از بس رسول خدا و احوال عالیه است امید به یقین از بس که خداوند بود و لکن از تنگی منافقین کلام خدا نمیداد
تا که خدا خبر داده در کلام خود و حی منزل که همه انسان علیم تا که تا نماند از بس احمد الله ما و داخل ساقی در زندان
سر یوسف در دو فرقه التحق فیتان که یکی ساقی ملک ریان دوم دیگر مطبخی تا کی بود سبب آنکه ملک وهم امرای او
فرستاد که ساقی و طباخ ملک را زهر داخل طعام و شراب او کنند طباخ قبول کرد و ساقی نکرد مطلب اعلی گفت پس هر دو را
ملک بزندان فرستاد و یکی در محبس بر ایشان ستم از زمانه که پس دیدند که یوسف خواب تعبیر میکند آنها خواب
دیدند و از آن خواب بدید که در وقت حیله گفتند از حبس که اتکا کرده بعضی از بعضی گفته اند ساقی خواب دیده بود
طباخ ندیده بود گفته بود که هر دو خواب دیدیم و ما خوابها را ندیدیم که فقط امتحان کنیم لکن صحیح آن که هر دو خواب دیده بودند
و خواب خود را گفتند ساقی گفت هر شب که طاسی از ذهب دیدیم که انگور از آن افشرده و شراب میکنیم و به ملک میدادم
دیگری گفت من دیدم نانی بسیار بر سرم نهاده ام و مرغ از آن نان ها میخورد و یوسف در نمود یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه
خمراً و اما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه چنین چنین و او طباخ خندید و گفت من هرگز خواب ندیدم از یوسف
شنیدم من تعبیر کردم و تعلیم تقدیر که قضی الامر الذی فیه تستفتیان ساقی گفت که اعتراف تو کرده است طباخ را بردند بدار
و بر دار زدند و مرغ از سرش خوردند اشاره مخالف ملک زندان نیز ایشان گشته شد و بر دار است تا تمام گفته ملک و زندان
چه به قرار است پس ساقی سه روز در زندان ماند رسول ملک آمد روز سیم او را از زندان بیرون برد و داد
و خلعت داده در سر حد خود گماشته بماند در تعلیق اکرام و در وقت خروج او جناب یوسف بماد فرمود اذکرنی
عند ربک چون این را فرمود از او بر زبانی آن او را فراموش شد و گفته از او در حق یوسف جبرئیل آمد که یا یوسف خدا
میفرماید که تو را از غیر یعقوب که بخت گفت پروردگار من گفت که تو را از دست برادران که نجات داد
گفت رب من گفت که حفظ کرد تو را در قعر چاه گفت رب من گفت زنان را که تو دعوت کرده بودند گفت رب من گفت
که تو را از کید او نجات داد گفت رب من گفت خدا میفرماید چنان شد که چه تعجیل از او وادی ایشان تو نیز داد
حبس بر تو گفت غفلت تو ابراهیم از جبرئیل تشابه شد گفت وقت افکندن آتش هنگام که گفت جبرئیل اما الیک فلا
الیک فلا وقعه تو اسمعیل از بیم تو شعاعت گفت وقت ذبح و گفت شیخ و خاتمت الله الی بمیراث و دو تشبیه از او
زندان ماندی اشاعت از ملک ما پس حسن و تو که از شفاعت از زندان یوسف بر افتاد و چند سال ماندن پس رو نکرد
و گفت حال که این خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب فادهم و تو و جبرئیل آمد گفت
خدا میفرماید که از تو که گفتم دیگر به حکم کردم که هفت سال در زندان بمانی تا خیر یوسف پیغمبر خدا انبیاء لغزش
واحد هفت سال در زندان ماند پس چگونه است حال کسانیکه مشغول به معصیت خدا عمر گذرانیده چگونه باشند

در بعضی زمان الثالث اخوة یوسف داخل شدند چون در یوم خمیس [illegible] اخوة یوسف فقط [illegible] اول این است که چون
اخوة یوسف نزدیک مصر رسیدند خبر به او آمد گفتند ای یوسف برادران تو نزد تو آمدند چه قسم با ایشان معامله
میکنی [illegible] از ایشان [illegible] که قصد قتل من نمودند و الآن در ملک احتیاج نمودن آمده اند بجز عفو چیز
دیگر نمی بینم بعضی از علما گفته اند که برادران یوسف سه مرتبه نزد او آمدند در اول با [illegible] و محتاج بودند یوسف ایشان را
اکرام و لطف نمود اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم و [illegible] خوشحال و فرحناک پس برگشتند [illegible] وقتیکه یوسف
فرمود ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق و ما شهدنا الا بما علمنا زیرا که یوسف ملک بود و ایشان
[illegible] و مسکین را در [illegible] با ابتهال و تضرع آمدند پس [illegible] برگشتند زیرا که یوسف کریم و رحیم بود
[illegible] کریم و رحیم [illegible] و چون داخل مصر شدند امر کرد تزیین قصر و [illegible] و بازار را از خزینه انواع
ثیاب و البسه برآورد و خدم و غلمان [illegible] و انواع فروش [illegible] و اسباب ملوکانه و سامان
مهیا ساخت و بر سریر [illegible] یوسف [illegible] و خدم و حشم او [illegible] پس امر کرد که داخل برادران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و [illegible] موسی را [illegible] مصر شب یوم خمیس قوله تعالی و دخل المدینة علی حین غفلة الآیه [illegible]
[illegible] در دخول موسی [illegible] گفته چون موسی [illegible] فرعون [illegible]
وقت قیلوله داخل مصر شد محمد [illegible] گفته چون موسی [illegible] و عقل [illegible] بالغ شد [illegible]
قصد فرعون را [illegible] از او [illegible] مصر [illegible] بنی اسرائیل تابع او شدند [illegible]
وقت قیلوله داخل شهر شد [illegible] گفته چون موسی [illegible] فرعون [illegible] و فرعون او را اخراج کرد پس
[illegible] وقت غفلة داخل شد [illegible] قوله ابو الحسن بصری گفته وقت [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
از موسی [illegible] قبطی [illegible] فلا افعل [illegible] بعد الیوم [illegible]
[illegible] قال رب بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیرا للمجرمین پس [illegible] دید اسرائیلی
دیروز با قبطی دیگر نزاع میکند [illegible] دیروز [illegible]
کرد اسرائیلی [illegible] موسی [illegible] دید [illegible]
[illegible] موسی [illegible] قبطی [illegible] اسرائیلی گفت یا موسی اترید ان تقتلنی
کما قتلت نفسا بالامس الآیه [illegible] قبطی [illegible] شنید [illegible] فرعون
امر کرد بقتل موسی [illegible] داخل
رسول الله [illegible] لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق الآیه [illegible]
در عام حدیبیه خواب دید با اصحاب [illegible] که خدا در خواب [illegible] فتح و نصرة را در [illegible]
[illegible] کرد [illegible] گفت یا رسول الله تو خبر دادی
که خدا وعده دخول مکه [illegible] پس [illegible] داخل [illegible]
که در سال دوم داخل [illegible] فتح مکه کرد [illegible]
خدا در قرآن هفت خواب [illegible] اول خواب خلیل انی اری فی المنام انی اذبحک
دوم خواب یوسف انی رأیت احد عشر کوکبا سیم خواب ساقی انی ارانی اعصر خمرا چهارم
خواب طباخ انی ارانی احمل فوق رأسی خبزا پنجم خواب [illegible] انی اری سبع بقرات
ششم خواب مؤمنان لهم البشری فی الحیوة الدنیا هفتم خواب رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] مکه [illegible] بیرون کرد بسبب ایذا [illegible] کفار

گمان کردند که او را او نیک کردند بسبب اخراج از مکه پس خدا اکرام کرد او را بالفتح و نصرة تا بدانند
که معزّ و مذلّ خداست و همچنین [illegible] برادران یوسف را بدون سفر رفت از پدر
وا و را جدا کرد از پدر که مردم گمان نکنند که عزت یوسف از پدر او است تا بدانند که معزّ
و مذل خداست و هم چنین [illegible] که حفظ کند عباد خود را از مکر شیطان
بر ایشان مسلط کرد دیگر ایشان را مصیبت انداز و پس ایشان را اکرام و راست نمود و تدارک
کرد ایشان را بالفتح و نصرة و فرمان داد عالمیان که بدانند که الله کریم و غفور رحیم است نکته
اصحاب رسول جمیع ما یوس شده از رجوع بمکه بشارت داد خدا ایشان را بالفتح و نصرة در زمان
داخل لتدخلن المسجد الحرام پس اولاد یعقوب جمیع بمصر آمدند ما یوس بودند از نفس خود
پس بشارت داد ایشان را یوسف بالامن و قال ادخلوا مصر ان شاء الله امنین همچنین بنده در
روز قیامت جمیع مر بیند اهوال و افزاع را می ترسد بر نفس خود فبشره الله بالامن
قال ادخلوها بسلام امنین و گفته شده و چون حضرت داخل مکه شد جمیع شد مشرکین در مسجد
نا امید بودند از زنان و اولاد و جان خود حضرت آمد داخل مسجد شد و شکر بجا آورد و مسجد را
احاطه کرده و خواص با او داخل شدند و دو رکعت نماز کرد در آن و خواص با حضرت شد
بسوی مسجد و دستهای ایشان بر مقابض سیوف ایشان بود و منتظر حضرت بودند که تیغ بر
برگردنهای دشمن او زنند حضرت برآمد بر در کعبه ایستاده و در و گرد بیوت قریش و ایشان از خوف
سر برید اند خشته بوده پس اخذ باهل مکه گفت [illegible] انتم [illegible] اذ [illegible] و تشتمونه و [illegible]
و [illegible] قد ظفرنی الله علیکم فما ترونی فاعل بکم سهیل بن عمرو
که از رئیسان قریش بود به حضرت گفت یا محمد انت اخ کریم ان عذبت فبجرم عظیم
فان عفوت فبحلم قدم حضرت [illegible] اقول فیکم ما قال اخی یوسف
لا تثریب قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم اذهبوا فانتم الطلقاء
پس حضرت همه را آزاد کرد و اموال ایشان را تقسیم و در زنان ایشان را اسیر کرد پس
الجمله امان داد مردان و زنان ایشان را فالحمد لله الذی جعلنا من امة محمد و الحقنا
فی شفاعته در معنی یوم جمعه خدا فرمود یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
الی آخر الآیه

انس بن مالک از رسول خدا نقل کرده که از انس روایت است از یوم جمعه [illegible] یوم و لیله [illegible]
کان [illegible] لیلة الجمعات [illegible]
بدانکه [illegible] آدینه روزی که خدا [illegible]
[illegible] خلق [illegible] آسمان و زمین
[illegible]
و درین روز خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
و اطراف [illegible] سوره توحید [illegible]
و صلوات [illegible]
و [illegible]
و درین [illegible]
رسول [illegible]
و درین [illegible]
روز که [illegible]
[illegible]
[illegible]
درین روز آفتاب و ماه و ستاره [illegible]
شد و روز عید [illegible]
و برکت این روز [illegible]
و آمرزیده [illegible]
چه در وقت از زوال [illegible] نماز جمعه [illegible]
واجب است که نماز جمعه حاضر شوند [illegible]
و در [illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] مطلق [illegible]

معتبر از حضرت موسی بن جعفر وارد شده که هر گاه در شب یا روز زلزله یا خسوف [illegible] آیة الکرسی بخوانند و [illegible] و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بیرون [illegible] در روز جمعه و در بعضی روایات وارد شده که [illegible]
بیرون است و در چند روایت [illegible] وارد شده که مستحب است و در روایت معتبر وارد شده که روز جمعه روز خواستگاری و نکاح کردن است
و مستحب است [illegible] و تصدق دادن و نماز بجماعت کردن و صله رحم و احسان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] روز جمعه [illegible] حالت عظیمی و قوت [illegible]
نیک است و حال حیوانات و ملوک و سلاطین نیز نیک است اما گاه گاه مشغول لهو باشند و بعدی گرفتار شوند و [illegible]
و عموم لهو و طرب و شکار بسیار بود و [illegible] ضایع خواهد شد و دیگری که بهتر خواهد بود [illegible] بسیار
خراب بود و [illegible] خراب شود و در روم و دیار [illegible] باشد و حال ملاقات و کشتیها در خوف باشند و [illegible]
و بیماری بسیار و هلاک [illegible] باشد اگر [illegible] رجب باشد زمستان [illegible] باشد و باران کم باشد و آب [illegible]
و در بلاد حبشه صد فرسخ در صد فرسخ غله کم باشد و [illegible] بسیار باشد و در ناحیه مغرب [illegible] باشد و بعضی از [illegible]
آفت رسد و روم را بر فارس غلبه عظیم دست دهد و در روایت دیگر [illegible] و در مصر و شام و حبشه کم باران آید و [illegible] در بلاد مغرب
و بلاد فرنگ و اندلس [illegible] در بلاد فارس بهم رسد [illegible] بصره و عراق [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] و در بصره و شام بسیار باران آید [illegible]
در بصره [illegible] از [illegible]
از پادشاهان [illegible] دوازده ماه [illegible] در میان الروم [illegible]
و در دشت و دریا [illegible] و بسیاری از [illegible]
بمیرند و اسیری در شام ظاهر شود [illegible] و ستاره دنباله دار ظاهر شود [illegible]
عظیم [illegible] و در زمین عراق و عرب [illegible] اضطراب و اختلاف
بسیار پیدا شود [illegible] و در شام [illegible] و در بلاد خراسان فتنه عظیمه ظاهر شود و در اطراف [illegible]
پیدا شود و آب چشمه ها بسیار باشد و در [illegible] که بعضی از علما گفته اند [illegible] نکاح در میان [illegible] از انبیا
واقع شد در روز جمعه واقع شد نکاح آدم و حوا و یوسف و زلیخا و موسی و صفورا و سلیمان و بلقیس و پیغمبر ما و خدیجه [illegible]
و فاطمه [illegible] نکاح آدم و حوا عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله ان الله خلق آدم یوم الجمعة و اسکنه الجنة یوم الجمعة
و اخرجه منها یوم الجمعة و تاب علیه یوم الجمعة و اوصله الی حوا یوم الجمعة و زوجها ایاه یوم الجمعة و فیه ساعة لا یوافقها

عبد

عبد مسلم یسئل الله فیها الا استجاب له و قصه او آن است که چون خدا آدم را خلق فرمود نظر کرد احدی را ندید از جنس خود
[illegible] زیرا که گفته اند [illegible] الطیر بالطیر مع شکله [illegible] مشتاق شد بجانب جنس خود
نشسته بود که او را خوابی عارض شد و میان خواب و بیداری بود که خدا [illegible] از فاضل طینت آدم [illegible]
و حوا را خلق نمود [illegible] تا روز قیامت [illegible]
[illegible]
آدم [illegible] پس خدا او را [illegible] از حلال بهشت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] گفت [illegible] حوا خدا [illegible]
[illegible] گفت پس [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] حلال [illegible] بنکاح
[illegible] خدا [illegible] بهشت [illegible] خطبه [illegible]
الحمد ثنائی و العظمة ازاری و الکبریاء ردائی و الخلق کلهم عبیدی و امائی اشهدکم ملائکتی و سکان سمواتی [illegible]
آدم [illegible] حوا [illegible] صداق تسبیح و تهلیل [illegible] و حوا را به آدم تسلیم
کرد و حوا از او طلب [illegible] آدم عرض کرد الهی چه چیز با او دهم ذهب یا فضه یا جواهر [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] صداق حوا [illegible] که ده مرتبه صلوات
فرستی بر حبیب [illegible] سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبدالله [illegible] صلوات فرستاد آدم [illegible] حلال شدن
حوا [illegible] صلوات [illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
خاتم پیغمبران [illegible] نکاح یوسف با زلیخا در روز جمعه بود چون یوسف ملک مصر [illegible] زلیخا فقیره [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] الحمد [illegible]
[illegible]
[illegible] زلیخا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

جواب یوسف با جفن چشم و خدم میکرد گفت زلیخا بر راه آمد تصدی شنیدند که گفت سبحان من جعل الملوک بالمعصیة
عبیداً سبحان من جعل العبید بالطاعة ملوکاً این ندا که بگوش یوسف رسید فرمود کیستی عرض کرد انا التی اشتریتک بالجواهر
والذهب والفضة و الملک الکافر منهم الحکیمه پیر شدم از طعام از روزی که ترا عاشق شدم زیرا که از رب
تو ایمن شدم از آنچه مرا در خواب دیدم یوسف فرمود شاید زلیخا گفت بلی فرمود این چه حالست و فرزانگی
گفت عشق تو همه را غارت کرد فرمود کیف عشقک الان عرض کرد کما کان فی الاول بل یزداد کل وقت
و او را نکته چنین است که معنی دقیقه در قبرش که از هر عاشقی بر آید و میگویند این عاشق که چه جفا کند
گویند این ضیاع و عقار کیست آنگه گویند اعدای تو گویند این حرارت و بیت کیست گوید ابناء و بنات و ازواج
لقرمه گویند این معرفت کیست گوید ربی من خدای من و دین من اسلام و نبی من محمد است صلی الله علیه و آله و بیند
طوبی لک و حسن مآب الالحق یوسف فرمود زلیخا چه میخواهی گفت سه چیز جمال و باکره و وصال یوسف
حکم او بدعا رسید با یوسف زلیخا گفت چه میخواهی چرا که حاجات اجابت نکردی پس بدان که خدا زلیخا را
تزویج کرد و خود خطبه خواند و ملائکه شاهد شدند رحمة الله علیها ... یوسف فرمود جبرئیل زلیخا را
و جمال او و حسن او را بدو گفت خدا از ... دعای باب ... ایما در ... است پس
همه آن که ... از بهر شد پس ... الله ... محبت و عشق او ... عاشق معشوق و معشوق
عاشق شد یوسف ... منزل خود اراده خلوت کرد با زلیخا زلیخا شروع در نماز کرد یوسف انتظار کشید
دید تمام مشغول نماز زلیخا گفت ای زلیخا آیا تو میخواهی که ... مراد دیدی و من از تو فرار میکردم نماز را تمام کرد
گفت من آن دم ... ولکن ... آن دل ... پس زلیخا شروع کرد ... یوسف ... پیراهن ... پاره شد جبرئیل
آمد یا یوسف قمیص بقمیص فارفع العتاب والحجاب ... زلیخا از شب نقره شد ... کور شد
تو ... داخل شد دید در خانه تاریک ... کلمات ... غیر محتاج الی السراج و جهک
المأمول حجتنا یوم تأتی الناس بالحجج لا ... یوم یدعوا الناس ... ثلث ... یوسف و صفورا
دختر شعیب در روز ... موسی از مصر آمد رسید بر چاه که گوسفندان شعیب را ... دختران شعیب ...
... گوسفندان ... آمد ... دختر ...
سقیت انا الذلیل انا الغریب انا الضعیف انا الفقیر ... طبیب و حبیب و قریب
و ... دختر ... شعیب ... صفورا آمد که ان ابی یدعوک لیجزیک
اجر ما سقیت لنا موسی ... شعیب آمد عرض کرد یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین

گفت

گفت از کجا دانستی قوت و امانت او را گفت زیرا که برداشت تنها ... از سر چاه سنگی را که چهل نفر او را برمیداشتند
و من در سقا از پیش او میرفتم گفت تو از عقب بیا چشم من باعضای تو نیفتد شعیب گفت ... انی
ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین موسی گفت من غریبم و فقیرم ... شعیب گفت ...
حجج فان اتممت عشرا فمن عندک ... طریق ... آغاز ... اغنام ... شعیب آمد ...
آدم ... عصای ... او از ... المنتهی بود ... تو ... بود ...
بود ... شعیب ... داد ... شعیب ... دختر ... گفت ...
از عصاها ... گوسفندان ... عصا ... شعیب ... گفت ...
عصای ... خواست عصای دیگر ... [illegible]
از ... عصا ... گفت ...
... گفت عصا ... قدرت ...
عصا ... شعیب ... موسی ... پس از آن ... معجزات بسیار ظاهر شد
هر وقت ... شب ...
سید ... آب ... عصا ... شمع ...
... از چشم ...
چون ... شعیب ... گوسفندان ...
دادن اغنام و عصا ... گوسفندان ...
از ... گوسفندان ... جمع شد ...
... شعیب جمع کرد ... دختر ... عقد ...
... شعیب ...
و گفت ...
آن ... المؤمنین ... عزیز مصر زلیخا ... یوسف ...
مر ...
و ... [illegible]

الرابع نکاح سلیمان با بلقیس در روز جمعه بود چون بلقیس عرش خود نزد سلیمان آمد معاً آصف گفت از برای بلقیس مقدار
فانده و هر فانده [illegible] هزار بار بود و بلقیس صاحب جمال بود بعضی پریان را حسد بود گفتند او عیب دارد اگر [illegible]
العقدت [illegible] دیگر پای او [illegible] حضرت سلیمان از کرد عرش او را تنکر کند و آئینه [illegible] که از شیشه قصر از آئینه
[illegible] درست کردند و زیر او نهر قرار دادند [illegible] و زیر آب [illegible] سلیمان [illegible]
چنان [illegible] که [illegible] بلقیس [illegible] عرش [illegible] سلیمان [illegible]
او [illegible] حضرت [illegible] سلیمان دید عرش او
[illegible] بلقیس [illegible] عظمت [illegible] خدم و حشم [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] رب العالمین [illegible]
سلیمان [illegible] رب العالمین پس سلیمان او را تزویج کرد [illegible] عرش سلیمان را [illegible]
[illegible] او [illegible] تمام حیوانات [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کوه [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
السادس نکاح رسول الله با عایشه بروایت عامه در روز جمعه واقع شد گفته‌اند چون خدیجه از دنیا رفت حضرت مغموم شد
جبرئیل [illegible] صورت عایشه [illegible] خدا [illegible]
[illegible] تزویج [illegible] حضرت [illegible]
داد گفت حضرت [illegible] ابوبکر [illegible] عایشه [illegible] خدا [illegible] تزویج کرده
[illegible] تزویج [illegible] رسول الله او صغیره است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عایشه [illegible]
و این از علامات [illegible] ابوبکر گفت ای عایشه چگونه دیدی رسول خدا را گفت

کابین کرا

عایشه [illegible] گفت [illegible] تزویج کرد [illegible] شد در زیر
[illegible] که عایشه [illegible] رسول خدا [illegible] پیغمبر [illegible] تزویج کرد
[illegible] خدا او را تزویج کرد [illegible] خدا [illegible] والذین یرمون المحصنات [illegible]
[illegible] که در [illegible] عایشه آمده

[illegible]

[illegible]

در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد [illegible]
الحمد لله [illegible] استغفر الله [illegible] یا ارحم الراحمین

[illegible]

[illegible]

سلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا

[illegible]

خرخيش ... [illegible]

نفعه ... الفاضل ... البدر ... الاحكام ... [illegible]

والامانة ... الافاق ... الاسلام ... الارض ... [illegible]

خصصت بالفضل ... [illegible]

... الاركان الذين ... والمكرم ... [illegible]

وعظمت معالم الجلال والاكرام ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... والسلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] تاریخ وفات [illegible]

آمد [illegible] جهان [illegible]

[illegible] آفاق [illegible]

[illegible] اکرام [illegible] ختام

[illegible] بدیع [illegible] مقام

[illegible] در فنون [illegible] مقام

[illegible]

[illegible] اعلام

[illegible]

اميدي را از هلاك شاه [illegible] اين شعر از اوست

[illegible] اين قطعه از اوست

[illegible]

بكو كوا بكه در چشم من [illegible]

دران جزيره كه [illegible]

... بن ... بن ... بن ... بن ابراهيم ... بن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible] رسول
[illegible] رسول
[illegible] رسول
[illegible] رسول
[illegible] رسول
[illegible] رسول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم در بیان حضرت احوال معصومین علیهم السلام

خدای جوهر و عرض را به وجه متزادان ذات | صفات حق که به وحی شناس گوید علیمن | تحت زبده معصوم و اصل هر موجود

سلیم است که باید شناخت اوصاف | محمد است و اثبات علیهم الصلوات | که در وجود خود حق دوست ماند ذات

بهشت علمش علم فرشتگان دریافت | نهاد او اورا است خویش که خدا | چو در نهادش دید از خویش در تکریمات

چو ذره ما در به دریا چو قطره پیش ذات | که اگر به تو خبر دهی از آن برات | جبرئیل خویش خواند نظر آیات

ز فیض اوست که رود به ناز شاخ ابر | درخت کرم او داده در رشد شاخ | جهان بهر یاد او بیدار کرده صبح

ز نیک غاره درخت و زمانه شد نبات | ز بر هر یکی از آن ز راه حیات | به او چو بیدار آتش بیشه مار نجات

جهان بالطف شد به شکر به ارزد او | شاه جهان هر دو جهان حضرت او | به بعد وجود جهان از شکار رد الحقه

که بشنوند ز راه از آن ظلمات | به مرادش آید مانند او بنور حسنات | عطار لطیفه من بیش او [illegible]

سرور برگزیده رسول خدا و عزت که | روان او را ان سنت بعد به بعد | اسم سامی محمد [illegible]

که بشنیدات نور الله و حسن حسنات | [illegible] | لقب مصطفی کنیه ابوالقاسم

والد عبدالله بن عبدالمطلب والده آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن [illegible] حمل در ایام تشریق در منی [illegible]

ولادت یوم جمعه یا دوشنبه قبل از طلوع فجر در شعب ابیطالب در خانه [illegible] در زاویه خانه

سمت دست چپ [illegible] در عام الفیل [illegible] سلطنت انوشیروان [illegible] ربیع الاول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بهتر که به دوستی ... نصرت کرم | مجمع آثار وجود ... بود
روز با کار ... | با مهر ... وی عاجز اکرم قرآن
تا مرا حسن ... | کز قدرت ... ازین ... کم
امروز ... | ولی ... هر روز راحت کم
هر کس که ... | جبرئیل گفت ... انسان ...
کز من ... گفت ... | قوم ... گفت ... را
کو ... | هر ... بهشت ... اتصال کم
هر ... | ... را ... کم
گر ... گفت ... | ... گفت ...
رضوان ... گفت ... | مالک ... گفت ... را
من ... | ... کم
از بهر ... | از بهر ... کم
... گفت ... | ... اکرم ...
... | ...

وجود خاتم مصطفی و مرتضی از یک شاخه پر ثمر بوده اند که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و علی بن عمران بن عبدالمطلب
و مادر عبدالله و عمران یکی بوده و از برای عمران چهار پسر که هر یکی ده سال از یکدیگر بزرگتر ... بوده اند ...
طالب و عقیل و جعفر و علی ... از ... کرده اند از فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
در روز جمعه ... سیزدهم ماه رجب در اندرون خانه کعبه ... تسمیه پدر و مادر
او را ... اسم ... مشتق از اسم پروردگار ...
کنیه او ابوالحسن و ابوالسبطین ... و ابوتراب القاب ... بوده که پیغمبر ... والدین ...
او ... ده یا یازده ساله بود که پیغمبر مبعوث شد اول مصدق و اول من آمن شد ...
او ... بیست ... هجرت ...
... که ... حضرت ...
آیه والذی جاء بالصدق و صدق به ... سوره ... پیغمبر از دنیا رفت
بعد از وفات صدیقه طاهره علیها السلام ... اولاد داشت ... پسر ... دختر
امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه ... در جانب ... بهشت ...
احوال ... عباس الاکبر از ام البنین بود در کربلا شهید شد عبدالله الاکبر از ام البنین بود در کربلا شهید شد ...
... جعفر الاکبر از ام البنین ... در کربلا شهید شد ... عثمان الاکبر از ام البنین بود
... در کربلا شهید شد ... محمد الاصغر از ... بود در کربلا شهید شد
... عبدالله الاصغر از لیلی دختر مسعود بن خالد تمیمی بود در کربلا شهید شد ...
شد ... عون ... عمر ... کلثوم ...

شهید شد ... از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام ... بوده ... در جنگ
حضرت از دنیا رفت عبدالله در جنگ مصعب بن زبیر ... از ... زخم ... الجراحت
از دنیا رفت ... در کربلا ... ابوبکر بن علی
بن ابی بکر بن عبدالله ... در کربلا شهید شد ... محمد الاوسط از امامه دختر ابوالعاص
بن ربیع بود عثمان الاصغر عباس الاصغر جعفر الاصغر ... عمر الاکبر ...
یا ابا حفص ... فصیح ... بود ...
... سالم ... بزرگ ...
... پس سال ... خانه ...
که ... خاطر ...
و زاد خویش و عطای الفقیه ... از ... شما ...
... از اولاد
حضرت ... این جهان ... که بعد از واقعه مذکوره ... از عطای ... ماند و بود
... گفت ... الکرم
... در کربلا ... حضرت ...
... که ... حضرت امام
... ابوالحسن ...
... بعد از ... عبدالله
با عبدالله بن زبیر ... بعد از او با حجاج ... حجاج ... دختر عبدالله
بن جعفر الطیار ... حجاج ...
چه الحشمت ... عمر الاصغر ... چون ...
... پسر ... اولاد ... امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و عمر الاکبر و عباس
که ... عبدالله ... امام زین العابدین ...
و دختران ... زینب الکبری ... ام الحسن از فاطمه زهرا ... جعفر

احوال آنمخدره در جنگ [illegible] نشده ام کلثوم زینب الصغری عمة الطالب [illegible] رقیه دانسته از [illegible] زهرا
نمود کرده [illegible] نکاح حضرت عمر بن الخطاب در آمده [illegible] از [illegible] که [illegible] الهلالی [illegible] اورا باتفاق
مادرش [illegible] عون و محمد [illegible] در جنگ [illegible] ام [illegible] حسین آنمخدره [illegible] بود
که عمر [illegible] شده عمر کشته شد بعد از عمر [illegible] بن جعفر بعد از او [illegible] محمد بن جعفر شد [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] آنمخدره [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] بود [illegible]
آنمخدره شده [illegible] که [illegible] شد [illegible] متقبل [illegible]
جمع [illegible] رقیة الکبری مادرش ام سعید که بعد از [illegible] بن عبد الله بن ابی سفیان بن حارث بن
عبد المطلب [illegible] ام الحسن که [illegible] مادرش ام سعید آنمخدره زوجه جعده بن [illegible] هبیره
[illegible] بعد از جعده [illegible] جعفر بن عقیل [illegible] بعد از جعفر عبد الله بن زبیر [illegible]
که [illegible] عبد الله الاکبر بن عقیل [illegible] تمام بن عباس بن عبد المطلب رقیة الصغری مادرش ام [illegible]
که مسلم بن عقیل [illegible] بعد از شهادت مسلم برادرش محمد بن عقیل [illegible] زینب الصغری
محمد بن عقیل [illegible] ام هانی المسماة بفاخته زوجه عبد الله بن عقیل
[illegible] عبد الرحمن بن عقیل نفیسه المکناة بام کلثوم مادرش ام سعید [illegible] عباس [illegible] عبد الله الاصغر بن عقیل
[illegible] اول محمد بن ابی سعید بن عقیل [illegible] سعید [illegible]
بن [illegible] امامه زوجه صلت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن عقیل [illegible] عبد الله بن عامر رقیه [illegible]
[illegible] ام حبیبه [illegible] المکناة [illegible] جعفر ام کرام ام سلمه ام کلثوم صغری [illegible]
دختر [illegible] دختر [illegible]
[illegible]

لمر

کلب [illegible] و [illegible] که [illegible] این [illegible] شاعر [illegible]
و والله [illegible] سعد الفعیر [illegible] البطل و من [illegible] لدی الروع و [illegible] ضرب القلل
و لو زالت الارض یوم الهیاج [illegible]
و کانوا اذا ما [illegible] الیه [illegible] الحضیض و [illegible] الیه الوشل
[illegible] از هجرت [illegible]
بعد از آنکه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] عبد الرحمن بن ملجم مرادی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی که رایت محشر بر سر جام — مهر فلک عصمت ز بر سلطنت — از دوحهٔ مهر فلک عصمت جنت — ماه آسمان قدر خسروی کرامت

ما را نمود شاهد عزم از اتمام — کز ایکه پیدا شد ناظم اوشان — کای عصمت و عفت بسم الله — نامهٔ شعاع کلک عالی اقلام

یکدانه ز نازش فلک آورد عیان که — گر از فلک العرش پا وصف کمالات — آنانکه جبرئیلت در حلقهٔ حجاب

از بهر طرفه اینهمه زرافشان اجرام — بر حق پدید آمده از بهر طرف ارقام — و آنانکه میکائیلت در حجرهٔ خدام

مانند مار زلف گره پیچ و گل شاب — تهنیت کنند او کشتی زین جا — هر جا که پدید آید ز رخ و رخ تو

محکوم حکم تو از ... و ز عام — نامهٔ ... جهان ... سالک ارقام — رخساره مه و مهر بپوشند با کلام

پرورده سعادت ... — انعام تو عام است ایا شافع محشر — احسان تو بود نامه مرتع بحر

الحمد که خوان نعم ذات دو دوام — کز رتبهٔ جود تو رسیده با انعام — اعراض تو بود نامه مرتع اجسام

بی حکمت تو اجسام نمانند در آفاق

بی مهر تو اعراض نمانند در ایام

نامش فاطمه لقبش زهرا کنیه‌اش ام ابیها پنج سال بعد از بعثت ... سال سلطنت یزدجرد از انعقاد
انعقاد نطفه‌اش شده در روز جمعه بیستم جمادی الثانیه در مکه معظمه بعد از ... سال از معراج از خدیجه کبری متولد
و هشت سال با پیغمبر بود ... هجرت ... سنه ... محرم هجرت روز اول ذی الحجه ... ششم ... شده
زفاف ... پنج اولاد از آن مستوره شد حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن که ... سقط شد
هیجده سال و هفت ماه در دنیا ... پیغمبر از دنیا رفت چهل و پنج روز بعد از پدر ... نقلی است
و نه ساله بود بعد از ... از رحلت پیغمبر از دنیا رفت ... صد روز گفته‌اند در سیم جمادی الثانیه
یا اواسط جمادی الاولی یا ... ماه رمضان ... حضرت امیرالمؤمنین علی ... المحراب
والمنبر ... در مرقد مقدس پیغمبر ... در قبرستان بقیع دفن شده ... صورت قبر
... حضرت امیرالمؤمنین ... السلام ...
...
...

تمت

فقد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارک التی انت
بها مقیم وستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال هذا ولم یطل العهد
ولم یخل منک الذکر والسلام علیکما سلام مودع لا قال ولا سئم فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن
سوء ظن بما وعد الله الصابرین وقت صبح بود که ... بنابر وصیت ... قبر ... بنا ...
... تعیین ... که ... از آن اراده ...

بسم الله الرحمن الرحیم

شهری که آستینش ... سعادت عنوان شد — و حوض کوثر ... از عدم ... بنیاد شد
... حضرت جبرئیل ... — عدو ... در حقیقت ...
... ملک ... — چنین ... خلق ... جهان ...
که ... قرآن شد — ... جهان ... قرآن شد
... مصطفی ... — ... شاه ...
که ... — ... انسان شد
... — ...
... — ...
... مصطفی ... — حسین ... شهادت ...
... حسین ... — حسن بعد از شهادت ...
حسین ... — ...
حسن ... — ...
اسم مبارکش حسن کنیه‌اش ابو محمد لقبش زکی و مجتبی مادرش فاطمه زهرا در یوم سه شنبه در مدینه ماه رمضان
سنه سیم یا چهارم از هجرت در زمان سلطنت یزدجرد در ... اختلاف بسیار است

در تاریخ زبدة الفکر عیون مستوفی آورده است که مدت زندگانی امام حسن را از این جهان است که در حدیث آمده
چهل و هفت سال و در روایت چهل و شش سال بوده و سه ماه و چند روز و بعضی پنجاه و هفت نوشته اند و روایت اخیره اصح دانسته اند
و شیخ مفید گفته که گویند متوفی شد به حکم التزویر و مدت امامت ده سال و شش ماه و چند روز بود بعد از پدر
نزد امانت الله تعالی مفارقت جسمیه و دلالت الدین الهی علیه السلام و قد شرعت فی المنایا سهامها و اتفقت انا
رحمن صورت معاملت و من الیهم که مستوفی وفات آن سرور را در سنه چهل و نهم یا پنجاه از هجرت دانسته اما علیهذا
باید ولادت آنحضرت سه سال قبل از هجرت در مکه معظمه اتفاق افتاده باشد و حال آنکه فاطمه یک ساله
باشد و بطلان این سخن اظهر من الشمس است متوفی در عیون مستوفی عیون آورده اند که آن مقصود از اوصی
بیان سهو و نسیانی که از قلم صادر شده اکثر از مورخین و متوفی شده که ازین عمر شریف آنحضرت را چهل و هفت
گفته اند سیرة نبویه و سیره اند امام اضافه دانسته که در بیست و پنجم ربیع الاول سنه چهل و نه روایت امام جعفر
در ماه شعبان با عتقاد محمد بن جریر طبری سنه پنجاه و یک و در هفتم ماه صفر در پنجشنبه بنا بر روایات
کفعمی و در روایات شیخ مفید رحمه الله منظور در شرح است باب دوم معظم صفر روایات طبری رحمه و در بیست
و هشتم صفر سنه پنجاه با عتقاد سیره و سید عز الدین رحمه و جمعی و بکر دوم آنجا زهر از آن بدو ساختند معاویه تعیین کرد
زوجه او اسماء یا عائشه یا هند یا شفاء یا هند یا اسماء یا جعده علی الاصح دختر محمد بن اشعث و دختر
جعده اشعث بن قیس که از تمام فرزندان ابو بکر ترتیب یافته بود از زنان زهر داده شد با عتقاد بعضی از اهل خبر
چنانکه سهو نوشته شد سید سه و شاه زهر را که مروان بن حکم فرستاده تا جعده رسانید و اول امام ما از تاثیر آن
صحت حسن را امتداد و خوش آن الم افزون گشت روایت کردند که از زهر کاری آثار شهادت
اما حسن که در کوزه آب داخل کرده حضرت شفا بخش و الله المستعان و بعضی نوشته اند زهر را در
آب ریخته بدن پیچ او رطب بخورد امام و بعضی است که گفته می بیند که زهر را در شیر داخل کرده اند
شهر مستوفی را که حید حمید محمد گفت صد هزار درم و ده هزار دینار و ده زرع چند از بنو کوفه دشت سوری را
که از امر حیرت قطع ببرید و در وقت افطار آن زهر را بخورد آنحضرت حسن تا اول
و قیود تا چهل روز در بستر با توانا افتاد سر هر روز از آن شفقت دست الم زد و در خواب دید که در میان دو چشم
مکتوب است قل هو الله احد آنحضرت بین خواب را گفت سعادت حیات آخر شد سعید بن مسیب چون این
قصه شنید گفت اگر این خواب راست گوید حال آن شمال از زندگانی او بیشتر از سه روز نمانده است که قل هو الله احد
فرموده اند

قدس الله روحه حیوانی زمان شهادت سید عقیل حسن در سینه مبارکش جوشید او گفت فرمان یا حضرت بر ادا دنبال جواب
از گلوی مبارک او طشت بزرگ نهادند سید حسین بن سوی آن این علت در مقوله بیت المقدس و مرض تشنج خورانیده
تا بر بدن واقع شده و اینک پاره های جگرم است که دفع می شود عرض کرد چرا دوا نمیدهی از دو دفع فرموده تدارک
وجود آن که لا ایدلها چرا علت طلب بعضی از روایات نشد تا سمیت شده صدر در مقدار پاره جگر او در میان طشت ریخت
اما سه بار که از معده است و حال آنکه دوا بر معده نمی شد پس حکمت آن چه گفت جگر از معده دفع میشود از این جهت که بعضی
گفته اند قطعات کبد پاره از سخن مضبوط دفع می شد اما متفق آن گفت حکمت باید که امام حسن قسم شده از عروق
دقیقه جگر رسیده پیوسته است که باید جگر را از معده بکلی جدا سازد زهری که در معده حضرت داخل شد از آن عروق گذشته
جگر که در اطراف جگر مبارکش گرد آمده باعث خلل رقیق از آن عروق گردید و در معده شد با آنکه
معده پیوسته و چون نشسته که بعضی بنظر آمد که لقمه پاره پاره بیرون آمد پس جگر قطعه قطعه بر آمد حکم او اول
شد القاء نطفه قطعه و لکن سرّ الله الاعلم به از عضو و این اراده اطراف قد شده پیغمبر و بانها جمال حسن با شعر
و ریز آمیزه ما شیراز بندر که اسود در بقیع غرقد نمود فرمود به بقیع ببرید هرگاه از حضرت سلیمان در قبال
زوجه که سلیمه ام القرا در پنجاه سال تسعه و اسلیقه و بعد از جنازه و داشت که آنچه زنان لعن اختیار کرد
اگر یکی از دو پسر حضرت پیغمبر در اینجا دفن که سلیقه شده که دختر ابو بکر را حضرت عرض کرد آنها مرد جگر
و اسم آنکه یحق طلق یحق و کذلک خیر الله انسا و ارحمهم قد او انا ابن ابنا المدینه کوی حق و طلق علوا تا فلق
که از سه لوم در سینه صد روی حرکت خلق افزون شد آنچه سنان با تیر علوانی از قفای جنازه و در بالای جنازه میرفتند
و بهار بها ریکر یستند تا آنکه امام جنبد که چون در هر دو اولاد از بعضی شد بعضی از سه زن مروانیه از صفت زن شده
بعضی مجموع از زنان و در عدد اولاد او نیز اختلاف است از چهارده و پانزده شانزده و نوزده و بیست و یک و بیست و یک
نوشته اند که در مروج نوعی و مضای در کشف الغمه است به هر حال بیان پسر و دختر ذکر شده که نام کبیر اند و نسبت آنحضرت حسن داده اند
فرزندان آنحضرت ده پسر و یازده دختر بوده اند زید حسن مثنی حسین اثرم علی اکبر علی اصغر جعفر عبد الله اکبر
عبد الله اصغر قاسم عبد الرحمن احمد اسمعیل یعقوب عقیل محمد اکبر محمد اصغر حمزه ابو بکر عمر طلحه بنات کلثوم
ام الحسین ام الحسن فاطمه کبری فاطمه صغری سکینه ام الخیر ام سلمه ام عبد الرحمن ام عبد الله رقیه رمله چهارده خمس شهر
که زید حسن حسین اثرم عمر از آنجمله اولاد شد و ما زید مادر بیع اعلا است حسن ملقب شدند زید و حسن مثنی اولاد

بعد از وفات پسر در دمشق قصه مروان نوشت از برای معویه که بعد از بنی هاشم اراده‌اند که دفن کنند الحسن عند رسول الله

و ما معهم سعید بن العاص و منعهم لا ندع عثمان المظلوم [illegible] البقیع والحسن عند رسول الله [illegible] معویه [illegible]

[illegible] سعید [illegible] نوشت [illegible] بعد از شروع [illegible] نظام [illegible] و جماعت [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] معویه [illegible] گفت [illegible] فاخته دختر قرظة بن عمرو [illegible] معویه [illegible] گفت [illegible]

حسن بن علی گفت انا لله و انا الیه راجعون [illegible] گفت سید المسلمین پسر سید المسلمین از دنیا [illegible]

بعد از [illegible] روایت از [illegible] ابن عباس [illegible] که در [illegible] عایشه [illegible]

مدینه [illegible] معویه [illegible] ابن عباس [illegible] رحمة الله علیه

[illegible] ولا یزید [illegible]

[illegible] سید کهل المسلمین و امام المتقین و رسول رب العالمین [illegible]

سید [illegible] صغیر [illegible]

عباس [illegible] ان الذی [illegible] ابن عباس امروز تو سید القوم [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

عباس [illegible] اصبح الیوم ابن هند آمنا [illegible] ظاهر النخوة اذ مات الحسن رحمة الله علیه

[illegible] اسراع الیوم [illegible] فارتع الیوم [illegible]

آمنا انما [illegible] بالعراق [illegible] معویه [illegible] یزید [illegible]

[illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] دختران [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

[illegible] احوال [illegible] رسول [illegible]

[illegible] افضل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] لیکن [illegible]

[illegible] سید الشهداء [illegible]

[illegible] سید [illegible]

[illegible] ام الکتاب [illegible]

[illegible] آل هاشم [illegible]

فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]

[illegible] ربیع الاول [illegible] رمضان [illegible] شعبان [illegible]

[illegible] هجرت [illegible] حضرت حسن [illegible]

[illegible] مدینه طیبه [illegible] سلطنت [illegible]

رفت [illegible] حضرت [illegible]

از آنحضرت ... که پناه وحشت ... در یوم ... با جمعه ... شصت و یک

از هجرت واقع شد ... بعد از زوال ... قبل از زوال ... یزید ...

... شهید شد ولکن ... قبل ان ... ضربه ... خطبه ...

... زینب ... فاتحه ... اخوه ... یزید ...

روضه ... اولاد امجاد آنحضرت ... مطالب ...

کان لحسین الاولاد فذکر روا ... ستة ذکور و اربع اناث فالذکور علی الاکبر و علی الاوسط و هو

سید العابدین و علی الاصغر و محمد و عبد الله و جعفر ... ان ...

که در ... بنات ... ذلک ... علیه ... خبر ... ام کلثوم ...

در ... ام کلثوم ... المدینه ... و تقول

... لا تقبلی ... الاحزان ... الا فاخبر رسول الله ... بانا

قد فجعنا بابینا ... الزکی ... اخواتنا ... ان ...

لبید ... اعلم ... در بیان اولاد ... مخصوص ... زین العابدین

که جمیع سادات ... حضرت ... از بیران علی ... در بغداد

... عمر ... که عمر بن الحسین ... چهار ساله ... بعد از ... طائفه

قاسم بن الحسین ... شهید شد و در عداد بنات عاتکه و صفیه ... که بقول سید

... در ... سادات ... عاشورا ...

یا ... ازواج ... سید سجاد ... ام لیلا بنت عروة بن مسعود

خزاعیه مادر جعفر بن الحسین رباب بنت امرء القیس ... ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله

ایضا ازواج ... بسیار ... در عالم ...

... الکلام ... نطقه ...

... العالم ... بتقدم ... حجة ... الحجة ...

... الحجة ... علی ... کانت ... فالبلاغة ... طائفه ...

افصح من نطق ... الفرق من غیره ... دلیل واضح و برهان لائح ولا

جلیل ... الاس ... و قد ثبت ... الدنیة

الدنیة

الدنیة وابائها ... الفطرة الهاشمیه ... فاختار ... الحسین ... ضحاها ... شبابها

اذا کان ... عن ... بالمدائن ... علی الارواح ... مطیعة ... فیه

... فکم ... صولاته ... وکم ... تعم والامام ... التغا

علیهم ... الی ان ... الان ... فقام والقوم ...

ضارب ... که ... بزرگ ... پیدا ...

در ... از ... که ... خلاق الامام

که مقام ... عظیم ... که ... الطاف ... حسین ... خفته

... که ... و راه ... و ... شفق ...

... الله ... خضر ...

... فاعجب ... حکمه ...

... علی ... ان ...

... اتابه ...

... علی الارواح ... و ...

علی اعدائکم و ظالمیکم ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

... از ... آغاز ... آدم ... مرغ

گلستان را که ... یاسمین ...

... مرغ ... سخن ... خیر الانام

... که ... زاده ... فرزند امیر ...

... عجم ... عرب ...

... مصطفی ... بزرگ شاه ...

... محراب ... خواجه ...

... زین العابدین

که گویم بر تربت انور علی بن الحسین ... گریسته اند و چنان در بند بیش حق بود ... ستة تهجد ... من سلالة رسول الله
که این نیز رسیده بشر رسیده ... بیان ... مانند نافرمان ... چنان ... درجه ... مقام قرب من الله
نفسانیة تجز کره صلواته و اعراضه عن متاع الدنیا ... حتی کثر صلواته ... طاب ... اللذی بسطه رکعه
نقطع طریق الاخرة رحظا الهواجر ... مفارقة المسافرة ... اسم علی کنیه ابو محمد و ابو الحسن القاب
زین العابدین سید الساجدین ذو الثفنات و ... در حضور پدر بود ... که ... در زمان خلافت ولی
ملا اول ... در ایام خلافت ... سلطنه ... ایا کانی ... و ... خدمت حجاج ... غزاله
شاه زنان ... سلالة ... با خلق فضل ... دختر یزدجرد ... شهریار ... در ... پنجشنبه پنجم ماه
از ... الحرام ... ست ... ماه هفت ... در وقت ... از ... امیر ... حضرت
که ... گفت ... ولادت از ... از یکی ... ام الحسن ... بن علی ...
یک ... حضرت ... سائر ... از امهات اولاد ... که ... حسن ... عبد الله
نیز ... الحسن ... نقل ... سید ... بن ... دنیا ... الرحمن ...
... سید عبد الرحمن ... تزوج ... ام ولده ... فقال ... لا ... ذلک ...
عن ... ان علی بن الحسین تزوج ابنه الحسن وام ولد للحسن ... ان ... عنها ...
انه تزوج علی بن الحسین ابنه الحسن وام ولد علی بن الحسین المقتول عنده ... مرد ابن ... که
... عوام ... سعد ... از دنیا رفت ... عمر ... تزوج ...
شاید ... از عمر ... از دنیا رفت زیرا تزوج ...
بلکه فرزندم ... سید ساجدین ... که عمر حضرت ... از دنیا رفت ...
... که در ... از ... بر ... چهار ...
زنده ... که ... اکرمان ... حسین ... و کان اذا انفذ ...
... ذلک ... لا ... و تدمع ... الا ... مطلقا ...
وا ... حرش ... تبع ... لا ... تدمع ... فقالت ... و علیها ... الا ...
تتمه خلافت یزید بن معاویه و مروان بن الحکم و عبد الملک مروان ... در زمان خلافت ولید بن عبد الملک
...

بریرا ... از دنیا رفت ... پنجشنبه ... هفت ... از عمر ... گذشته و ...
... پنجم ... از ماه محرم ... هجرت ... گذشته
که ... از دنیا ... سعید بن جبیر ...
... در ... وفات ... حضرت ... گرفت ... و از ماه ...
... که ... داده ... و ...
حضرت ... الا ...
... که ... آب ...
از ... شغل ... سوره واقعه ...
در ... مرتبه ...
مرتبه ... و چهار ...
... شغل ...
... ان ... الحمد لله الذی ... الجنة ...
... مرتبه ...
... وقت ...
سعید بن مسیب ... سعید ... رسول الله ...
... عالم ... صدق ... الناس ...
... سعید ... وفات ...
...
... از ...
... از ...

راوی این روایت عثمان بن ابی ... گوید که من گفتم سعید را که من مشتاقم تشییع جنازه حضرت را با اختیار ملکوم ...
سعید وقت ادراک آن امر نشد گفت چون شیخ علیه ... فاتحه نماز کرد شیعه آمد بر بدرش کرد نماز نکرده است ... بکرد ...
بکرد ... آن چون حضرت او را دفن کرده اند ... ابوالبرکت ... ایشان ... شیعه را ... ما شد که ...
شده بدون آنکه ... به چنینه آن دفن کرده ... با گوی او را ... ایت ... آمد ... قبرا ... که ... بعضی ... زد
و با ... که ... به خبر حضرت ... قبر ... داده آمد ... الآن قوی ... و ... از ...
و مجلس نشست ... ملکوت ... آمد ... الآن قوی ... شد ... کرد او را
پس ... که ... از دنیا رفت ... ان ... ای ... باللی ... پس ... رحمة الله ... انا لله ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

همیشه ... فلک ... لام ... الحجم ... رضا ... را ... ابی ... سال
زمین ... برهان ... علم ... محمد بن علی ... تمام علوم ... ابی ... عالم ... آن علم ... محمد
... ابرار ... ایشان ... ولایش ... منهج ... کلام ... شامل ... ایشان ...
... حقایق ... علوم ... حضرت ... حقایق ... ابرار ... کلام ...
در الحکمه ... علی ... حلقه ... عقل ... خلفه ... از ...
دانه علمت ... برهان ... روز ... حلقوم ... عقل ... زبان ... خوش ...
اسم سامی ... محمد کنیه ... ابو جعفر القاب ... شاکر و هادی و باقر لانه یبقر العلم بقرا ای شقه ... اهل
... اسم ... لانه من ... تحجره ... جهت ... و ... ارض ... علمه ... الحمد ... الصحاح ... التوسع
فی العلم والدة ماجده ایشان فاطمه بنت الحسن ... المکناة به ام عبدالله و ام الحسن ولادت ... در روز جمعه
یا سه شنبه ... غره ماه رجب ... سنه پنجاه و هفت از هجرت ... چهار ساله بود که جد
بزرگوارش شهید شد ... سی و نه ساله بود که پدر بزرگوارش از دنیا رفت مدت ... امامت ... در بقیه ... سلطنت
ولید و سلیمان پسران عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک که در ایام هشام بن عبدالملک
ابراهیم بن ولید ... پنجاه و هفت ساله بود ... مسموم ... از دنیا رفت و هفت ... اولاد ... ابو عبدالله
جعفر الصادق و عبدالله افطح که از ام فروه بود دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابراهیم و عبدالله که از ام حکیم ...
... و زینب که از ام ولد بود ... ام سلمه ... زینب ... فضائل والد ... آنه

آنحضرت صادق ... کانت صدیقة لم تدرک ... الحسن ... حضرت باقر فرمایند کانت امی قاعدة عند جدار
فتصدع الجدار ... شدیدة فقالت بیدها لا وحق المصطفی ما اذن الله لک فی السقوط فبقی معلقا فی الجو
حتی جازته فتصدق ابی عنها بمائة دینار ... بزرگوار ایشان ... مدائح ... لکن ...
از زبان ان ذالک ... لانه باقر العلوم و جامعه و ناشر علمه و رافعه ... و شقیق ... قره ... و ...
... صفا قلبه و ... عمله ... الذی ... من ... وشیخ ... طاهر ... ناکل ... الاصاغر ...
علیها فهلکت ... ذکره ... روضة ... فاطمة ... فقالت ما اذن الله لک ان تقع ... طاهر
عابد وکان ... هاشمیا ... هاشمیین ... باقر ... که بعد از امامت ...
باسم ورسم ... محمد ... ساکل ... طیب ... بحر ... حسن ... المک
لفضل و علم ... از ... مقدم او ... دیده ... عارض او ... ذوالم
رسانده است ... بار ... سلام مصطفی را ... آنحضرت ... جابر ... ذیحجه ... رجب
ذی الحجه یا ... ربیع الثانی از سنه صد و چهارده ... هجرت که ... هشام بن عبدالملک
... ابراهیم ... ابن ... زید بن ... که ...
... شده اند ... مقبره بقیع ... مدفون شده است ... حسن ... ابی ... زین العابدین ... جعفر
... از ... مسموم ... امام ...
... امام ... حضرت صادق ... ما ...
مرض ... شده ... وقت ... امام ...
... آمده ... صحت ... تمام ... امام ...
... امروز ... صحیح ... ایام ...
که ... داده ... مرض ... وفات ... او ...
که ... یا ... آن ... شیخ ... جون ... مرا ...
در ... از ... کفن ... جامه ... که ... عمامه ...

لحد میزان ساخت و قبر مرا از زمین چهار انگشت بلند سازد و آب بر قبر من ریزد و چون دندان مبارک که در
حالت حیات افتاده بود در اثنای ان بر یک تخته بمکه بود و بعد ازان دندان مرا در قبر من بگذار ازان حیثیت که
امر امامت ثابت باشد لهذا این وصیت فرمود لیکن علمای اثنی عشریه میگویند که عصای آن حضرت قطعه قطعه بود
تا حقیقت دندان مبارک را هم چنین گفته بلکه انکشاف [illegible] از زمان [illegible] وقت فرمود
که تا دو ماه در خانه در بیرون [illegible] آیات داده شد تا آن نشان که دیدند [illegible] نماید
و بر مطلوبیت شرکت بکنند تا عدد حقیقی [illegible] ازین بنات اکرم داشت مانع میشدند ازان حضرت صادق
خاندان [illegible] بعد [illegible] بر مرتبه وضو که آن آب را بریزید
کان یکون العارف [illegible] بالاجر و من رحم آب ابراهیم دار دیار [illegible] که علم امامت
دانسته بود چون ازو پرسیدند [illegible] بقیع که خانه این [illegible] از مدینه [illegible]
در منزل [illegible] خواهید در عالم رویا دید که [illegible] حضرت [illegible] در بقیع [illegible]
مرد [illegible] از خواب بیدار شد [illegible] آمده دید از رویا [illegible] بعد از علی [illegible] الحضرت [illegible]
[illegible] لا [illegible] و لا [illegible] الا [illegible] فقوا الکبر [illegible]
بعد از [illegible] در [illegible] در بقیع دفن کردند اللهم ارزقنا زیارة
قبر [illegible] [illegible] که من زاره [illegible] و کان [illegible] زاد [illegible]
و کان [illegible] من زارها [illegible] الائمة و [illegible] گشت [illegible] بعد از دفن
حضرت صادق [illegible] آمده [illegible] که [illegible] بزرگ [illegible]
و روشن [illegible] دنیا [illegible] از [illegible] که [illegible] این رسم را [illegible]
[illegible] که [illegible] روشن [illegible] که [illegible]
آن حضرت صادق [illegible] زن که [illegible] همیشه [illegible]
[illegible] که [illegible] شمار [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مدح جعفر کرم از انکه نه تا شد — خیره از فکر و از وهم حقیقی و انسان — دم از زوال [illegible]
لب اسان مدیح پدر چون حیطه نظم — [illegible] — یا کلیم صبا [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
شده هر [illegible] ظالم و مظلوم — چه لطف [illegible] — [illegible]
[illegible] — بگیر نام جعفر [illegible] — باعتقاد [illegible]
[illegible] رقم — در خط [illegible] رقم — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
چه [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
بیان صفت [illegible] — [illegible] — [illegible]
اسم سادس جعفر [illegible] ابو عبد الله و ابو [illegible] صادق و طاهر [illegible]
و کان [illegible] [illegible] من الامام بعد [illegible]
[illegible] العلم [illegible] جعفر [illegible] صادق [illegible] او را
صادق [illegible] صادق [illegible] از رسول الله [illegible]
پدرش جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب [illegible] صادق [illegible]
از [illegible] و [illegible]
امامت [illegible] جعفر [illegible] صادق [illegible]
[illegible] الانف [illegible] البشرة [illegible]
والده [illegible] والده [illegible] ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر [illegible] فاطمه [illegible] ام فروه
[illegible] ولادت [illegible] در روز جمعه وقت طلوع فجر [illegible] رجب

یا در شب دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه هشتاد و سه یا هشتاد و شش در مدینه متولد شد شصت و هشت یا شصت و پنج سال
در دنیا عمر کرد که دوازده ساله بود که جد مجیدش سید سجاد از دنیا رفت و نوزده سال با پدر بزرگوار خود [illegible]
امامت کرد در زمان هشام بن عبد الملک و ولید بن عبد الملک و یزید بن ولید بن عبد الملک ملقب بناقص و ابراهیم
بن ولید و مروان بن محمد ملقب بحمار و هم بعد از آنکه بسیاری از ابا مسلم مروزی سلب جلالت بنی امیه کرد
و انتقال بنی العباس یافت چهار سال و هشت ماه ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس ملقب بسفاح
خلافت کرد بعد از وفات او اسحقاق یافت برادرش منصور دوانیقی حضرت صادق ده سال در خلافت
منصور معمور زنده بود که او را بزهر انگور شهید کرد در ماه شوال یا نیمه رجب سنه صد
و چهل و هشت از هجرت بعد از آنکه از ظلم تحمل اذیت بسیار کرد از آنجمله محمد بن عبد الله اسکندری
گوید من از ندمای حاضر منصور دوانیقی بودم روزی دیدم منصور مغموم نشسته گفتم سبب
گفت صد نفر از اولاد فاطمه را هلاک کردم و آقا و سید ایشان مانده است گفتم کیست گفت جعفر بن محمد الصادق گفتم او مردی است
عابد و از کار دنیا دست کشیده مشغول بعبادت است او را اعتنا مکن است [illegible] گفت میدانم که او را
و اعتقاد تو را در امامت او میدانم اما ملک عقیم است قسم خوردم پیش از آنکه شام امروز در آید خود را
از غصه او فارغ سازم را دیدم که بعد از شنیدن این سخن زمانی از برای من تنگ شد بسیار مغموم شدم پس جلاد را
طلبید گفت چون ابو عبد الله الصادق آید و من او را مشغول سخن کنم و ببینی که کلاه از سر خود بر گرفتم
و بر زمین گذاشتم او را گردن بزن و او را بکش پس حضرت را طلبید چون داخل قصر شد
دیدم قصر منصور که دریا مضطرب شده حرکت در آمد منصور از جای خود برخاست با استقبال حضرت
و دست بوسید و در پهلوی خود نشانید و با حضرت با اعزاز و اکرام
بسیار کرد [illegible] بعد از آن در خدمت ایشان نشست گفت یابن رسول الله چه سبب است که
تشریف آوردی فرمود برای اطاعت خدا و رسول و خلیفه آمدم گفت [illegible]
تعظیم و [illegible] تشریف آوردی [illegible] فرمود [illegible]
عرض

عرض کرد چنین باشد حضرت بجانب خانه روانه شد و من بسیار حمد خدا کردم چون حضرت رفت منصور را طلبید
دیدم خوابیده و بیدار نشد نصف شب بیدار شد دیدم در بالین او نشسته ام گفت بیرون نرو تا من نماز
قضا نمایم و قصه ام را برای تو نقل کنم چون فارغ شد گفت جعفر را برای کشتن طلبیدم چون داخل شد دیدم اژدهائی
عظیم پیدا شد و دهان خود را باز کرد [illegible] بزبان فصیح گفت که اگر اراده بدی بکنی تو را و خانه تو را
فرو میبرم [illegible] شد که [illegible] اراده که [illegible]
و دعا [illegible] تبدیل میکند [illegible] بعد از چندی خدمت آن حضرت رفتم
و آن دعا را درخواست کردم عطا فرمود از آنکه [illegible] بسیار دیده ام که
اهل حشم رسیده [illegible] ایام در وقت [illegible] خواندند [illegible]
چون جمع شده [illegible] نمازی [illegible] ابن ابی [illegible]
که هفتاد دینار [illegible] سالمه که آزاد کرده حضرت بود
عرض کرد [illegible] اراده [illegible] قطع رحم [illegible]
[illegible] الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] عاق والدین و قاطع رحم [illegible] شریک [illegible]
در [illegible] حق [illegible] جعفر [illegible]
گفت [illegible] سعید [illegible] احرام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عرض
[illegible] حضرت [illegible] الکرام
پس در بقیع [illegible] پدرش دفن کردند [illegible] جعفر

در حجرهٔ وفاتش مرا بغیر از او نخواهد ابواب جنت که [illegible] جاریش را طلبیده رحم و دوام نامه وراثت والد
و مالک آن نوشته شمس و نقل از دختر نامه اسمعیل از حجرهٔ الوند و سلام کلام نامه را [illegible] ذکره
که گفت این نامه محمد بن سلیمان است خبر وفات صادق علیه السلام از آنجا که پس پنج مرتبه اثر جامع که گفت [illegible] جعفر
که اهم رسید [illegible] که ابواب جنت که در منصور گفت [illegible] منصور بن محمد بن سلیمان که اگر جعفر
[illegible] طلب کن [illegible] من امکنه محمد [illegible] بعد از چند روز جواب آمد که جعفر
چند نفر [illegible] که اول شخص خلیفه است دوم محمد بن سلیمان سوم و چهارم [illegible] عبد الله افطح [illegible] جعفر
پنجم حمیده والدهٔ ماجده [illegible] نامه را منصور بخواند گفت اینها را که قتل نتوان کرد [illegible] ارادهٔ قتل
سید [illegible] که از اولاد [illegible] بعقیده [illegible] و اما [illegible] اسمعیل و عبد الله ام فروه
که مادرشان فاطمه بنت الحسین بن علی بن [illegible] بود [illegible] که از ام ولد بوده [illegible] و علی
و اسما و فاطمه که از امهات [illegible] بوده اکبر اولادش اسمعیل بود که در زمان حیاتش از دنیا رفت و کان
[illegible] جزع علیه جزعا شدیداً و حزن علیه حزنا عظیما و تقدم سریره بغیر حذاء و لا رداء و امر بوضع سریره
علی الارض مرارا [illegible] و یکشف عن وجهه [illegible] الشبهة عن الظانین بحیاته [illegible] موته
[illegible] آمد [illegible] حیات [illegible] والله [illegible] القوم الظالمین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

السلام ای قبلهٔ معصوم [illegible] تابان | السلام ای [illegible] پایه [illegible]
سر بپای پاسبان سایدت اندر آستان | صد هزاران پایه برتر گشته [illegible] سقف آسمان
السلام ای پایه [illegible] اندر زمان | السلام ای مهر [illegible] دیگر ملک
السلام ای [illegible] اندر جهان | السلام ای [illegible] ایمان [illegible]
السلام ای آستانت آسمان ملکوت | [illegible] از ازل تا در ابد
السلام ای آستانت آسمان احسان | هر چه هر که [illegible] حق [illegible]
تا تن [illegible] شرف [illegible] | [illegible] ملک [illegible]
کز [illegible] شخص [illegible] تحت [illegible] | [illegible] فلک [illegible] زمان
[illegible] امام [illegible] | در که [illegible] جعفر [illegible] حاکم [illegible]
آستانت [illegible] | [illegible] کوهان
[illegible] آسمانش [illegible] | آسمان گفت [illegible]
غیر [illegible] | رخش [illegible] میدان
[illegible] | گفتمش [illegible]
افضل [illegible] | گفتمش [illegible]

[illegible]

اسم سامی [illegible] محمد [illegible] استغفر الله العظیم [illegible] بارگاه
و نام [illegible] ربنا انا ظلمنا [illegible] آستان
مروی [illegible] کنیه اش ابو الحسن الاول و الماضی و ابو ابراهیم و ابو علی القاب نفس زکیه و عبد صالح
و زین المتهجدین و المجتهدین [illegible] و صابر و امین [illegible] کاظم لکظم الغیظ و غض بصره
عما [illegible] ولد [illegible] ابو عبد الله جعفر الصادق والدهٔ ماجده اش
حمیده بربریه یا اندلسیه [illegible]

هر سیر دو هزار دانه دانه میخواهد و بیست دانه و چهار دانه کمتر میخواهد که گمان داد او بسیر نخواهد شد پس ... انگور سیو

صد دانه صد دانه بخورد که میخواست باور کنید عرض کردم بجناب جعفر تکلیف شده است وقت تزویج او است

چرا از برای او تزویج نمیفرمائید ... فرمود که من ... از اهل بربر خواهد آمد ... جاریه

ازاد و خادم خرید ... از المعتقد ... بجناب حضرت شدم فرمود ... داد و شده است ... ان

... را ببرد جاریه بخرید ... رفتم ... جاریه ... از ... بود ... جاریه

... گفتم ... چند گفت هفتاد دینار

گفتم احسان کن گفت ... کمتر نخواهد شد گفتم ... چند ... گفت ... نمی فروشم

گفت ... که اگر کمتر باشد نخواهم داد ... گفت ... چون گفتم ... هفتاد دینار بود

جاریه را خریده خدمت حضرت باقر آوردم ... بحضرت صادق ... بود ... حضرت ... فرمود

حمیده ... عرض کرد ... فرمود حمیدة فی الدنیا محمودة فی الآخرة ... آیا ...

عرض کرد ... فرمود ... جاریه را ... عرض کرد ... ارادهٔ من ...

سعیده ... مثل سبیکه ... الطاهره ... که ازاده ... لذات ... اسم

فرزند حضرت ... الکبرا صادق داد که موسی بن جعفر ازاو متولد شد در منزل ابوا که منزلیست میان

مکه و مدینه در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی بیست و نه گفته اند

... از دنیا رفت ... بود ... و هم ...

و ... چند روز ... خلیفه بود ... که ... ماه ... روز

خلافت ... از ... اول جمعه ... بیست و پنجم از ماه رجب سنه صد و هشتاد و سه

... بزهر ... در زندان ... سندی ... مسموم از دنیا رفت

در حالیکه پنجاه و چهار یا پنج سال از عمر شریفش گذشته بود ... اولاد ... بیست و

دو پسر و ... دختر داشت تفصیل ... بسیار است مجملا ... که ... داد ...

الزوار

الزوار حیله های بسیار کرد ... حضرت ...

... در زندان شده حضرت ... حرمت ... شدند ... محبوس ... رشید ...

... حضرت سخت ... را ... ان ...

داد ... بعد از ... حضرت ... ترکان در ... زهر ...

... حضرت ... سبکی ... دین ... ماه ... مسموم کرد ... حضرت

... حضرت ... امام ... در ... مسطوق ... حضرت

... زهر ... حضرت ... را افکند

... سندی ... رسیدن ... در زندان ... مسموم ...

... در ... زندان از دنیا رفت ... در ... ان

... روز ... مسلمانان ... از دنیا رفته است ...

... از زندان ... سندی ... سلیمان ... کردن

... در ... تجهیز کرد و تکفین ... و ... مدفون ...

زیارت ... تمام ... قد ... الحسینی ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

دم بهار بهارست باغ جان طاوس | بباغ و راغ ببر آنکه ... | فتاده عکس گل از شکفته اندر آب

... رخ ... | همه ... و ... | چنان ... در آینه ... عروس

هزار دستان ... آواز | ... آمد ... | ... و ... عاشق ...

که عاشق ... آمده ... | گذشته ... طاوس | که ... جان ...

... شهید ... | ... که ... مجلس | ... ملک دنیا ...

... قدوس | ... | که ... الانزال ...

... | ... ازل ... | ... و ...

... عقل ... | ... | ...

مکن تو تکیه امیدم از شفاعت خویش   ز حسن تربیت بالا بجان روشن تو   اسم سامیش علی کنیه اش
که من ز خویش امروز گشته ام مأیوس   فرو رونده برآیند با نجوم و شمس   ابو الحسن است و ابو علی
القابش صابر و رضی و رضا بنظر از حضرت حق بود بر سید مخالفان را گمان اینست که چون پدر بزرگوار او تولیت
عهد مأمون راضی شده لذا مأمون او را رضا نامید فرمود که دروغ گفتند بلکه خداوند او را رضا نامید زیرا که خدا
و رسول و ائمه هدی در آسمان و زمین از او راضی بودند راوی گوید عرض کردم آیا همه آبا کرام آنحضرت پسندیده نبودند فرمود چرا
اما چون مخالفان از اعدا و موافقان از اولیا همگی از وی راضی و خوشنود بودند بدین جهت آن بزرگوار برضا ملقب گشت
و المطلب از برای دیگران ثابت نشده والده ماجده اش ... والده ماجده اش خیزران یا سکینه یا اروی
ملقبه بشقراء یا سکینه یا نجمه مکناة بام البنین یا تکتم که ... عالی ... خیزران ... و اللّه ... و ...
و اجداد ... المعظم اعتنا به العلم و الحلم ... اما ما ... رحمة اللّه ... نجمه مینامند گویند که
حمیده مصفاة والده حضرت کاظم ... چون ... را خریدیم که بسیار عاقله ... که ... خاتون
مرنشست ... را در عالم رؤیا پیغمبر را دیدم فرمود حمیده ببخش نجمه را به پسرت موسی که ... از او پسری
که بهترین اهل زمان باشد چون بیدار شدم حضرت ... اطلبیم گفتم ... که ... او را ندیدم
و ... طیب طاهر ... او را ... آنحضرت در آمد ... صفحه ...
هشت ... در یوم جمعه یازدهم ... در مدینه طیبه ... یازدهم
ربیع الاول ... بیست و ... ماه که از ... کذشته پدر
بزرگوارش در بغداد شهید شد مدت امامتش بیست سال ... بود ... و ایشان که
در بقیه ... خلافت ... چهارده روز عمو ... ابراهیم بن مهدی معروف
بابن شکله بخلافت قیام نمود ... متصل از خلافت شد
طاهر ذو الیمینین ... مأمون امین را کشت در زمان سلطنت مأمون که ... مسموم
شهید شد پس عمرش چهل و نه سال ... پنجاه و ... اولاد امجادش را
بعضی چون شیخ مفید ... پسر ... حضرت ... طائفه ... پسر ...
که ... بعضی ... پسر ... ابو جعفر ابو محمد الحسن و جعفر
و ابراهیم و حسین که ... ام ... در سنه ... سیصد و ...
انا بجوت

از هجرت در یوم جمعه بیست و یکم یا بیست و هفتم از ماه مبارک رمضان یا دوم از ماه رجب یا بیست و ششم از ماه ذی القعده
یا سلخ یا آخر از ماه صفر ... بزهر مأمون از دنیا رفت که انار زهر آلود او را انگور ... صدوق ... آثار
بوجهی ... زهر ... مأمون ... از آل ابیطالب را طلبید چون حاضر شدند
مأمون خبر فوت آنحضرت را باشان ... بسیار گریه ... بعد ... اندوه ... که ببینید
هیچ ... که ... آرزو داشتم که ... پیش از تو بمیرم
اما حکم که تقدیر چنین بود بعد از ... بسیار ... بجهت ... که ... اولاد ... بزرگی
بلکه ... صاحب ... همیشه ... بعد ... بود ... چون صبح شد
مأمون ... بیرون ... گریه ... زنان ... شد ... اکثر ...
جمعی ... که ... عزا ... را ... بخشید ... آن ...
... تشییع ... زنان و دختر ... عروس ... تشییع ... مقدسه را
هر ... بعد از ... مأمون مجلس تعزیه نشست ... تفصیل ... مأمون
گاهی ... گاهی سیاه میشد ... که ... مأمون ... الکافی
... حضرت رضا ... و اللّه ... سیف
... ولا تنحفوا ... چنانکه ... بعد از
... مأمون ... احوال ... بزرگوار
حضرت ... که دختر ... ام الفضل ... در کتب اخبار ... است
آن بزرگوار ... ولی ... مأمون
... حضرت رضا ... دختر ... ام حبیب را ... برد
که عاقبت ... چنانکه روایت ... ولایت ... اند
... را ... الا لعنة اللّه علی القوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

دهم سالار نهم و امام هشتم — آنکه مولا و ملک سو فلک از پایه فرو — آنکه از حفظش اگر اشهد از رکس

کمتری واره حق جواد است — خاک درگاهش است و ملک افراست — غیرت انگیز از آدم و از ابرار است

نعمتش چون جنان پر ز لطف لؤلؤ است — ایکه از ان نوبت معدن درمان — امروز نهر دگر آنان است چون نقش بر آب

سخنش چون زبان هر دو ید اولاد است — رونق مرتبه اش چشمه آب حیات است — امروزین توجه نقش است که اندر آب

هرکه از لطف بنام او است تفکرات — خصم با پای رخش از بلندت آمد — ای امام ایکه خجسته این مطلع زیبای ترنج

هرکه از عنف نه با او خصمه خطا — وه چه خجسته گفت کای کاف سپارد — که به توسل و این نام امام انشا است

هرکه او را منزلی گفت که کام او جنت است — ابر نو باغ که تو ... — سحوی که جو دل ... تو کام

مشفق ... نفس پر ... — ریزش این زرد و ریزش ... — زانکه ...

ینگ سخاوانی تو را ... — بدسگالان تو را ... صدا

تا بعالم همه را امید شهد و شکر است — زانکه دائم همه را قوت ... است

اسم سامی محمد کنیه ابوجعفر القاب مرتضی منتجب تقی و جواد لانه اعتراه عز و جل به فوقیه طرالمامون ثم دخل

علیه بالله سکرا اضرب بسیفه حتی ظن انه قد قتله فوقیه الله شره والده ماجده حضرت رضا علیه السلام

والده ماجده سکینه نوبیه خیزران ریحانه خیزران از قبیله ماریه قبطیه سنه ولادت صد و نود و پنج

روز جمعه دهم شهر رجب با معتصم ... از شهر مبارکه رمضان ... سال ... که پدر بزرگوار

الزهر شهید شد ... معتصم ... زهر معتصم شهید شد ... داشت با نه

شهادت ... انکه ... مخالف است با تواریخ مشهوره زیرا که ... خلافت

سنه ... حضرت ... در ... الا آنکه ... در ذی الحجه

الذهب ... شهادت حضرت ... داشت ... که شهادت

الزهر ... در زمان او باشد الا آنکه ... شهادت در زمان معتصم ... برادر از

خانه ... ام الفضل بنت مامون

زوجه ... از ... اولاد امام علی نقی و ...

امام

و دیگر ... فاطمه ... در آخر ذی القعده ... در پنجم یا ششم ... بقول کفعمی ... و جدول

... سنه ... ماه رجب ... بود ... شهادت ... ابن ابی داود ... زیرا دزدی ... برادر

نزد معتصم که مقر بود از علما ... حکم ... که ... قدر از دست ... بریده شود ... عارف ... علما حکم

از مرفق ... احمد ... از حضرت ... پرسید ... روا

... داد ... حکم ... ابن ابی داود ... احمد

... آمد گفت عرض دارم ... عذاب آخرت ... عرض ... از

عذاب آخرت اندیشه دارم ... گفت از طریقه ... که

... خلاف ... بیان کند ... جعفر

... او ... مامون ... تمام ...

... از ... گفت ... معتصم ... بر ...

... معتصم ... از ارکان ... که ... اکنون

... که حضرت ... روایت ... ام الفضل ...

... ام الفضل ...

... که معتصم ... از ... که حضرت ... بر

... زهر ... بقول ... ام الفضل

... زهر ... بن ...

... زیرا که ... شهید

... ام الفضل ...

... در ...

... حضرت ... روایت ...

معتصم ... زهر ...

معتصم ... روز ... معتصم ...

ناخوانا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تا باد قرب صفو بکیمیاگری زرنات است — تا باد شکر قوام این تازه نبات است — با تو بجهیم همه کارخانه ثبات است
پیدا است که در گهر بس رخنه بدین سبب است — این زخم دلم ایشان دانم فلکیان است — با تو به بشرعم گمرهی کعبه حجیم است
کز حقه مینا فاخم لبوت لعل است — گفتم بنواز خامه یکی نامه جامه — تا که [illegible] سخت به شگفت زر و گفت
پیمانه چه جهانست بره روز یکیست — [illegible] ببرام که احوال جهان است — اینست که از دل در سینه عیان است
کاین جامه سر اندر ره [illegible] نیکیست — گفتم که بر خ خصم [illegible] — شاه [illegible] پاک [illegible] جهان است
وین نامه نظم [illegible] ریکیست — گفتا شهری که [illegible] مهمان — بر صد زخم [illegible] ریست و [illegible] است
تا در [illegible] عاشق — [illegible] طعنه زن [illegible] — [illegible] درکاهش این [illegible] است
تا صید [illegible] است — [illegible] طعنه زن [illegible] است — یک غمزه بنگاهش این [illegible] است
این که در [illegible] است — هر که [illegible] — هر آنکه [illegible] ملال و [illegible] است
و آنکه در [illegible] است — [illegible] است — فرش اندر رفته همه از عرش برین است
هر آنچه [illegible] است — تا کار [illegible] است — سرد آن دل [illegible] رخنه [illegible]
[illegible] است — [illegible] است — چونکه [illegible] رخنه بستان است

در حالات سر بسر سعادات نور نظام [illegible] امام [illegible] عالی مقام [illegible] الاکرم و الاعلی [illegible] امام عسکری [illegible]
[illegible] والده ماجده اش [illegible] [illegible]
انه المعروفه بالسیده ام الفضل [illegible] کنیه ابو الحسن [illegible] القابش [illegible]
العالم الفقیه [illegible] [illegible] [illegible] لانه [illegible]
لقب [illegible] که [illegible] خلافت [illegible]
بعد از شهادت پدر بزرگوارش [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] [illegible] ولادتش یوم جمعه [illegible]
[illegible] [illegible] بیست و [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] [illegible] هجرت [illegible]

عمر شریفش [illegible] [illegible] الحسن و الحسین و محمد
و جعفر الکذاب که [illegible] در خانه حضرت [illegible]
حضرت ابو الحسن [illegible] [illegible] فانه [illegible]
و [illegible] از اخبار [illegible] جعفر [illegible] حضرت [illegible] از توقیعات
[illegible] جعفر و اولاده [illegible] که [illegible] از ایشان گذشت [illegible]
علیکم الیوم غرض از این [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که از [illegible] آفتاب [illegible] [illegible]
شبانه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] وفاة ابو الحسن [illegible] المعتز [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو محمد الحسن [illegible] الارض [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] الهدی [illegible]
در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الذین [illegible]
هذا المقام [illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

با حلقهٔ زلف تو که چون حلقهٔ جیم است
با چشمهٔ نوش تو که چون چشمهٔ میم است
بر چشم هم تو که چون [illegible] لطیف است
بر عقد هم تو که چون [illegible] صمیم است
با تو به نجوم [illegible] است
با تو به [illegible] که کلیه جحیم است
الف [illegible] قامت [illegible]
چون [illegible] دوم [illegible] است
[illegible] است
[illegible] است
آنجا که تو را [illegible] غلام است
آنجا که تو را [illegible] است

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
دنیا [illegible] که [illegible] عالم [illegible] از غم
[illegible] است [illegible] جحیم است
از [illegible] لطیف است
و [illegible] دل [illegible] حرم است
[illegible] زلف [illegible] است
[illegible] این قوم [illegible] چشم [illegible] است
در [illegible] است
[illegible] کرم است
هر [illegible] است
آن [illegible] عظیم است
[illegible] که [illegible] است
[illegible] کرم [illegible] است

از [illegible] است
در [illegible] است
[illegible] است
[illegible] زلف [illegible] است
[illegible] ایام [illegible] است
[illegible] است
هر [illegible] است
آنجا که [illegible] حضرت [illegible] است
در [illegible] نقطه [illegible] است
[illegible] است
او [illegible] قدیم است

در احوال سبط خیر البشر والد مهدی منتظر امام حادی عشر نوشته اند والد بزرگوارش ابو الحسن علی [illegible] و والدهٔ گرامیه سوسن [illegible] که ام ولد بود [illegible] یوم ولادت [illegible] چهارم [illegible] ربیع الاول [illegible] هشتم ماه آخر [illegible] جمعه کنیه آنحضرت ابو محمد القابش هادی و سراج و عسکری زیرا که در محله عسکر [illegible] داده [illegible] عسکر [illegible] خلیفه [illegible] جمع [illegible] است [illegible] رحمت [illegible] که در [illegible] اند [illegible] وسیع [illegible] مملکت [illegible] خلیفه [illegible] حضرت [illegible] برآمده [illegible] که [illegible] زیرا که [illegible] حضرت [illegible] عسکر [illegible] چون [illegible] از [illegible] مظفر [illegible] حضرت [illegible] عسکر [illegible] هر کز [illegible] خیالات [illegible] خلیفه [illegible] عسکری [illegible] فرزند [illegible] زیرا که [illegible] سنه ولادت [illegible] هجرت گذشته بعد از [illegible] و سیزده [illegible] زنده بود [illegible] معتمد [illegible] بعد از [illegible] معتمد [illegible] یوم جمعه [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] از هجرت [illegible]

[illegible]

چه [illegible] که [illegible] معتمد بصالح بن وصیف [illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] حاجت [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] او [illegible] پریشان شده در صوم و صلوة و عبادت [illegible] از القاب [illegible] این چه [illegible] است [illegible] که در عبادت [illegible] امامت [illegible] عبادت [illegible] بر او [illegible] شیعه [illegible] که [illegible] چون [illegible] از [illegible] آمد [illegible] لا [illegible] و ذکرت [illegible] و قالت [illegible] علیک [illegible] سامان [illegible] گفت [illegible] پس آمد [illegible] خلیفه [illegible] گفت [illegible] حضرت [illegible] اند [illegible] بعد از [illegible] دیگر [illegible] امده [illegible] السرور [illegible] حیوانات [illegible] خورد [illegible] در [illegible] حق [illegible] خلیفه [illegible] امام [illegible] معتمد [illegible] که [illegible] خدا [illegible] رسول اکرم [illegible] و دفن [illegible] القدس [illegible] علیهم السلام [illegible] قبض [illegible] الدنیا [illegible] ما منا الا مقتول شهید [illegible] تجهیز [illegible] تشییع [illegible] خلیفه [illegible] بالتقیه [illegible] ابو عیسی [illegible] بعد از [illegible] خلیفه [illegible] ابو عیسی [illegible] السرور [illegible] خلیفه [illegible] که این حسن بن علی [illegible] خلیفه [illegible] معتمد [illegible] که این بزرگوار [illegible] در [illegible] خلیفه [illegible] کرم [illegible]

آمده است که حضرت عسکری علیه السلام وفات کرد روح الله لوحه [illegible] در مدینه [illegible] مشغول شد و جعفر کذاب
و فرزندان حضرت حاضر بودند [illegible] طلبید [illegible] ساخت [illegible] و حضرت [illegible] اصحاب [illegible]
نماز صبح [illegible] آب طلبید که با مصطکی جوشانیده بودند قدح را به دست مبارک داد [illegible]
دستهای مبارکش [illegible] قدح به دندانهای مبارکش [illegible] قدح را گرفت حضرت [illegible]
از دنیا رفت [illegible] الحمد لله [illegible]
مرکب [illegible] که [illegible] ابن [illegible]
دیا [illegible] که وقت [illegible] قدح به دندان مبارکش [illegible]
[illegible] روایت شده
آنکه بعد از [illegible] جعفر بود [illegible] تمام شد نماز [illegible] حضرت
[illegible] جعفر بود [illegible] حضرت [illegible] جعفر بود [illegible]
[illegible] بعد از نماز [illegible] خانه [illegible]
که نزد [illegible] الا بعد از سه روز [illegible]
روایت ابو الادیان [illegible] بعد [illegible]
مراجعت [illegible] ابو الادیان [illegible] جواب [illegible]
دیگر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] ابو الادیان [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] تمام شد [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] حضرت [illegible]
جعفر [illegible] سؤال [illegible]
امام [illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
بعد از [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بهار حرم [illegible] که خندان | که [illegible] | [illegible]
[illegible] | که [illegible] | [illegible]
[illegible] | امام [illegible] | [illegible]
[illegible] | که [illegible] | [illegible]
[illegible] | زمانه [illegible] | [illegible]
[illegible] | خدای داد [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | فروغ روی [illegible] | [illegible]

سپاه دار [illegible] روح قدس | [illegible]
خجسته [illegible] | [illegible] شعبان

در احوال خجسته [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
اختلاف است [illegible] در زمان [illegible]
کنیه [illegible] ابو القاسم و ابو [illegible] صاحب العصر و [illegible] و الدار و الامر و [illegible]
و [illegible] که [illegible] ابو محمد حسن عسکری
والده [illegible]
[illegible] شعبان [illegible]
[illegible]
که [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو [illegible]
[illegible]

یک زنی گرفت از اولاد ابی لهب اولاد الحارث در طالقان و جزایر و بحر و مغرب زمین بسیار زن
چون نشست کلام الله المجید ظاهر کرد روی زمین را پر کند از عدل و با اهل سازش و مدارا نماید در حق اوشان که
در رفاقت با ما ملاحظه نفرماید الا از کسی که مطیع و منقاد و مؤمن و خالص و مخلص نمیباشد اگرچه حاضرا
باشد بمقتضی علم خویش جاری سلوک خواهد بر اسم ظاهر نماید حتی اینکه کسی که ثبت از تقلید و رشوه و ...
یا ضد تقلید امر الله را انها لاکون زنده نمیگذارد اهل حق گویند که او از قریش نمیباشد جهت ایشان
بی بصیرت و همه او ... مردم سیاست را این است که در اخبار ایشان وارد است که از رد خلق
با پیغمبر و خلق را نهمیدند که چه زیارت کردند ... نماید با ... حدیث است ... و مع خلق
از نبوت احدی را نکشت الا کسی که ... تعمیه کرد ... اخبار مذکور ...
چون معلوم است که مردم این زمان مخبر ... نگفته کسی را ... قبل صحیحی ...
سروری ... و ... که اگر همه ... عوض این بیعتی نخواهد شد حقیر ...
والعهد که ... اگر همه ... عوض این بیعتی نخواهد شد و ... که
نبوعوض دادند که تمام ... عوض ... عوض ... بعد از آنکه دین را واجد نماید
و علم علم و عدل را افراشته ... سلطنت تمام ... را مستقر ... مصداق ... الظالمین
حکم ظاهر کرد ... که برابر ... باشد ... و زمان ...
... که ... نماید ... از کوچه ... عمر ... که ...
زنده ... که ... آمر سمیع ... زنده و ...
... حجت ... که ...
در مدینه ... پیغمبر ... اولاد ... نماید ... الواقعه ... علیهم
از عدم ... و ... الا ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]